بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین خاتم النبیین
سیدنا و مولانا محمد و علی آله واصحابه واحبابه اجمعین اما بعد بر کافه اهل
آشکارا باد که عقد مجالس اذکار سراسر موجب برکتست و سبب نزول رحمت رب غفور
و اعلان توقیر و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی الله
علیه و سلم که رفعنا لک ذکرک مبین رفعت شان و لعمرک قسم جان آن سرور جهان است
مستوجب حصول قربست و نور علی نور سیما درین قرب قیامت که منکرین نبوت و
ختم رسالت و مانعین و مبطلین و جاحدین عظمت و وجاهت حضرت محبوب رب العزة
در مجامع و مجالس خود ها در پی اخفا و انکار فضائل و ارهاصات و معجزات حضرت سید
المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیه السلام و اشاعت
تکریم و توقیر ذکر مکرم حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم البته زیاده تر موجب احکام دین
و مستلزم ارغام شیاطین است هرچند که نزد اهل ایقان اینهمه عیانست اما از انجا که این
آن هنگامی است که جهلا و سفها را حوصله خود سری در سر افتاده که عمومات کتاب و سنت
و معتقدات حقه متفقه جمهور اهل سنت و جماعت را بر طاق اغماض گذاشته خود را شایان
فهمیده اند و نوبت به تحمیق و تجهیل و تفسیق و تذلیل بلکه تکفیر و تضلیل برگزیدگان رب جلیل
رسانیده اند بمعنی تنزیه او تعالی را از زمان و مکان و جهت و بدعات حقیقیه و افعال

ہدی میگوید کہ عقد قضیہ غیر مطابقہ للواقع والقای آن بر ملائکہ وانبیا خارج از قدرت
نیست والا لازم آید کہ قدرت انسانی ازید از قدرت ربانی باشد بدین ہمہ حتی ثبوت
تکالمہ حقیقی با حق تعالی و عصمت لاہدی ہیچ عصمت انبیا برای مقبولین خود ثابت میکنید
ہی از کتاب و سنت و اجماع امت خبر نداشتہ از حیات انبیا علیہم السلام در برزخ با تصریح
محققین دین بالاتفاق حسی حقیقی جسدی مماثل حیات دنیوی ہست انکار کردہ بدین با عدم
از استمداد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سرور انام سلام و کلام زائرین قبر مبارک را
[illegible] ہی پندارد و دولی ایمانی از عطا کردن شفاعت بجناب شفیع المذنبین کہ احادیث صحیحہ
صریحہ مثل اعطیت الشفاعۃ وغیرہ مثبت آن ہستند و از حقیقت و تحقق و قطعیت شفاعت
حضرت انکار می دارد حالانکہ بموجب تصریح جمہور اہلسنت اعتقاد بودن آنحضرت [illegible] اول
شافع اول و مشفع و مقبول الشفاعۃ واجب ست و سوای معجزات و فضائل جناب
سرور کائنات گفتگو ہای بیہودہ میکند و گمراہی بر اطلاق لفظ آیۃ بر معجزہ آنحضرت [illegible]
[illegible] لی بر معجزہ چندی از افعال نبی اعتقاد الوہیت حکم شرک فی العبادۃ لازم می سازد و تعالی
بدیہ خیر کہ از مستحسنات ائمہ اعلام و متضمن ہیچ غیرہ موجب رونق اسلام اند با وجود [illegible]
عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب و سنت اطلاق بدعت بیک معنی [illegible]
باکانہ در میدان تضلیل و تکفیر ائمہ دین قدم می اندازد کہ اوہام این لیام را از خصہ دستاویز
[illegible] دم طعن و ملام بر اصحاب کرام میگردانند بلکہ نصاب اقوال این جہال الی یطول الزام بر ہدی عوام
پیش نمودہ نوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسانند سہ ہر خس و خار کہ در راہ نجی دارد
قرای باد صبا و اینہمہ آوردہ نشستہ بدین جہت چندی از نافہمان از حسن و فضل مجالس اذکار
حضرت خیر الانام سید الابرار صلی اللہ علیہ وسلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام [illegible]
سعادت ہمتہا می گمارند و با وجودیکہ ائمہ معتمدین و اجلہ مستندین از فقہا و محدثین باستحسان
ہیئت اجتماعیہ مجالس شریفہ در رسائل لطیفہ و کتب مشہورہ دین تصریح فرمودہ اند بلکہ رسائل
مستقلہ درین باب تالیف نمودہ اند و اگر رسالہ کسی درین باب خارشی قلبیہ و بدفع شبہات
پرداختہ اند قول شاذ و نادر را مردود ساختہ انکہ اینہمہ از مطالعہ بدو رومی الانسان [illegible]

در سیرت شامی و مواهب و حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت با اینهمه چندی از طائفه
هوائیه بر مجرد انکار تشکیک نموده اعتقاد شرفه برکت ایام ولادت باسعادت و نفس استحباب
اعلاوه شکر نعمت و عقد مجالس اذکار پر برکت را از زبان شقاوت توامان نابند برهم جنیم کنهیا قرار
میدهند بر مجوزین و عاملین مجالس شریفه تهمت دخول در زمره مشرکان و خلل اصل ایمان می نهند
و نمی دانند که این حکم فاسد چه آفتها بر پا می سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریعت
بوسیله اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غوایت و غباوت اینقدر هم نمی اندیشند که کسانیکه
سلسله سند دین خود باوشان راست میکنند هم داخل مجوزین و عاملین این عمل بوده اند بمشاهده
این حال بخیال خوشنودی ذو الجلال خواستم که بدفع طعن و ملام عوام کالانعام از حضرات ائمه اسلام
بپردازم و حرفی چند در رفع اوهام آن لئام تحریر سازم آنکه جمله رسائل طائفه مجموعه قنوجیه
که جمع نموده دو برادر خورد و کلان است و این طائفه را بران نازش بی پایان است برای تحریر
جواب منتخب ساختم و عجالة به تحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره رسد درین رساله
بپرداختم **قوله** در خواص و عوام هندوستان شائع است الخ **اقول** درینمقام نقل عباراتی چند
از علمای دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض بنا بر ایهام و تغلیط عوام
می نماید علامه قسطلانی علیه الرحمه در مواهب لدنیه که مستند این طائفه است فرموده و لا زال
اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام و یعملون الولائم و یتصدقون
فی لیالیه بانواع الصدقات و یظهرون السرور و یزیدون فی المبرات و یعتنون
بقراءة مولده الکریم و یظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم الخ و همین مطلب از حافظ
ابو الخیر سخاوی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است
در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتواتر
بین الناس انه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بذلک لقصده و مزید اهتمامهم به
الی آخره و همدران است و لاهل المدینة کثرهم الله تعالی به احتفال و علی فعله اقبال الخ
و همدران است و اما العجم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهلها
مجالس فخام من انواع الطعام للقراء الکرام و العلماء العظام و الفقراء من الخاص

والعام الخ قوله باآنكه از فقها و محدثين معتمدين هيچكى باستحسان و جواز آن نرفته الخ اقول اين
قوليست سقيم و كيديست عظيم شيخ عبد الحق و ملا على قارى و محمد طاهر صاحب مجمع البحار و شيخ
عبد الوهاب متقى مكى و امام ابن جزرى صاحب حصن حصين و حافظ ابن رجب حنبلى و علامه
ابو الطيب سبتى مالكى و حافظ جلال سيوطى و صاحب سيرت شامى و مجد الدين شيرازى و علامه
سيف الدين ابو جعفر تركمانى دمشقى حنفى و شيخ برهان الدين جعبرى و علامه محمد الله و امام
سليمان برسوى و مولانا حسين بحرينى و برهان ناصحى و شيخ شمس الدين سيد اسمى و شيخ محمد بن
حمزة العدلى الواعظ و شمس الدين دمياطى و فخر الدين دقلى و حافظ زين الدين عراقى و علامه
برهان ابو الصفا و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانى و علامه ابو القاسم لؤلؤى و علامه
ابو الحسن البكرى و امام سخاوى و برهان الدين صاحب سيرت حلبى و علامه ابن حجر مكى كه حال
تصانيف اين حضرات معروف و مشهور و در كتب متداوله مشهوره مثل كشف الظنون بصحت
و قبول مسطور و مذكور است و سواى اين حضرات ديگر علماء معتمدين از اجله محدثين و فقهاء مشهورين
از اهل حرمين شريفين و ساير بلاد اسلاميه در رسائل و فتاوى خود استحسان آن فرموده اند و رسائل
مستقله تاليف نموده اند بارى اگر از تصور علم بكتب علماء سابقين مجبورى شده بود دريافت اين امر
از اقوال مشهوره علماء لاحقين و فضلاء متاخرين كه در عهد قريب ازين زمان گذشته اند چه دور بود خصوصا
كسانيكه در سلسله سند صاحب رساله و امثالش در روايات كتب فقه و تفسير و حديث و عقايد
معدود و در رسائل امثال صاحب رساله استناد بايشان موجود مانند شاه ولى الله صاحب
و شاه عبد الرحيم صاحب محدث دهلوى و مرزا حسن على صاحب محدث لكهنوى و غيرهم اگر
گوئى كه صاحب رساله كه در سكر خود بينى سرشار است همه سابقين و لاحقين را بى خبر از فقه
و حديث بلكه از جاهلين و ضالين بلكه موافق عقيده طائفه از كافرين و مشركين مى شمارد پس
چه جاى اعتماد و اعتبار است و ذكر اين همه سابقين و لاحقين از ائمه دين و علماء مشهورين
بمقابلهاش بيكار است پس اولا گويم كه اگرچه جامه طائفه اسماعيليه وهابيه بجهت بيخوفى از خدا
و فقدان شرم و حيا همين اعتقاد آرند و آنحضرات عظام و متبعين آن كرام را از زمره ضالين
و جاهلين فى الدين مى شمارند اما از صاحب رساله تصريح اين امر بظاهر دور است چه در آخر همين

رساله که برای اظهار استناد صاحب رساله سند استاد صاحب رساله ثبت است و منقبت شان بلفظ
استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دهلوی درج و دران
سند اکتساب نمودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بخاری
و تفسیر بیضاوی وغیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند متصف بعون صاحب رساله
بغربت و اهلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشهوره خود که
بحالت حیات شان در لکهنو مطبوع هم شده است چنین فرمایند عمل مولد شریف در ماه مولد
حضرت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم و اجتماع مومنین درین امر مسعود که خالی باشد
از منهیات و مکروهات الی قوله از بهترین اعمال حسنه است و متوارث است از علمای اعلام و فقهاء
و مفتیان اهل اسلام و مشایخ کرام کابرا عن کابر و اتفاق است جم غفیر را از اعاظم علمای دین
در بلاد عجم بر حسن این عمل مکرم و منقول به اکابر محدثین و فقهای اقطار عالم است و شک نیست که
این عمل محمود موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب و انشراح صدور و قرة
عیون اهل اسلام و ارغام شیاطین و خذلان اهل ضلال و طغیان است خصوصا درین ملک
که بی ادبان جاهلان از عوام بتقویت و استظهار علمداری حال نوبت بزبان درازی باقصی الغایة
رسانیده الی آخره و بعد نقل اقوال ائمه دین و علماء مشهورین فرموده پس قول تاج الدین
فاکهانی مالکی که این عمل مذموم است بمقابل جم غفیر از ائمه دین و علمای محققین از فقها و محدثین که
باستحسان آن رفته اند مقبول نیست و رده السیوطی و کثیر من العلماء الاعلام بما یشفی قلوب المتقین
پس منع از انکار فاکهانی و تفوه او در آن این عمل مکرم را مختلف فیه گفتن غلطی فاحش است و عجب
و بس عجب از آن گروه صافی عقیدت که عمل مولد شریف را از بدعات سیئه گویند و بجز اینکه این
عمل باین صفت و خصوصیت آن در ماه مولد حضرت سرور انس و جان صلی الله علیه وسلم منقول
از قرون ثلثه نیست دلیلی دیگر نزد خود ندارند حتی که کدام روایت شاذه از کتب غیر مشهوره
فقهیه هم بجهت کراهت آن پیش نمی کنند و نمی دانند که برین تقدیر لازم می آید که جمله
مستحسنات علمای متاخرین که کتب فقه مذاهب اربعه خصوصا فقه حنفی مملو از آن است و هزارها
مرقوم است استحسنه المتاخرون جمله در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقهاء باجمعهم

از اہل بدع و ضلال بشمار در آیند چه از مستحسنات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود و ما هو الا انتفاء
الامان عن الشرعیات اعاذنا الله تعالی من هذه العقیدة الفاسدة محفلی که در آن ذکر
جمیل ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بلا انضمام منکرات دیگر و بات شرعیه باشد
آن را مجمع آثام و بدعات فهمیدن و اجماع تمامی علمای دین سابق و حال را از مذاهب اربعه شرقا
و غربا در عرب و عجم بر ضلالت و بطلان قرار دادن و حرمین شریفین زادهما الله شرفا را دار الکفر
انگاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان دانستن چه خوش اعتقادی
و حسن ظن نسبت بعلمای اسلام و بلاد اسلام ست حرره العبد المسکین محمد صدر الدین
ختم الله له بالحسنی و ثانیا بر تقدیر یکه صاحب رساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتمدین
بلکه گمراه و بی دین می شمارد پس چرا از اکثر جمیع ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات دعاوی
سند های بیجا می آرد و بر سر شاخ نشستن و بن را بریدن بر عقل خود خط کشیدن ست قوله بدعت را
دو معنی ست یکی لغوی عام که عبارت از مطلق محدث ست خواه عبادت بود یا عادت و دوم شرعی
خاص که عبارت ست از زیادت و انتقاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قولا و لا فعلا
و لا صراحة و لا اشارة پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام ست شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص ست نه معنی لغوی عام الی قوله و باین قید خارج شد
تعمیر مناره مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلوة ست و تصنیف کتب که آله و عون تعلیم و تبلیغ سنت است
و استعمال نخل و مداومت بر اکل لب حنطه و مثلها که هر یک امر از آنها ماذون فیه بل مامور به است
بسبیل اجمال الی آخره اقول ازین مقام با قرارش ثابت ست که چیزیکه بالاجمال داخل ماذونات
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحة از قول و فعل شارع بهیئت کذائیه ماثور نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس از مستحسنات ائمه دین اعم از افعال
هابیه مندفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که آنحضرات آن مستحسنات را
باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مستحسن گردانیده اند
بداخل بودن آنها در عمومات ماذونات بلکه با مورات شرعیه بالاجمال ثبوت رسانیده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه آنکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفه است و نزد این طائفه در ائمه محققین
واجلهٔ فقهاء و محدثین داخل در خاتمه مجمع البحار فرموده نحمد الله و تیسیره الثلث الاخیر
من مجمع بحار الانوار فی غرائب التنزیل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر
من شهر السرور و البهجة مطلع منبع الانوار و الرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امرنا
باظهار الحبور فیه کل عام الی آخره و اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحاج مستند خود مطالعه
نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضیلت شهر مبارک و اولویت زیادت اعمال
درآنست دران تحقیق می فرماید باقیماند طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرات بران مستحسنات در کتب
شرعیه اطلاق محدثه و بدعت می نمایند و صراحة بدعت بمعنی شرعی بر التقسیم می فرمایند پس
این اعتراض و اشکال مغلطه جهال است حلش اینکه مراد ایشان از بدعت که آنرا مورد تقسیم ساخته اند
و بران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری است که بخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نباشد و قول و فعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه مزاحم و مخالف سنت و مغیر و منافی که امری
طریقه محموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت و بالاجمال
حکما داخل سنت و ثابت باشاره احادیث صریحه جناب شفیع امت صلی الله علیه وسلم باشد
پس آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه الرحمه
در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق و یطلق
فی الشرع علی ما یقابل السنة ای ما لم یکن فی عهده صلی الله علیه وسلم ثم ینقسم
الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی مویدات این امر معروف و مشهور و قدری
ازانها در دیگر رسائل منقول و مسطور اما اینجا اختصار منظور است و وجه تقسیم بدعت و اطلاق معنی
شرعی برین معنی چند امر است اولا آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق است
و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس است اما هرگاه در عرف شرع سنت اصالة اسم
خاص برای قول و فعل و تقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده است و اطلاق بدعت بران نباید داد
و بدعت مقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیز که بالخصوص سنت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است دوم آنکه

از صحابه کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خودشان ثابت است باوجودیکه گاهی بر سنت آنحضرت
اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسنه و سیئه درست نمی تواند شد
قطع نظر ازینهمه نزاع منازعان در استعمال آن و اطلاق معنی شرعی بران نزاع لفظی است لو فرضنا که
این معنی معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی منحصر در خصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیئه
صادق نشود اما این از کجا که بر مستحسنات ائمه دین باوجود عدم مزاحمت کدامی سنت و باوجود دخول
در مندوبات شریعت بالاجمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران بمعنی دیگر است
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه میان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و تعدد اصطلاح
پس پشت انداختن و به تحقیق و تطبیق چنانکه ائمه دین فرموده اند نپرداختن و جهل بالکلیه و طعن
بر ائمه اعلام افراختن همان کیدی است که شیطان لعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که باخذ بدعت
دران گرفتار گردانیده بقعر ضلالت رسانیده است **قوله** و عند الاستقراء در عبادات بدنیه
محضه مثل صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیئه یافته نمی شود الی آخره **اقول**
منشاء این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر است البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات
شارع باشد اگر به نیت برکت کدامی هیئت خاص آن که منافی و مغیر حدود معینه شریعت نباشد
بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات
ائمه دین بران نموده خواهد شد اینجا که نظر بر اختصار است بر نقل عبارت کتاب تنبیه السفیه که رد مجتهد
روافض است اکتفا میرود جائیکه مجتهد مذکور در کتاب صوارم الزام بدعت بر صاحب تحفه
وغیره نهاده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است
نعم و مرحبا هیچ کس از فرق اسلامیه انقسام بدعت را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است
پس لانسلم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خیرها در عهد سلف نبود مثل بنای مدارس
و قناطر و تدوین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقه زهد و عبادات و مجاهدات
و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و مویدات این امر کثیر

می آید از همین مقام ظاهر است که مجاریه مخالفت تمام فرق اسلامیه نموده اند **قوله** فقیر میگوییم که آنچه
در قول علما تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه یافته می شود و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر بدعت سیئه شده
مبنی بر غفلتی است که در تعریف و تشخیص بدعت رو داده الی **قوله** ازین سو رانده و زان سو مانده
بنا بر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
قسمت بدعت بحسنه و سیئه کردند و ضلالت هر بدعت را محمول بر سیئه نمودند چون رشته تقلید عقیده
هر که در سست است هر که آمد بعمق نظر به تحقیق و تنقیح زائد نکرده بر قول منقول بلا امعان جمود کنود در رشته
رفته این داء عضال همه را فرا گرفت الی آخره **اقول** اسد الله این چه حماقت است و چه سفاهت است
و بنقول الشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزاره دوم که هزاران هزار محققین و فقهاء و
محدثین بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه و
سیئه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعة سیئه نمودند معاذ الله آن ائمه دین در داء عضال جهل گرفتار
بودند پس این مخفی نیست که بالبداهة بر جهالت صاحب رساله شهادت میدهد و همین سخن لغویت
بیان صاحب رساله بجلوه ظهور می نهد **قوله** همین تنها حضرت مجدد در هزاره دوم اشناعت این قسمت
و تفریق متنبه و ملهم شده تردید تقسیم بدعت نمودند الی **قوله** بعد آنجناب علمای دیگر موفق
باین ادراک شده ضلالت هر بدعت باثبات رسانیدند الی آخره **اقول** اولاً ملهم شدن شیخی
تنها در هزاره دوم به تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
اثبات حسن بعض افرادش بآن معنی نیست چنانکه ائمه اخیار و مشائخ کبار آن شیخ نامدار در هزاره
اول تصریح نموده اند و نه ابن الهمام التزام تضلیل و تجهیل آن ائمه اعلام و شیوخ اسلام وارد تا که
مذهب اسماعیلیه و بابیه بثبوت رسد و ثانیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزاره اول
گذشته اند و بموجب قول صاحب رساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بسیاری از امور را
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه کذائیه ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ماثور نیستند با وجود ترک شارع در هزاره دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
اخلاف و اتباع سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بمکاتیب و اقوال
آن سلسله بی مثال در حق صاحب رساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و ثالثا

مکیدت طائفه نجدیه باید دید که درینجا از نافهمی خود برای تجهیل کافهٔ علمای دین تا هزار و دو صد سال هم استناد
بیک قول شیخ میکنند حالانکه درهمین مجموعهٔ قنوجیه تبرا از شیخ و تصریح بمقتضای الکنایة ابلغ من التصریح
بحال آن صاحب حال عائد میگردانند چنانکه برادر بزرگ این خورد هیچ آگه حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته
بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره بالسبابه را که باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
ائمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت ست حرام گفته اند الخ قطع نظر از انکه ادعای ثبوت
سنیت رفع سبابه باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانیده
باید دید که چگونه تشنیع شنیع تهمت تشریع در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را منکر سنت
متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار میدهد پس صاحب رساله که برای تغلیط عوام نام الهام شیخ برای
اثبات تخطیه کافهٔ علمای کرام تا هزار و دو صد بر زبان می آرد حالا بیان کند که بچه حیله عقیده دوباره شیخ را
از کدام فرلوح می بیند الخ قوله اطلاق تشریح جاری از تخصیص و تقیید ندیده ایم الخ اقول این ادعا
محض سنت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و
رسوله کان علیه من الاثم مثل اثام من عمل بها در مرقاة گفته وقید البدعة بالضلالة
لاخراج البدعة الحسنة کالمنارة کذا ذکره ابن الملک الخ و در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة
نوشته هو احتراز عن البدعة الحسنة الخ محدث دهلوی در اشعة اللمعات در شرح این حدیث
فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد الخ در مظاهر حق
بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته اور لفظ ما لیس منه سے اشاره ہے اسکی طرف
که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب و سنت کے نہو برا نہیں الخ و کفی بذلک حجة علی المخالفین قوله
بعد اعتراف در باره امری به بدعت بودن و بدی تقسیم نمودن بدان ماند که یکی گوید بول دو قسم ست
پاک و مباح و حرام و نجس الخ اقول جوش جهالت صاحب رساله و کمال تهور ایست در بیرون قول
زائد از ما سبق داد نافهمی میدهد معهذا هر دم در میدان تجهیل و تضلیل ائمه دین قدم می نهد قطع نظر
از ظهور سفاهت درین قول اشعار طعن و تبرا به اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم ست تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتمده ثابت که صحابه کرام باوجود اعتراف بدعت
بودن درباره بسیاری از امور پی استحسان و مدح آن رفته اند و واقف از جهالت خود در حق صحابه

کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را باوجود اعتراف و اطلاق بدعت
مخالفت حضرت شارع می شمارند ائمهٔ دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر مزاحمت و تغییر احکام
کتاب و سنت ست نه بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدو معنی مستعمل ست و بیک معنی منقسم ست
بسوی بدعت حسنه و بدعت سیئه پس در تعبیر بدعت حسنه و حکم بحسن امری باوجود اعتراف بدعت
بودنش هیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب رساله هیچوا بدکه باز همان سوسهٔ اتباع دین برکنده را
رونق تازه و بدو فتنهٔ افسرده خوابیده را بیدار ساخته بنصهٔ ظهور نهد بنا بر علیه دریرده تجهیل
آن ائمهٔ اعلام حقیقةً قصد تضلیل صحابهٔ کرام دارد که هیچ الفاظ شنیعه تشنیع بر زبان می آرد حالا چند
اقوال علماء دین نقل نمایم تا واضح گردد که تحقیق تقسیم آن ائمهٔ اعلام همه صواب و درست ست و اعتراض
صاحب رساله بر آن کرام محض جهل و نا مربوط ست امام بخاری علیه الرحمه در صحیح خود روایت نموده
که حضرت امیر المومنین فاروق رضی اللہ تعالی عنه در حق اهتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده
نعمت البدعة هذه شعرانی در کشف الغمه آورده کان ابو امامة الباهلی رض یقول احدثتم
قیام شهر رمضان و لم یکتب علیکم فدوموا علی ما فعلتم ولا تترکوه فان اللہ تعالی عاتب
بنی اسرائیل فی قوله و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان اللہ الخ
و حضرت ابن عمر رض در حق صلوة ضحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المسلمون
افضل من صلوة الضحی هکذا فی فتح الباری و غیره امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول
حضرت امیر المومنین رضی اللہ تعالی عنه فرموده انما دعاها بدعة لان رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم لم یسنها لهم ولا کانت فی زمن ابی بکر رض و رغب فیها بقوله نعم لیدل علی
فضلها ولئلا یمنع هذا اللقب من فعلها والبدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی
زمن رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ثم البدعة علی نوعین ان کانت تندرج تحت
مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة الخ و امام قسطلانی فرموده سماها بدعة لانه
صلی اللہ علیه وسلم لم یسن لهم الاجتماع لها ولا کانت فی زمن الصدیق رض وهی
خمسة واجبة ومندوبة ومحرمة ومکروهة ومباحة وحدیث کل بدعة
ضلالة من العام المخصوص وقد رغب عمر رض فیها بقوله نعم البدعة وهی کلمة

مجمع المحاسن كلها الخ ودر مجمع البحار گفته في حديث عمر رض في قيام رمضان نعمت البدعة هي
نوعان بدعة هدى وبدعة ضلال فمن الاول ما كان تحت عموم ما ندب
الشارع اليه وحض عليه فلا يذم لوعد الاجر عليه بحديث من سن سنة حسنة
وفي ضده من سن سنة سيئة ومن الثاني ما كان بخلاف ما امر به فيلام وينكر
عليه والتراويح من الاول لانه صلى الله عليه وسلم لم يسن لهم الاجتماع وانما
صلاها ليالي ثم تركها ولا كانت في زمن الصديق وهي على الحقيقة سنة لحديث
عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين واقتدوا بالذين بعدي وعلى الآخر
يحمل حديث كل بدعة ضلالة الخ ودر سيرت شامي از امام ابو شامه آورده قال عمر رض
نعمت البدعة يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدع
الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته
فيها وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشيء منها ولا يلزم من فعله
محذور شرعي الخ قوله بدعت آنست كه بعد قرون ثلثه مشهود لها بوجود آمده واصلش از كتاب
وسنت معلوم نشده وسندش بثبوت نپيوسته چه ظاهر چه خفي چه ملفوظ وچه مستنبط الخ اقول
درينجا چند امور ملاحظه بايد نمود اول اينكه در ما سبق در تعريف بدعت صرف قيد بعديت
صحابه اعتبار داشته بودند ودرينجا قيد بعديت قرون ثلثه افزودند دوم آنكه حسب اين تعريف چيزيكه
بعد قرون ثلثه بوجود آمده اما انچه دين باذن شارع گو اشاره هم باشد وسند استحسان گو خفي
و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند آنرا شرعا بدعت وضلالت نتوان گفت پس اكثر دعاوي
صاحب رساله هم منشر بانش نيست ونابود شدند سيوم بر تقدير اخذ قيد بعديت قرون ثلثه
در مفهوم بدعت ضلالت حسب اين تعريف چيزيكه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اما اصلش
از كتاب وسنت نباشد بلكه مزاحم كتاب وسنت باشد آنرا بدعت ضلالت نتوان گفت
حالانكه وجود وظهور ضلالت خروج ورفض وقدر در قرون ثلثه بلكه در قرن اول زمان
صحابه كرام بوده است وبالاتفاق عقايد اينهمه فرقها داخل بدعت ضلالت اند ازينجا
مفترح ميگردد كه اعتبار تحديد زماني در بدعت چنانكه تحديد ميكنند لغو ومهمل است صحيح همان است

که جمهور محققین علماء دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه
بوجود آمده باشد یا بعد ازان مذموم و ضلالت ست و هر امریکه مندرج مندوبات شارع ست
وازمستحسنات ائمه دین ست حسن و موجب برکت ست **قوله** لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
وسیئه بدعت لغوی ست الخ **اقول** ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله را
چه مفید است که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سیئه نباشد اما این
از کجا که حسب قول این بعض مستحسنات ائمه دین هم داخل بدعات شرعیه منحصره در ضلالات اند بسیاری
از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه برقائلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح
همین علماء هم استحسان آن ثابت ست قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکی و بیباکی
و جرأت و سفاکی اختیار شده که بی لحاظ عقل و فهم برای تائید مذهب خود سند ملا علی قاری
و ابن حجر مکی و حافظ عسقلانی و شامی و رفیع الدین خان مرادابادی و غیرهم می آرد حالانکه
اینهمه حضرات را بسبب تصریح استحسان همین عمل مجلس مولد جاهل و گمراه میشمارد پس تا چند در شان
که برای تطویل رساله اقوال این علماء متضمن ذم بدعت از نافهمی ذکر کرده همه خارج از بحث است
که صاحب رساله پی بمقصد و مطلب آنها نبرده **قوله** فصل اول در ادلهٔ منع انعقاد مجلس
برای عمل مولد الی **قوله** از سلف و خلف معتمد و مستند منقول نه الخ **اقول** این ادعا محض فضول ست
چه استحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین و ائمه معتمدین تا استاد استاد صاحب رساله که
لقب شان بموجب شهادت آخر همین رساله سند العالمین فی العالمین ست ثابت و منقول و
اطلاق بدعت بران بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح ست و بدان معنی که اطلاق بدعت
بران می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض
باطل و قبیح ست **قوله** اول کسیکه این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد ست که هیچکس از مشائخ و صوفیه
و علمای کرام او را نمی شناسد و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ **اقول** در کتاب
سیرت شامی هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور ست مذکور و مسطور ست وکان
اول من فعل بالموصل عمر ابن محمد الملا احد الصالحین المشهورین وبه اقتدی
فی ذلک صاحب اربل وغیره الخ پس آن عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعلیت این عمل در شهر موصل نسبت بآن شیخ اجل رضی الله
تعالی عنه ظاهر ست پس بر جهالت خود نگریستن و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت ست
و بس و این جمله را یاد باید داشت که جا بجا درین رساله و دیگر رسایل این طائفه کار آمدنی ست
قوله سبط ابن جوزی در کتاب مرآت الزمان نوشته حکی بعض من حضر فی بعض الموالد انه
عد فی ذلک السماط خمسة آلاف غنم شوی و عشرة آلاف دجاجة و مائة الف
زبدیة و کان یعمل للصوفیة سماعا من الظهر الی الفجر و یرقص بنفسه و کان یصرف
علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی **قوله** فقد ادعی الشیخ تاج الدین عمر بن علی اللخمی
السکندری المشهور بالفاکهانی من متاخری المالکیة ان عمل المولد بدعة مذمومة
انتهی **اقول** درینجا حال مغالطه و افترا پردازی صاحب رساله باید دید که بنام نهاد مرآت الزمان
سبط ابن جوزی عبارتی نقل نموده و در آن قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی نوشته
تا مطالعه کنندگان را شبهه این معنی شود که فاکهانی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی
استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکهانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده
در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا و اعذبها
مرآة الزمان فشرعت فی اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنه ۶۵۴ اربع و خمسین و ستمائة و هی التی توفی
المصنف فی اثنائها الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکهانی فرموده ولد سنة
اربع و خمسین و ستمائة و مات سنة احدی و ثلثین و سبعمائة این ست حال دیانت
این طائفه در نقل که خاصهٔ لازمهٔ ایشان ست **قوله** دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و
اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود الی **قوله** زیادت بر نص ست و
زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعه الی آخره **اقول** این کلام محل بحث ست بچند وجوه
اولا آنکه مراد از مشروع نمودن باری تعالی ظاهر این ست که همه فروع جمیع عبادات و جمله
افراد کل تطوعات مشروعه را بقیود مخصوصه و نوافل صور کذائیه نام بنام تصریح و تقیید
و تعیین و تحدید فرموده ست پس هرچه نه چنین ست غیر مشروع ست و عمل بدان از احداث
زیادت بر نص ست و مستلزم لزوم نسخ ست پس این ادعای ست فاسد و قولی ست کاسد قطع نظر

از لذیش طعنی شنیعی بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکنند که باحداث بسیاری از امور
افزاد فرموده اند باوجودیکه از نصوص کتاب الله هیئت کذائیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از نوافل عبادات مخصوصه و هیأت تطوعات معینه را که صرف از احادیث شریفه
ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیت از کتاب الله ناسخ قرآن و زائد بران معاذ الله گفته آید
و عمل باحادیث احاد در اموریکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب
جهل و الحاد است چنانکه در کتب اصول مذکور است و اگر مراد ایشان اینست که قرآن مجید اصول عامه
جمیع عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هرچه از اطلاق فعل خیر
و جنس مندوبات مشروعه و عمومات کتاب الله مخالفت داشته باشد غیر مشروع است
و عمل بدان زیادت بر نص پس برین تقدیر بر مستحسنات ائمه دین عموماً که بالخصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ دادن و بر عمل مولد خصوصاً تهمت لزوم نسخ نهادن و درپی تکفیر
و تضلیل اکابر دین از فقها و محدثین افتادن سفاهت و ضلالت است ثانیاً در کتب اصول
تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و متحدث عنه است مراد از ان
زائد کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که تجویز زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ است پس از احادیث صحیحه هم که احاد باشد اثبات تجویز زیادت جائز نیست
و نزد شافعیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و فرقان حمید
ازان ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
دیگر بقصد استحباب و نیت برکت یا حسب تعامل عادت مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققه اصول است پس از نافهمی
خود حواله مسئله اصولیه نمودن و لب باظهار تبحر خود گشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد اوسط نظر نینداختن امری است قبیح کما لا یخفی علی کل
ذی فکر سلیم و عقل صحیح چه ان مجددیه در هر مقام باوجود عدم فهم مراد و کنه مسئله زیادت بر نص
و استلزام نسخ بر تضلیل و تکفیر ائمه اعلام و ابطال استحسان مستحسنات آن کرام پیش میکنند
میخواهم که درینمقام عبارتی چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته مسئله

مسئلہ زیادۃ عبادۃ مستقلۃ لیست نسخا الخ بحر العلوم در شرح فرمودہ ای لیست نسخا
للمزید علیہ وان کانت من جنسہ فانہ لا یرفع شیئا من المزید علیہ وھو ضروری الخ
ونیز در مسلم وشرح آن ست واما زیادۃ جزء فی الواجب کالتغریب فی الحد للزنا او زیادۃ
شرط بعد اطلاق الواجب عنہ کالایمان ای اشتراطہ فی رقبۃ الیمین فھل ھو
نسخ لحکم المزید علیہ فالحنفیۃ قالوا نعم نسخ وھو المسمی بالنسخ بالزیادۃ والشافعیۃ
والحنابلۃ واکثر المعتزلۃ قالوا لا نسخ الی آخرہ وبعد بیان مذاہب نوشتہ لنا ان
المطلق عن تلک الزیادۃ دل علی الاجزاء مطلقا سواء صح الزیادۃ او مجردا
عنہا لانہ ای المطلق کالعام یدل علی افرادہ التی ھی مع الزیادۃ او مجردا عنہا ابدا
ولیس ھنالک صارف عنہ لان الکلام فیما لا صارف غیر ھذہ الزیادۃ وھی
صفۃ وضر الاشفاء زمان وجود المطلق فیحمل علی الاطلاق ویدل علیہ التقیید
بجزء او شرط ینافیہ فانہ یقتضی عدم الاجزاء بدونہ فیرفع ھذا التقیید
حکما شرعیا وھو اجزاء الافراد التی ھی مجردۃ عن ھذا التقیید وھو ظاہر جدا
الخ ونیز در مسلم نوشتہ ولھذا امتنع الزیادۃ عندنا بخبر الواحد علی القاطع کالطہارۃ
للطواف الخ در شرح بعد بیان شروع گفتہ ثم ھذا القدر انما یکفی لعدم افتراض ھذہ
الامور الخ ونیز در مسلم وشرح بحر العلوم در بیان جواب دلیل مجوزین ناسخیت اجماع گفتہ
قلنا اولا ان الآیۃ کانت ساکتۃ عن حال الام مع الاخوین وکان امیر المومنین
عثمان رضی اللہ تعالی عنہ ردھا فی ھذا الحال من الثلث الی السدس فسأل ابن عباس رض
ان الآیۃ لا یتناولھا فاستدل امیر المومنین رض بالاجماع فیما سکت عنہ الکتاب
وھذا لیس من النسخ فی شیء وھو ظاہر جدا الی آخرہ در تنقیح فرمودہ اما وصف الحکم
فقد اختلفوا ان الزیادۃ علی النص نسخ ام لا وذکروا انھا اما بزیادۃ جزء کزیادۃ رکعۃ
مثلا علی رکعتین او شرط کالایمان فی الکفارۃ او ما یرفع مفہوم المخالفۃ الخ
در توضیح بعد بیان مذاہب ودلایل مختار خود نوشتہ فلا یزاد التغریب علی الجلد والنیۃ
والترتیب والولاء علی الوضوء وھو ای الوضوء علی الطواف والفاتحۃ وتعدیل

الارکان على سبيل الفرضية بخبر الواحد والايمان على الرقبة بالقياس اى لا نزاد
قيد الايمان على الرقبة فى كفارة اليمين بالقياس على كفارة القتل يرد ههنا
انكم زدتم الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية
لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعى
والواجب ما ثبت لزومه بدليل ظنى فقد زدتم على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن
ان يراد به وهو الواجب فيمكن ان يجاب بانا لم نزد الفاتحة والتعديل على وجه
يلزم منه نسخ الكتاب لانا لم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعديل
حتى يلزم النسخ حينئذ بل قلنا بالوجوب فقط الى آخره ودر فتح القدير در بحث تسميه وضوء
آورده فادى النظر الى وجوب التسمية فى الوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها لان
الركن انما يثبت بالقاطع وبهذا يندفع ما قيل المراد به نفى الفضيلة لئلا يلزم نسخ
آية الوضوء يعنى الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب الى آخره
ازين بيان بصراحت تمام بثبوت رسيده كه از مجرد تجويز امريكه مخصوص شده در قرآن مجيد مذكور نبود
ومشروعيت آن از نص ثابت نباشد وفرقان حميد ازان ساكت باشد تجويز نسخ قرآن لازم نمى آيد
ورنه بر عباداتيكه ثابت اند باحاديث شريفه هم حكم لزوم نسخ نص كتاب لازم خواهد آمد نيز
بثبوت رسيده كه امريكه در قرآن شريف منصوص هست اما مقيد بصورت خاصه نيست اگر آن را
باشتراك وانضمام امرى ديگر ادا كنند داخل نسخ بالزيادة نيست اما زيادت امرى ديگر در آن
باعتقاد فرضيت وركنيت وشرطيت بلكه بطور استحباب بلكه بطور وجوب هم داخل نسخ نص نيست
پس بر مجوزين صيغه قائلين استحسان عمل محفل ذكر مولد شريف كه هيچگونه در آن زيادت كدامى ركن وشرط
به عبادات مخصوصه منصوصه كتاب الله نيست بحواله قاعده الزيادة على النص نسخ تهمت تجويز
نسخ كتاب الله نمودن چه سازى وافترا پردازى ست وثالثا احتجاج بآيه كريمه اكملت لكم دينكم
الآية بر ابطال حسنات ايجاد دين كه از افراد خاصه عمومات مندوبات مطلقه كتاب وسنت اند
مندرج تحت قواعد واصول شرعيه اند محض جهالت ست مراد از آيه كريمه تكميل اصول دين
وتشريع قواعد عامه شرعيه ست نه تحديد افراد خاصه واحكام تخصيص صور كذائيه جميع ما

فهم این معنی از آیهٔ کریمه مبتنی بر مجرد وهم است که همین وهم راه منکرین قیاس هم زده بود و چه عجب که
صاحب رسالهٔ کلام و محبت منکرین قیاس را دیده باین حجه احتجاج کرده است قاضی ناصر الدین بیضاوی
در تفسیر اسرار التنزیل فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاظهار علی الادیان کلها
او بالتنصیص علی قواعد العقاید والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتهاد الخ
علامه خطیب در حاشیه فرموده هذا جواب عن دلیل نفاة القیاس فانهم تمسکوا علی
ابطاله بان الدین کمل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا بعده
وکان ذلک القیاس لابد ان یکون لاظهار حکم لم یکن معلوما فکان القیاس موجبا
لکمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلک الزمان والجواب عنه ما ذکره وهو ان المراد
باکمال الدین تحقیق قواعد العقاید وتبیین قواعد الاجتهاد وهذا لا ینافی وقوع الاجتهاد
وتخریج الاحکام بعده الی آخره در تفسیر کبیر گفته المسألة الثانیة قال نفاة القیاس
دلت الآیة علی ان القیاس باطل وذلک لان الآیة دلت علی انه قد نص علی الحکم
فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی وفق ذلک النص کان عبثا وان کان علی خلافه
کان باطلا الی آخره بالجمله زیادتی که منافی آیت کریمه باشد و آنرا مستلزم نسخ گفته آید بر مستحسنات
علماء دین صادق نیست در زیادتیکه صادق می آید شد منافی آیهٔ کریمه و مستلزم تجویز نسخ نیست
پس دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد محض بی بنیاد و سعی صاحب رساله همه رایگان است و
تقریر میگویند که از اصول همین مقدمات مسلمهٔ او بعد طرد و اخراج مزخرفات مخترعات صاحب رساله
دلیلی چند برای ابطال حکم تحریم و ممانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلا می توان گفت که توقیر
و تکریم حضرت نبی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود باجود به ادای
عبادات و صدقات و خیرات اهل اسلام و جمع مسلمین برای استماع ارهاصات و معجزات
و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم و تکریم ایام و لادت با سعادت که یکی از افراد
اصل توقیر مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است به اصل استحباب تکرار شکر نعمت و فضل و شرف
ایام با سعادت علامه ابن حاج و غیره از بیان مسائل دیگر بلکه شان ثابت فرموده اند
همچنان عقد مجلس که بر تقریر بعضی که یکی از افراد نعمت ذکر آنحضرت است ... فضائل آنجناب

با برکت ست گو خصوصیت تخصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد باوجود عدم مزاحمت حدود
خاصہ منصوصہ شریعت بلکہ باوجود عدم ثبوت تحریم و کراہت و ممانعت از مجتہدین امت
حکم بہ تحریم آن نمودن و راہ انکارش پیمودن لب بنسخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت
کشودن ست چنانکہ در اصول مقرر شدہ ست مثلا در بیان کفارہ کہ ذکر مطلق رقبہ ست پس
انکار از تجویز اعتاق عبد کافر کہ یک فرد از افراد آن ست گو در قرآن مجید ذکر آن مخصوصہ نیست
حسب قول اہل اصول حنفیہ زیادت بر نص مستلزم نسخ آن اطلاق ست درینمقام نقل فقرہ
از رسالہ دعائیہ مولوی خرم علی کہ از اکابر طائفہ بودہ اند برای دہن دوزی امثال صاحب رسالہ
ضروری ست در رسالہ مطبوعہ مذکورہ در بحث استحباب دعا بہیئت کذائیہ بعد صلوۃ نوشتہ
اگر گوئی کہ دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیہ و فعلیہ البتہ ثابت شدہ لیکن بر دعای
عقب صلوات خمسہ بہیئت کذائیہ چہ دلیل ست گوئیم و باللہ التوفیق کہ چون ثابت شد کہ رفع الیدین
از آداب دعاست و جالب اجابت ست و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نماند الخ بلفظہ ایضا فیہ باید دانست کہ دست برداشتن وقت دعا و مالیدن بدانہا
باحادیث صحاح و حسان قولا و فعلا در نماز استسقا وغیرہ ثابت ست گو بالتزام عقب صلوات خمسہ
بہیئت کذائیہ مروی نباشد الی آخرہ **قولہ** و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
حق تعالی الخ **اقول** اگر از آیہ کریمہ تصریح فرمودہ دادن ہیات کذائیہ ہر ہر تطوع و جملہ افراد
مخصوصہ عمومات خیر و کل احکام خاصہ جمیع امور در نص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود
حالانکہ در کلام اللہ شریف ہرگز تخصیص و تعیین صور کذائیہ جمیع تطوعات و ہیات مخصوصہ
جملہ نوافل و مستحبات و مقید بکل افراد کل امور خیر تصریح تخصیص نفرمودہ است پس چگونہ این معنی
از آیہ کریمہ مراد توان داشت و چرا بر ائمہ دین و علماء معتمدین در استحسان صور کذائیہ مستحسنات
مخصوصہ علم طعن و تضلیل باید برافراشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
حق تعالی در قول او وھذا خلف ممتنع و محال لا مجال فیہ للامکان والاحتمال عندنا
معاشر اہل الحق مگر آنکہ عامہ اسماعیلیہ کہ بالتزام امکان و مقدوریت کذب او تعالی شانہ
مقر اند و از استحالہ و امتناع آن منکر اند و الزام شان قدوسیت الٰہی را بنقیصہ شنیعہ کذب

برای مقدوریت وامکان این عیب فاحش بجناب مقدس ربانی دلیل ساخته وبر تقدیر عدم
آن بلزوم ازدیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگرچه تزییل ٹونک کفر بودن
این استدلال کاسد واعتقاد فاسد مسلم داشته در رساله کلام الفاضل مولای خود را
در مغاک اغماض انداخته برارت ذات خود ازان ضلالت در تحاشی وانکار ازان
اعتقاد پسندیده اما چون عامه اسماعیلیه بنا بر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبیر
خود را باطل ومردود می شمارند وحسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوحی می انگارند
از ایشان عجبی نیست که تجویز وقوع آنهم کنند **قوله** واین احتجاج در رد همگی بدعات بکار
می تواند آمد الخ **اقول** هرچند نافهمی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما درینجا
یک دو قول دیگر از علماء دین معتمدین ومستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه
بعد ذکر تلبیه مسنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته ولا ینبغی ان یخل
بشیء من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه ولو زاد فیها
جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم ولنا
ان اجلاء الصحابة کابن مسعود رض وابن عمر رض وابی هریرة رض زادوا علی
الماثور ولان المقصود الثناء واظهار العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه انتهی
درین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب رساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر مسنون وماثور
بلکه نسخ نص کتاب الله بر صاحب هدایه وسائر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه
بر حضرت ابن مسعود وابن عمر وابوهریره رضی الله تعالی عنهم نیز حسب قیل صاحب رساله
می توان نمود ونیز صاحب هدایه در آنچه مقصود ازان مطلق ثنا معبود بود در زیادت
بر قدر ماثور تجویز فرمود پس بر اظهار واعلان عقد مجالس ذکر آنحضرت وانتخاب ادای
شکر نعمت ولادت با سعادت که مقصود ایمه دین وعامه مسلمین ازان ثنا وتعظیم
ورفعت ذکر وتکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است هیچگونه مزاحم ومدافع امور محدوده
حضرت شارع نیست بلکه داخل افراد توقیر ومندرج در اصل عام است اگر بالفرض
لفظ زیادت صادق نیز آید تاهم بموجب قول صاحب هدایه از هیچ زیادت منع نمودن

نمی شاید و در در مختار در بحث خواندن درود شریف در فصل صفة الصلوة گفته و
ندب السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فهو افضل
من ترکه ذکره الرملی الشافعی وغیره اھ و در غنیة المستملی گفته وان زاد فی دعاء الاستفتاح
بعد قوله وتعالی جدک لفظ وجل ثناءک لا یمنع من الزیادة وان سکت لا یؤمر به
لانه لم یذکر فی الاحادیث المشهورة الخ بالجمله این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
بکار نمی تواند آمد و زیادت احکام ثابته از سنت بر کتاب اللہ و زیادت احکام مجتہدین
بر کتاب و سنت و زیادت ائمہ دین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ بالزیادت
نیست بلکہ اجرای احکام عمومات کتاب اللہ بر افراد خاصه و تفصیل مجملات است امام
شعرانی مستند صاحب رساله در میزان گفته فان قلت فهل لمجتهدین فی زیادتهم
الاحکام التی استنبطوها علی صریح الکتاب والسنة وهلا کانوا وقفوا علی حد
ما ورد صریحا فقط ولم یزیدوا علی ذلک شیئا الحدیث ما ترکت شیئا یقربکم
الی الله الا وقد امرتکم به ولا شیئا یبعدکم عن الله الا وقد نهیتکم عنه
فالجواب ان لهم فی ذلک الاتباع لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی تبیینه ما
اجمل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء فانه لولا بین لنا کیفیة
الطهارة والصلوة والحج وغیر ذلک ما اهتدی احد من الامة لمعرفة استخراج
ذلک من القرآن ولا کنا نعرف عدد رکعات الفرائض والنوافل ولا غیر ذلک فکما
ان الشارع بین لنا بسنته ما اجمل فی القرآن فکذلک الائمة المجتهدون بینوا لنا
ما اجمل فی احادیث الشریعة ولولا بیانهم لنا ذلک لبقیت الشریعة علی اجمالها
وهکذا القول فی اهل کل دور بالنسبة للدور الذی قبلهم الی یوم القیامة اھ
قوله چنانچہ حضرت مجدد و صاحب مجالس الابرار الی آخره **اقول** حضرت مجدد خود امور
مخصوصه را که غیر ثابته از کتاب و سنت را تجویز و استحسان نموده اند بلکه کمال تاکید نهایت
الاهتمام بعد او مسنته و اصلان آنها فرموده اند از آنجمله است ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی
عنهم در خطبه که حضرت ممدوح در مکاتیب خود آنرا از اعظم شعائر ساخته اند و در حق تارکان

به تحریر این کلمه پرداخته اند که ترک نکنند آنرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
اگر صاحب رساله را عقلی و فکری باشد ببیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
بعینه اعاده می توان نمود که باریتعالی از عبادات و اعتقادات انچه برای عباد خود کافی
دانست مشروع نموده و دین ایشان کامل کرد چنانکه در قرآنست که اکملت لکم الآیه پس
برین تقدیر اگر ذکر خلفاء راشدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شرع و بیان آن
خبر نمیداد و چون شارع ازان بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتابست
و زیادت بر نص نسخ است کما تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را سبب دارند لازم آید
عدم صدق حق تعالی و هذا خلف پس ثابت شد که این عمل محدث است و سندش از کتاب و سنت
ثابت نیست بر ارباب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب رساله تمام است کلام حضرت شیخ
ایراد و ملام است و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست و صحیح است احتجاج صاحب رساله مردود
و باطل و قبیح است و ازینجا اکثر دلائل مورده مردود شدند و اگر آن دلائل مقبول باشند
کلام حضرت شیخ مردود میگردد مثلا می توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار و اهتمام
این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم ماثور نیست لا قولا و لا فعلا و کفی بهذا منعا و نیز
می توان گفت که التزام این عمل و اهتمام آن از عموم اصحاب کبار و اهل بیت اطهار منقول نشده
با آنکه این حضرات در تطلب محبت و تحقیق سنت خلفاء راشدین اقدم تام داشته اند و این خالی
از چند حالات نیست یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نبود و یا ادخال امری غیر مسنون
و مشروع را در عین خطبه که هیئت خاصه از کتاب و سنت ثابت نیست از دین نشمردند
یا از مثوبت و برکت و خوبی این ذکر نادان بودند و بعد بطلان الشقوق الآخر نماند مگر آنکه
شان انکار احداث عمل و زیادت امری در خطبه ماثوره و اگر کسی بر اثبات اهتمام این امر که از
صحابی هست برگمارد درین بحث و امر سبب تصریحات طائفه پیش نظر دارد و او را لازم
اثبات دعوی از صحاح بسند متصل میسازد و دیگر آنکه به نقل التزام این عمل محدث در عین خطبه
عیدین و جمعه از جمیع اصحاب و اهل بیت لا اقل اکثر شان با نقل سکوت باقیین بلا نکیر احدی

پردازد و بودن این هردو امر را حیلهٔ نجات نیست و نیز می‌توان گفت که عملی که فی نفسه مستحسن باشد
اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت اتباع سنت و فعل آن موجب مواخذه
خدا و نیز می‌توان گفت که اگر این زیادت در خطبهٔ نماز عید و جمعه هر قدر مروی و ماثور مسنون
جائز هم باشد لکن لما واظب الناس علیه واعتقدوه طریقة لازمة بحیث لایجیزون
ترکه ویطعنون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبة حتی وصل الینا عن بعض
من اشتهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة والمنع وای تحقیق صاحب رساله
که با وجودیکه از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا هزار سال بی تحقیقی جمود نموده در ورطهٔ ضلال
گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناعت اقوال شان ملهم شده
تحقیق امر حق نمودند معهذا بموجب دلائل خود همان حضرت مجدد را هم در دوام تجویز نسخ کتاب الله
وشناعت استحسان امر محدث بدعت گرفتار می‌سازد و باز برای مغالطهٔ عوام بذکر و مدح حضرت
مجدد می‌پردازد مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را حسب ظاهر
چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بر نافهمی خود هم
در عونت مانع گردیده تاویل کلام می‌ساخت یا به حمل بر سهو می‌پرداخت آخر مجتهدین هم سهو و خطا
نموده اند که این همه از التزام تضلیل ائمهٔ دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت مجدد
و دیگر فقها و محدثین و التزام تهمت تجویز نسخ قرآن بآن پیشوایان اخف و اهون بود اگر خصوص
ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنیم دفتر ضخیم میگردد بنابر اختصار رساله بریک سند کفایت میکنیم
حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجلهٔ خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی در کتاب
حجة الذاکرین از رسالهٔ حضرت قطب الوقت قیوم سبحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که
از اکابر علماء دین و فقهاء محدثین و از اجلهٔ خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاؤالدین بوده اند نقل
آورده قال رضی الله عنه بدان ایدک الله سبحانه بتوفیقه ویسر علیک بفضله سلوک طریقه
که بدعت حسنه که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن مصالح دینیه باشد و منافی و مزاحم
سنتی نه باشد و از مستحسنات علمای دین اکابر اهل یقین روح الله ارواحهم بود و میان امت
که خیر الامم اند زادها الله شرفا سلفا و خلفا بسیار است و اکثر من ان یحصی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومنا ہذا الی آخرہ انتہی بکلماتہ الطیبۃ این ست حال حوالہ حضرت مجدد و قس علی ذلک
حال اقوال صاحب مجالس الابرار وانظر بعین الانصاف ولاتکن من المتعسفین الاشرار **قولہ**
دلیل دوم آنکہ عمل مولد از صاحب شرع علیہ الصلوۃ والسلام ماثور نہ شدہ لا قولا ولا فعلا وکفی
بهذا امتناعا پس لا محالہ بدعت ست الی آخرہ **اقول** اولا آنکہ مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند کہ قطع نظر از تحقیقات محققین اہلسنت
بچند وجوہ مخالف تقریرات پریشان صاحب رسالہ ہم ست از جہت صحابہ و تابعین و تبع تابعین
کہ آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ماثوریت از آنحضرت استحسانش
فرمودہ اند کہ بحسب ظاہر نزد صاحب رسالہ ہم داخل ممنوعات و ضلالت نباشند حالانکہ
بہ حقیقۃ بر تمامیت این دلیل ہمین استدلال بر ممانعت آن مستحسنات ہم جاری می توان نمود
والا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواہد بود و ثانیا اگر مراد شما از اثبات
ممانعت و اطلاق بدعت این ست کہ استحباب اعادہ شکر نعمت بانواع عبادت و اعتقاد
فضیل ایام ولادت از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہ اشارۃً ثابت ست نہ صراحۃً و نہ
نہ ظاہرست نہ خفی نہ ملحوظ نہ مستنبط و ادلہ عامہ شریعت شہادت آن نمی دہد پس اطلاق بدعت
بدین معنی برین عمل قوی است کہ بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامہ
ابن حاج مستند صاحب رسالہ کہ ایشان را از اجلہ ائمہ امت و محققین کتاب و سنت می شمارد
ظاہر و باہر ست کہ عبارتش بعد ازین بنقل خواہد رسید پس ادعاء نفی ثبوت حجت از سنت
مرتفع گردید اگر گوئی کہ ہرگاہ آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعض ائمہ دین
کہ با وجود استحسان آن اطلاق بدعت نمودہ اند محملش چیست گوئیم از تعدد اصطلاحات
واختلاف عرف و مجازات مانع نیست عن ابن عمر رض انہ قال فی صلوۃ الضحی انہا
بدعۃ ونعمت البدعۃ **قولہ** دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار و اہلبیت
اطہار منقول نشدہ الخ **اقول** اولا این استدلال تام نیست چہ اکابر ائمہ دین از فقہا
و محدثین مستندین صاحب رسالہ در بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرمودہ اند

باوجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اهلبیت اطهار نبوده اند که خود آن ایمه دین
بدان اقرار نموده اند از انجمله است استحباب هیئت کذائیه رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه
در طواف وداع علامه شامی در حاشیه در مختار در بحث غلاف قبر گفته اذا قصد به
التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الادب والخشوع
للغافلین الزائرین فهو جائز و ان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع
قهقری حتی یخرج من المسجد اجلالاً للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة
مرویة ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئله به تفصیل
تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را هم که بعد صحابه کرام
و غیرهم معتاد شده اند و مزاحمت بجد و شارع ندارند علماء دین از مستحسنات می شمارند
تا آنکه صاحب عین العلم علی الاطلاق گفته و الاسرار بالمساعدة فیما لم ینه عنه
و صار معتادا بعد عصرهم حسن و ان کان بدعة الخ حالا باید دریافت که مغالطه صاحب رساله
درینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب و اهلبیت هم در صحاح بسند معتمد صحیح مروی
نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمله اصحاب کبار و اهلبیت اطهار در غلبه تکریم
شعایر اسلام و تعظیم بیت الله اقدم تمام است اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبه در ایام
سعادت قرار یافتهٔ ایشان نبوده یا تکریم بهیئت خاصه کذائیه را از دین نشمردند یا از مثوبت
واجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطه بالجمله همین مغالطه در جمله مستحسنات فقهای حنفیه
و دیگر ائمه دین جاری می توان کرد اگر کسی احتمال داده که صاحب رساله بر طبق مذهب
اسماعیلی همه آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از مشرکین می پندارد گوئیم برین تقدیر
و درین رساله برای اثبات دعاوی خود چرا از نوشتان سند می آرد و ثانیا میگوئیم که مجرد عدم
نقل چیزی دیگر است و نقل ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب رساله اگر جاری
تواند شد در ثانی [illegible] اول چنانکه صاحب فتح القدیر در بحث تسمیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن
[illegible] ذکر نموده در جوابات آن فرموده و بالجمله عدم

النقل لا ینفی الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت
وحمائد نبوی را بتخصیص یوم و ماه بهیئت کذائیه از دین نشمرند الخ بر تقدیری صادق می آید
که صاحب رساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
حمائد نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
درینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
علما در بعض مسائل صلوة گفته اند وچون صاحب رساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
فضائل مجالس اذکار باحادیث صحیحه و اشتغال صحابه اخیار بذکر حضرت سید ابرار در همه زمان
و ادوار باثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این وهم است که آنحضرات درین ایام بجهت
عدم اجازت ترک نموده اند اما قوله بهیئت کذائیه متعارفه این و باره پس این قول هم دلیل ممانعت
نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه و زیادت فضل عبادات در ازمنه
متبرکه لطیفه و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالتمآب و استحباب اعاده شکر نعمت
رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب رساله
ثابت است پس بهیئت کذائیه یکجا نمودن چند حسنات مشروعه که شارع حکم آنها را مقید بقیدی
و مخصوص بهیئتی و مشروط بشرطی نفرموده باشد هیچ اعتراض نتوان کرد و نسبت تضلیل اکابر دین
کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است و ازینجا حال فساد دلیل چهارم
هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه وغیرهم برای استحسان افراد مقیده مندرجه
تحت مستحسنات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و تقیید بعدم آن
قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تنصیص بر تخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانکه
مستندین صاحب رساله تصریح آن نموده اند مثلا در در مختار در بیان استحباب صلوة برای
امراض نوشته ومنه الدعاء برفع الطاعون و قول ابن حجر [illegible] وکل طاعون
وباء ولا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت والبدعة
تعتریها الاحکام الخمسة کما اوضحناه فی باب الامامة اه [illegible]
وباء نوشته وهذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص [illegible] عندنا

وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ مقام استعجاب ست که اسماعیلیه برای اثبات
تضلیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب و مجتهدین
دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری و تفسیق
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صریح از اصحاب و مجتهدین اشد ضرور نیست اگر بعموم و اطلاق فهم بر عدم آن نیز برند
پس باوجود نافهمی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرا برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و باوجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر مسایل صلوة و غیره نموده آبروی اجتهاد میبرند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علماء معتمدین که اگرچه بمنصب
اجتهاد استقلالی نرسیده اما در اصول و فروع مذاهب خود ها کما ینبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیه و عملیه و تحقیقات دینیه این جهله را باوشان نسبت یکی از هزار هم
نیست و در دعاوی خود باوشان استناد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید
و اگر کسی باره بسر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نافهمی خود استحسان مستحسنات خاصه و هیئت
کذائیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد مستقل دارد
تا گوشش فرا آرد که علماء کاملین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبد العزیز صاحب وغیره
علماء لاحقین که باستحسان مستحسنات مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد استقلالی نداشته اند
و این استحسان را اجتهاد نانگاشته اند مولوی خرم علی در شفاء العلیل ترجمه قول الجمیل جائیکه
شاه ولی الله محدث دهلوی اوراد و اشغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از مشایخ چشتیه
[illegible] آیتی [illegible] وقت دعا آورده اند از شاه عبد العزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آوردہ مولانا نے فرمایا کہ بعض ناواقفون نے اعتراض کیا ہے آستین گردن مین
ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ ادعیۂ ماثورہ مین یہ ثابت نہین ہم جواب دیتے ہین
کہ قلب یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نماز استسقا مین رسول علیہ السلام سے ثابت ہے
تا حال عالم کا بدل جاوے تو اسیطرح آستین گردن مین ڈالنا امر مخفی کے اظہار کے واسطے
یعنی تضرع کے لئے یا واسطے گردش حال کے حصول مقصود سے کیونکر ناجائز ہوگا الی آخرہ بالجملہ
کسیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امورے کہ مندرج
در مندوبات شریعت اند و بکتاب و سنت مزاحمت ندارند موقوف بر حصول اجتہاد نیست
تحقیق و تدقیق اصول و فروع بلکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام
حاصل بودہ است و باوجود اینہمہ ع مدعی گر نکند فہم سخن گو سر و خشت ❊ قولہ دلیل پنجم آنکہ
عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیقدر یکی از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ است
چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ نحو ہدایہ و بحر رائق و مستملی شرح منیۃ المصلی و غیرہا جابجا عدم نقل را
حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقول اگر مجرد عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
امام ابوحنیفہ علیہ الرحمہ میبود و نحو بلکہ جمیع افراد مستحسنات علمای دین را ہم باوجود عدم مزاحمت
شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ مقصدہ خیر
باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب رسالہ کہ ذکر ہدایہ و بحر
و مستملی پرداخت بنظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
مستملی نظر باید انداخت از انجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در بحث تلفظ نیت فرمودہ و یحسن ذلک
لاجتماع العزیمۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین مسئلہ بعد از انکہ از منیہ مستحب بودن آن
بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح استحباب آن و از کافی و تبیین مستحسن بودن بقصد جمع عزیمت
و از اختیار و محیط و بدائع سنت بودن و از قنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
نقل نمودہ میفرماید فتحرر من ہذا انہ بدعۃ حسنۃ عند قصد جمع العزیمۃ
وقد استفاض ظہور العمل بذلک فی کثیر من الاعصار فی عامۃ الامصار
فلعل القایل بالسنۃ اراد بہا الطریقۃ الحسنۃ لا طریقۃ النبی صلی اللہ

علیہ وسلم الخ و در غنیۃ المستملی بعد ازانکہ از ابن ہمام لفظ بدعت آوردہ بطور استدراک فرمودہ لکن عدم النقل وکونہ بدعۃ لا ینافی کونہ حسنا الخ **قولہ** صلوٰۃ رغائب و جماعت نوافل کہ آنرا ورای موارد ماثورہ ومنقولہ با وجود نظیر آن در اصل شرع و مواقع مشخصہ صرف بنا بر عدم نقل ازان سرور مکروہ داشتہ اند الخ **اقول** اولاً بطور صاحب رسالہ توان گفت کہ عدم نقل ازان سرور مستلزم ممانعت و کراہت نیست چنانچہ ہمین مستندات صاحب رسالہ از بحر الرائق و در مختار و طحطاوی و طوالع الانوار و کافی و چلپی و مستملی و غیرہا بسیاری از امور را با وجود عدم نقل ازان سرور صلی اللہ علیہ وسلم جائز و مستحسن نگاشتہ اند و آن امور غیر ماثورہ و منقولہ را در مواقع مشخصہ بنا بر عدم نقل ازان سرور مکروہ نپنداشتہ اند در بحر الرائق گفتہ وفی التجنیس ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر العمین و در در مختار گفتہ یندب ذکر الخلفاء الراشدین والعمین و نیز در در مختار گفتہ التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الآخر سنۃ ۷۸۱ فی عشاء لیلۃ الاثنین ثم فی الجمعۃ وھی بدعۃ حسنۃ وایضا فی الدر المختار قراءۃ الفاتحۃ بعد الصلوٰۃ جھرا للمھمات بدعۃ قال استاذنا لکنھا مستحسنۃ للعادۃ والآثار وایضاً فی الدر المختار فی مسئلۃ المصافحۃ بعد العصر وقولھم انہ بدعۃ ای حسنۃ مباحۃ کما افادہ النووی فی اذکارہ وغیرہ فی غیرہ الی آخرہ و ہم در در مختار گفتہ والتلفظ عند الارادۃ بھا مستحب ھو المختار وقیل سنۃ یعنی احبہ او سنۃ علماءنا اذ لم ینقل عن المصطفیٰ والصحابۃ والتابعین بل قیل بدعۃ الخ طحطاوی بعد چند نوشتہ لکنھا حسنۃ علی المعنی لا سیئۃ الخ و نیز در در مختار نوشتہ وجاز تحلیۃ المصحف لما فیہ من تعظیمہ الخ ایضا فیہ وعلی ھذا لا باس بکتابۃ اسامی السور وعدد الآی والعلامات فھی بدعۃ حسنۃ الخ و نیز در در مختار گفتہ ولا باس بہ عقب العید لان المسلمین توارثوہ فوجب اتباعھم وعلیہ البلخیون ولا یمنع العامۃ من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبہ ناخذ بحر ومجتبی وغیرہ الخ طحطاوی در فصل جمعہ آوردہ سئل العلامۃ محمد البرہمتوشی عن حکم الترقیۃ فقال انھا بدعۃ حسنۃ استحسنھا المسلمون وقال صلی اللہ علیہ وسلم ما رآہ المسلمون حسنا

فهو عند الله حسن الخ بالجمله از کتب مذکوره و دیگر کتب معتمده مشهوره اگر شواهد این امر نقل
نمایم دفتری ضخیم میگردد پس علی الاطلاق بحوالهٔ این کتب ادعا نمودن که بمذهب امام اعظم عدم نقل
ازان سرور موجب ممانعت ست و برآن بنا تضلیل علماء دین که استحسان این عمل فرموده اند
نمودن سفاهت ست و ثانیا صلوة رغایب و همچنان صلوة نصف شعبان بلکه بسیاری از محققین
دین مستندین صاحب رساله و امثالش جائز بلا کراهت دانسته اند پس باستثنائها مکروه پنداشتن
صاحب غنیة المستملی وغیره آنرا علی الاطلاق بمذهب امام ابو حنیفه نسبت نمودن از سستی
در عین العلم گفته وکل ما ورد فیه فضیلة کصلوة الرغائب ولیلة النصف من شعبان
وکانوا یواظبون علیها الخ و همچنان ست در کنز العباد و غیره کتب فقه مستند ایشان بلکه
و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته و فیه ان الصلوة خیر
موضوع واحیاء کل لیلة بالعبادة مشروع واذا لم یصح حدیثها لم یلزم من عدم
فعلهما انهم لا یعتقدون سنیتهما مع انه جاء فی لیلة شعبان قوموا لیلها وصوموا نهارها
وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات ومنازل
البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری
در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جهالة بعض الرواة لا یقتضی کون الحدیث
موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك اللیلة ثابتة عن النبی
صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحة فلا یضره ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة
خیر موضوع واحسن مشروع عند کل مقبول ومطبوع وبهذا تبین جواز ما یفعله
الناس فی بلاد ما وراء النهر وخراسان والروم والفرس والهند وغیرها من مائة رکعة کل رکعة
فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوت والاحیاء وغیرهما
فانه وان لم یصح ولکن لا مانع من فعله ولو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
غیر صحیح عند العلماء وکذا اداء الجماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ اما ادای نوافل

بجماعت پس آنہم علی الاطلاق کی مکروہ و ممنوع بالاجماع والاتفاق ہست چنانکہ مزعوم اہل شقاق است
چہ اکثر محققین بدون تداعی جائز بلا کراہت و با تداعی مع الکراہت نوشتہ اند و در معنی تداعی ہم
در کتب فقہیہ اختلاف فہا نگاشتہ اند علامہ کفوی در طبقات حنفیہ در ذکر امام صدر کبیر برہان الدین
محمود صاحب محیط برہانی نوشتہ و فی باب الامامۃ من کتاب الصلوٰۃ من المحیط قال لایکرہ
الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر والرغائب ولیلۃ النصف من شعبان
ونحو ذلک لان ما رآہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن خصوصا اذا استمر فی
بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلۃ الاجماع وکذا العادۃ اذا
استمرت واشتہرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام وصلوٰۃ
لیلۃ القدر لیالی رمضان ولم یشتہر ان النبی علیہ السلام صلی لیلۃ النصف من شعبان
ولیلۃ الرغائب والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعۃ فی اکثر امصار الموحدین
وبلادہم وما رآہ المومنون حسنا فہو عند اللہ حسن وفی تلک الصلوٰۃ مع الجماعۃ
مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوٰۃ واعطاء الصدقات من الدراہم
والاطعمۃ والحلاوی وغیر ذلک ومنع بعض الفقہاء ذلک لکن افسادہم اکثر من
اصلاحہم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبۃ الناس عن الحضور فی الجماعات
وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطاء فی دعواہ انتہی ملخصا
و بعد بیان اختلافات نوشتہ ورأیت فی فتاوی الصوفیۃ لایکرہ التطوع بالجماعۃ
مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامۃ لعدم التداعی حقیقۃ وہو الاذان والاقامۃ
وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی فی صلوٰۃ الکسوف حیث قال انما یکرہ التطوع
بجماعۃ اذا صلوہا علی وجہ استدعاء الناس الیہا بجماعۃ کما یدعی الی المکتوبۃ
ولا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبۃ لایکون الا بالاذان قولہ اذا نادیتم
الی الصلوٰۃ الآیۃ والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکرہ فی الجامع الصغیر
الخانی ویؤیدہ ما فی الظہیریۃ فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامۃ
وفی السراجیۃ ان امامۃ النبی علیہ السلام لیلۃ المعراج کانت فی النوافل وذکر الکلبی

لم یزد علیها مع حرصه علی الصلوٰة الخ که قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق است
وجواز زیادت بر قدر سنت در امریکه مقصود ازان مطلق ثنا و تعظیم ست از قول صاحب هدایه
ظاهر ست و بالاتر ازین همه ست ذکر قول صاحب هدایه من احرم وفی بیته او قفصه معه
صید فلیس له ان یرسله وقال الشافعی ان یرسله لانه متعرض للصید بامساکه
ولنا ان الصحابة کانوا یحرمون وفی بیوتهم صیود دواجن ولم ینقل عنهم ارسالها
وبذلک جرت العادة الفاشیة وهی من احدی الحجج الخ چه معنی قول صاحب هدایه
آنکه مقید بودن صید در خانه محرم خللی در احرام نمی رساند و احرام رها کردن آنرا بر محرم واجب نمی گرداند
که وقت احرام صحابه کرام در خانهای ایشان هم صیودی بودند و منقول نیست که وقت احرام
آنها را رها می نمودند پس درین قول صاحب هدایه بجا ذکر این امر ست که هر امر با وجود اندراج
تحت اطلاق مندوبات شایع و عدم مزاحمت صرف بجهت عدم نقل ازان بعهد رسالت یا بعهد صحابه
ونقل از صحابه یا بر عمل اطلاق ممنوع نمی شود مگر صاحب رساله مفید ... اما صاحب رساله فقره وهی من احدی الحجج را
نمی بیند که صاف صریح کردن دین جدید بدعت بر امی شکنند و از کمال نافهمی بی باکی نقل میکنند قوله
وفی العالمکیریة قراءة الکافرون الی الآخر مع الجمع مکروهة الخ اقول در همان فتاوی
عالمگیری در بسیاری از مسائل جابجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابه
و تابعین حکم جواز و استحسان داده ست پس باستشهاد یک روایت عالمگیری با وجود وجود
دیگر روایات مخالف آن در همان کتاب بلکه همان باب چگونه امری را که هیچگونه مزاحم کدام سنت
نیست با وجود اندراج تحت اطلاق مندوبات شریعت و استحسان ائمه امت ممنوع قرار دادن
و بنا بران حکم بر تضلیل و تفسیق امید دین که استحسان این عمل فرموده اند افتادن درست گردید قوله
تخصیص یوم و شهر الخ اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امری مطلق در زمان خاص
و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان ست پس ذکرش درین مقام محض فضول و تطویل کلام ست
و اگر مراد اختیار دادن در کار ادای او در زمان ست پس حالش آنکه صاحب رساله مصباح الضحی که
تخصیص ... ست در رساله مذکوره از ملا علی قاری علیه الرحمه آورده که عادت کر لینا
سنت کا بعض اوقات مین نهین نام رکها جاتا هی بدعت الخ و همچنان ست کلام در تخصیص هیئت

در خصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعض قائل این قول هم اند ادعاء عامی توان نمود اما
ادعاء اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود بالخصوص در صورتیکه بتصریح مستندین
صاحب رساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسئله باشند پس چه جای آنست که
در دیگر مسائل حسب ادعاء اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید و نسبت ضلالت
با ائمه دین از فقهاء و محدثین کرده آید لاسیما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را
باوجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تالیفات خود استحسان نموده باشد طرفه آنست
که از این دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مبین که از مجوزین این عمل اند
لازم میگرداند و بطلان اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بر طبق این دلیل ثابت میگردد آنرا هم در
بار می آرد اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعنی مرحوم و مابه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس
بهمین التقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحسنات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه کرام رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین هم بثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت سوی آنحضرت هم عائد خواهد گردید
که آنحضرات باوجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت از استحسان و تجویز
فرموده اند حالانکه همه آن امور باتباع آنحضرت واجب الترک بوده اند و اگر صاحب رساله
این دلیل را تمیز نموده عذر اندراج مستحسنات آنحضرات در تعمیمات شرعیه پیش آورده همین عذر از
جانب دیگر فقهاء و محدثین مقبول پندارد و از نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید و از خرافات
خود توبه نماید و ما علینا الا البلاغ **قوله** قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الخ **اقول** هر چند که کتاب
مذکور حاضر موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آن اولا در عبارت منقوله
در قول حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یثیب علی فعل
حتی یفعله رسول الله او یحث علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب در آن
ثابت شود لیکن باشد معهذا حث و ترغیب شرعی در آن موجود باشد بموجب قول مرتضوی صرف
باستدلال ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب رساله این
قول را در مورد این دلیل محض بیکار است اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال فهذا دلالت
بینه که عملی فی نفسه حسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق است تعیین

اتباع سنت و فعل آن موجب مواخذه خدا الخ میگوییم که درینجا دلالت ست برینکه صاحب رساله
باوجودیکه بی فهم و ادراک ست معهذا هم چالاک و بیباک ست صراحةً در قول مرتضوی تردید
موجود ست آنرا پس پشت می اندازد و یک شق را ازان گرفته بمطلب خود راست می سازد
وثانیاً روایت نهی را معارض سنت انچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت
امیر المومنین باوجودیکه مردمان را مشغول صلوٰة در مصلی عید دیدند اما نهی نفرمودند در تفسیر کبیر
آورده عن علی رضه انه رأی فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رأیت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یفعل ذلک فقیل الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی
ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ وثالثاً قیاس عمل معلوم و دیگر مستحسنات اهل دین
بر احکام هیات نماز با وفا انها صحیح نمی تواند شد کما مر و رابعاً در خصوص مسئله نماز نفل
بعد عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه مزعوم مصنف رسالة التحریم ست
چه درین فعل در سلف اختلاف بوده است بعض اکابر دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن
نماز تطوع میداشتند و آنرا حسن و جائز می فرمودند و بعض دیگر برای اظهار آنکه کسی آنرا سنت
رانپندارد نماز عید ندانند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود و آنرا ترک می نمودند و بعض
دیگر حسب اجتهاد خود قائل بکراهت هم بودند که در شروح حدیث اینهمه تفصیل موجود ست
و قاضی خان فرموده وعن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوٰة العید الخ
و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف ست در مذهب امام شافعی بقول مشهور هیچ کراهت ندارد
امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ولا حجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من
ترک الصلوٰة کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ و در مذهب حنفی هم اختلاف ست
قول مشهور همین ست که درو جه کراهت دارد اما بسیاری از فقها جائز بلا کراهت هم میدانند
و نفی را محمول بر نفی سنیت می پندارند در تاتارخانیه آورده قال ابوبکر المراد من معنی
قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوٰة ای صلوٰة مسنونة لا ان
الصلوٰة قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ شیخ عبد الحق
محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند مراد باین نفی آن ست که پیش از عید نماز

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته الخ وجه قول مشهور اینکه اگرچه مجرد ترک دلیل
مخالفت نیست اما با وجود حرص بر احد از فضل نماز نفل در سائر ایام که درین روز عادت بر کف
از جمله نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البته تغییر آن عادت مقصود صد درجه کراهت دارد گو کراهت
تنزیهی باشد که برای کراهت تحریمی دلیل خاص بر نهی و منع باشد معهذا آنچه قائلین کراهت
نوشته اند حاصلش اینست بر صاحب سالم باید شنید در در مختار از بحر آورده اما العوام
فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر الخ **قوله** دلیل بهفتم
فقها نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة توجب الحل والجواز ووجه واحد یوجب
الحرمة ترجح جانب الحرمة الخ الی قوله همچنین است حال عمل مولد که تذکر شمائل و احوال
ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی نفسه مستحب است و محبوب چون با خصائص
نامشروع و قیود منهی عنه مخلوط شد بدعت و مکروه گشت الخ **اقول** اولا که ادعاء مخلوط شدن
با قیود منهی عنه آنوقت قابل حجت گردد که آنرا ثابت می نمود حالانکه جواز بلکه استحباب اجزای
وقیود آن از شرع شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
صلی الله علیه وسلم و درود شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
پس کفایت میکند درود احادیث بسیار در صحاح روایات متضمن فضائل مجالس اذکار
در صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة
وغشیتهم الرحمة ونزلت علیهم السکینة الحدیث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارق الانوار
که از ارکان متقدمین ... اسماعیلیه است بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پڑھنا
خدا کا نام لینا گویا کوئی وعظ اور نصیحت کرنا درود اور کلمہ پڑھنا یہ سب ذکر میں داخل ہے الخ
اما شرعیت و استحسان شان ولادت با سعادت و استحباب اعاده شکر این نعمت پس آنهم مسلم
مستندین از ائمه دین مستند باسناد و حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم را
بایستی اگرچه دیگران عادتش ننماید در کلام علامه ابن حاج که در اجله مسلمین است مطالعه
نماید اما سرور و فرحت بذکر نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین محمدی متبین است که صاحب
مائة المسائل هم قائل آن گردیده و هیچ حیله برای انکار آن ندیده اما اعتقاد تقابیت و ما

وحصول مزیت برکت از فضل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و از منہ متبرکہ پس
آنہم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت ست و درینجا بریک سند معتمد کفایت
می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سورۂ قدر نوشتہ بالجملہ مضمون این سورہ معلوم میشود کہ عبادت
وطاعت را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکہ و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث
برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الی آخرہ فقیر میگوید کہ بیان مشاہدہ ہمین انوار و برکات
والد ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نمودہ جائیکہ فرمودہ کنت قبل ذالک بمکۃ
المعظمۃ فی مولد النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم ولادتہ والناس یصلون علیہ صلی اللہ
علیہ وسلم ویذکرون ارہاصاتہ التی ظہرت فی ولادتہ ومشاہدہ قبل بعثتہ فرأیت
انوارا سطعت دفعۃ فتاملت تلک الانوار فوجدتہا من قبل الملائکۃ الموکلین بامثال
ہذہ المشاہد وبامثال ہذہ المجالس ورأیت تخالط انوار الملائکۃ انوار الرحمۃ الخ
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکہ قطع نظر از استحسان دیگر علماء دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد و ہم
کہ بحسب ظاہر مستند و معتمد صاحب رسالہ اند عمل بخشش طعام بروحانیت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
وخورانیدن بمسلمانان ثابت ست و عبارتہ ہکذا امروز طعامہای مشاہدہ فرمودہ ایم کہ بروحانیت
آنسرور علیہ الصلوۃ والسلام پزند و مجلس شادی سازند الی آخرہ و شاہ ولی اللہ جد امجد و سند مستند
اسماعیل دہلوی از والد و مرشد خود شاہ عبد الرحیم صاحب در انفاس العارفین آوردہ در ایام
وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چیزی فتوح نشد کہ طعام نیاز آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پختہ شود
قدری نخود بریان و قند سیاہ نیاز کردم الی آخرہ بلکہ شاہ عبد العزیز صاحب خود با جماع بر جواز آن
نمودہ اند کہ در رسالہ ذبیحہ کہ در زبدۃ النصائح مطبوع ہم گردیدہ ہست در دفع طعن التزام عرس
بزرگان خود از خود در بیان جواز عرس فرمودہ اند این طعن مبنی ست بر جہل باحوال مطعون علیہ
زیرا کہ غیر از فرائض شرعیہ مقررہ را ہیچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد
ایشان بامداد ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب ست باجماع
علماء و تعیین روز عرس برای آن ست کہ آنروز مذکر انتقال ایشان می باشد از دار العمل بدار
الثواب والا ہر روز کہ این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات ست و خلف را لازم ست

که سلف خود را باین نوع بر واحسان نماید الخ بالجمله قیود هیئت کذائیه ازینها و امثال اینها که ائمه دین جائز
میدارند وهابیه اسماعیلیه موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود استحباب آنها از مضامین احادیث
و آثار ثابت نه اگر کسی از جمله امری از محرمات و مکروهات بعمل آرد آنرا خارج از بحث و تحقیق و صل مسئله
باید شمرد و لیس الاطلاق بمخلوط بودن تذکر شمائل آنحضرت با قیود منهی عنه و خصائص نامشروع مقوده
ساختن و برای ابطال عمل مولد بذکر قول فقها لو کان فی شیء وجوه کثیرة پرداختن سفاهت است
که این عمل چنانکه ائمه دین استحسان آن فرموده اند هیچکی از وجوه حرمت دران ثابت نیست و ثانیاً
فقهاء کرام ایشهم فرموده اند که از مجرد اقتران و مجاورت کدامی امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
غیر مشروع نمیگردد در غنیة المستملی در بیان انصات وقت خطبه آورده ولذا ذهب بعضهم الی ان
البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمة لکن الصحیح ان القرب افضل
من الامام من الحدیث والحاصل ان الدنو فضیلة فلا تترك لاجل ما یجاورها من معصیة
غیرہ کاتباع الجنازة التی معها نائحة الی آخره علامه شامی در رد محتار در بحث زیارت قبور
آورده قال ابن حجر فی فتاواه ولا تترك لما یحصل عندها من منکرات المفاسد لان
القربات لا تترك لمثل ذلك بل علی الانسان فعلها وانکار البدع بل ازالتها ان امکن
قلت ویؤیده ما مر عن عدم ترك اتباع الجنازة وان کان معها نساء نائحات الخ پس اگر
جمله امور نامشروع همه در بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران
آن امور خارجیه اصل عمل مولد را حرام نخواهد ساخت **قوله** دلیل ششم آنکه در حدیث شریف است
من تشبه بقوم فهو منهم الی قوله در هنود جنم اشتمی ست که دران تولد کنهیا حسب اعتقاد شان
میشود و پیش اهل بصیرت به بصر تیز هیچ تفاوت عید مولد باین اعیاد نیست الخ **اقول** حسب تصریح
محققین مستندین صاحب رساله هم مراد از تشبیه ممنوع نیست که موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان
که از شعار شان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
عنه آورده اما جواب بعض العلماء فی مقام الانکار للبس هذه الکسوة بان لبس القلنسوة
الاذبکیة ایضا بدعة فلیس فی محله فانا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة
المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کانت من

افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة فالمدار علی الشعار الی آخره و همچنان امریکه
به نیت ادای رسم جاهلیت و بقصد تکلف مشابهت ادا نموده شود گو مذموم نباشد داخل تشبیه
ممنوع ست پس برای تضلیل ائمه اسلام و ابطال شرف ایام ولادت باسعادت حضرت
سید الانام علیه الصلوة والسلام متبرک و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور
بذکر احوال و فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان
و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت ازان ست داخل وعید
من تشبه بقوم فهو منهم و لیس منا پرداختن و باین کلمه شیطانیه که ما بین این عمل و جنم
اشٹمی هنود که دران تولد کنهیا حسب اعتقاد ایشان میشود هیچ تفاوت نیست تفوه ساختن
قولی ست باطل و قبیح و امری ست لغو و فضیح اگر کسی اعیاد کفار را مانند جنم کنهیا و مهرجان
و غیره عید میکردانید البته در وعید فهو منهم و لیس منا می رسید حالانکه
مشرف دانستن ایام ولادت باسعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت
صلی الله علیه وسلم نه از اعمال شعار نصاری و هنود ست و نه ادای رسم کفار و جهالت
ازان مقصود ست و ازانجاکه اضراب صاحب رساله ای آنکه بفهم سخن رسند برای تکفیر اهل اسلام
اکثر ذکر این حدیث میکنند درینجا مثالی از اربعین اسحاقیه می نویسم در مسئله چهوچک
که رسم اهل هند ست نوشته فرستادن جنس و غله و غیره از طرف نانهال مولود اگر به نیت
صله رحم باشد جائز ست الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که
دران تشبیه برسم هنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوة والسلام
من تشبه بقوم فهو منهم الی آخره باید دید که امر واحد یعنی طریقه مروجه چهوچک به نیت
که از قسم خیر ست داخل تشبیه نه ساخته و به نیت ادای رسم جهالت حکم بلزوم تشبیه نموده
باو حال و وعید من تشبه بقوم فهو منهم پرداخته و تفصیل عدم لزوم تشبیه کفار درین
عمل و ممکن نبودن اندراج این عمل دران وعید در جواب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد قوله
دلیل نهم آنکه در حدیث شریف ست الامور ثلثة امر تبین لک رشده فاتبعه
و امر تبین لک غیه فاجتنبه الی قوله عن نعمان بن بشیر قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الحلال بین والحرام بین وبینهما مشتبهات الخ
اقول جمهور محققین ائمه دین که مستند صاحب رساله اند در شروح حدیث تصریح فرموده اند
که اصل در اشیا حلت واباحت است پس چیزیکه از شارع دلیل تحریم بران قایم نباشد داخل
حلال بین ست پس استدلال باین احادیث بی فهم معانی وبی دیدن شروح حدیث درست نیست
ملا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة شرح مشکوة شریف فرموده الحلال بین ای واضح لا یخفی
حله بان ورد نص علی حله او مهد اصل یمکن استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشیاء الحل الا
ان یکون فیه مضرة والحرام بین ای ظاهر لا یخفی حرمته بان ورد فیه نص علی
حرمته وبینهما مشتبهات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل من الحلال
والحرام الخ ونیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف وسکت عن اشیاء عن غیر
نسیان فلا تبحثوا عنها فرموده دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة کقوله تعالی
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ ونیز در مرقاة در کتاب الاطعمة بذیل حدیث
ما سکت عنه فهو مما عفا عنه نوشته فیه ان الاصل فی الاشیاء الاباحة الخ
درینجا باید دانست که طائفه هوا پرستان را کیدی دیگرست وآن اینکه اشیائی راکه در کتاب وسنت
تحریم ومنع آن منقول نیست بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه کراهت آن غیر موجود باوجود
اندراج در مندوبات شریعت ونبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین وگاهی
داخل مشتبهات میسازند واصل در اشیا حرمت می انگارند و مسئله متعلقه قبل بعثت در
می شمارند وبرای اثبات مدعای خود بعض عبارات مبهمه مجمله از نافهمی نقل می کنند اگر
درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعاری ومضائقه ندارد دیر اهل تحقیق محقق است
که بعد بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدلائل کتاب وسنت اصل حلت واباحت ست اما بحسب فرق
اینجا نیز مذهب جمهور حنفیه وشافعیه مختار اباحت ست واگر کسی ازین تحقیق اشتباهی
ره داده محققین برد قولش پرداخته اند علامه شامی در رد المحتار حاشیه در مختار در اعتراض
بر قول در مختار در جواب از طرف صاحب هدایه فرموده الاول ان ما مر عن الهدایة

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
ان مقتضى الدليل اباحتها لكن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول
البزدوي حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يظهر
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله خلق لكم ما في الارض جميعا الخ وبهذا ثبت
الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب الاصول ففي تحرير ابن الهمام
المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية انتهى وفي شرح اصول البزدوي
للعلامة الاكمل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان
يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل وروده على الاباحة وهي الاصل فيها حتى ابيح
لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء والبه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انها على الحظر
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انها على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بحل ولا حرمة وقال شيخ الهدى
البغدادي تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا والبه مال الشيخ ابو منصور الخ قوله بل
وهم انكر في مجالس الابرار انه روي عن المعرور بن سويد ان عمر صلى في طريق مكة
ثم رأى الناس يذهبون مذهبا الخ اقول اولا كه ترك مواضع متبركه محبوبان حق سبحانه
خصوصا مساجد ومشاهد وآثار وآثار آنحضرت صلى الله تعالى عليه وسلم از جمهور صحابه وتابعين
وديگر ائمه دين از سلف تا خلف ثابت صحيح نيست پس يك دو قول را كه موهم خلاف آن باشد
پيش آوردن وآنرا دليل قاطع براى تضليل مؤمنين از جمهور اهل مولد دانستن دليل بر كمال
بر سفاهت صاحب رساله امام بخاري در صحيح خود آورده حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال
نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال رأيت سالم بن عبد الله يتحرى اماكن
من الطريق فيصلي فيها ويحدث ان اباه كان يصلي فيها وانه رأى النبي صلى الله عليه وسلم
يصلي في تلك الامكنة الحديث علامه عيني در شرح صحيح بخاري آورده الوجه الثاني في

بیان وجہ تتبع عبداللہ ابن عمر رض المواضع التی صلی فیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وھو انہ کان یستحب التتبع لآثار النبی صلی اللہ علیہ وسلم والتبرک بہا ولم یزل الناس
یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مرویست کہ گفت حضرت ابن مالک رض اصابنی
فی بصری شیٔ فبعثت الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی منزلی
فاتخذہ مصلی وفی روایۃ فخط لی خطا امام نووی در شرح آوردہ ای اعلم لی علی موضع لاتخذہ
مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیہ متبرکا بآثارک وفی ھذا الحدیث انواع من العلم
ففیہ التبرک بآثار الصالحین الخ شعرانی مستند صاحب سالہ وامثالش در کشف الغمہ آوردہ
وکانت الصحابۃ رضی اللہ عنہم یتتبعون آثار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فکل
مکان صلی فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر رض لم یزل یتعاھد شجرۃ مالیسقی فقیل لہ فی ذلک
فقال رأیتہ صلی اللہ علیہ وسلم نزل تحتہا مرۃ فانا اتعاھدھا حتی لا تیبس الخ در جذب
القلوب آوردہ واز انجملہ آنست کہ زیارت مساجد نبویہ وتتبع آثار محمدیہ کہ در اثنای طریق واقعند
ودر بیان مساجد ماثورہ مذکور شدند لازم وقت دانا الخ شاہ ولی اللہ دہلوی در ہمعات در بحث
طہارت نوشتہ اند حقیقت طہارت منحصر نیست در غسل و وضو بلکہ بسیار چیزہا در حکم وضو و غسل
ہستند چنانکہ صدقہ و اوراد و فرشتگان و بزرگان را بخوبی یاد کردن و در مواضع متبرکہ و مساجد معظمہ
و مشاہد سلف صالح معتکف شدن الخ در تفسیر عزیزی فرمودہ و برکت در کلام و انفاس
و افعال و در مکانات ایشان و ہم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان بے
در پے ظاہر میگردد الخ و ہمدران ست سیوم آنکہ بعض مواضع متبرکہ مورد نعمت و رحمت الٰہی
گشتہ اند یا بعض خاندانہای قدیم اہل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کردہ اند کہ در آنہا احداث
توبہ نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ بالجملہ استحسان
تبرک بمواضع متبرکہ و ادای عبادات بہ نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت ست و ثانیا
قطع نظر ازین دلیل آثار صحیحہ ہمین اثر منقول از مجالس و لالت میدارد بر استحسان تبرک بمشاہد و مساجد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از صحابہ و تابعین کہ دران لفظ رأی الناس یذہبون موجود و نبود
تا درین وقت نا صحابہ و تابعین چین چگونہ عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کردہ شود

وبشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رضؓ را باسلام او غایت فرح و سرور دست داد در وقت
رجوع بادی گفت یا کعب خواہی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی اللہ علیہ وسلم گفت
نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلک بعد از قدوم بمدینه مطهره اول کاری که عمر رضؓ کرد سلام پیغمبر بود
صلی اللہ تعالی علیه وسلم الخ ورابعا برتقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت
و استحباب و تطوعیت تبرک باثار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان آن
که مزعوم اسماعیلیه ست ثابت نیست که بعض ائمه کرام در ابتداء شیوع اسلام بر اہتمام و التزام
بسیاری از ابواب خیر و مستحبات و تطوعات برای اعلام و تمیز احکام انکار فرموده اند با وجودیکه
جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استحسان و فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند پس
غرض تعلیم آنست که کسی آنرا از عبادات مفروضه و واجبه نه انگارد چنانکه لفظ فلا یعتمدها
درین اثر هم دلالت بران دارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد
صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رضؓ انه کره ذلک
فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی
بعدهم و یری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای الناس یلتزمون النوافل التزاما
شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المدات و یترکها لیعلم بذلک انها غیر واجبة الخ
در غنیة الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فمن ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رضؓ انه قال ما صلیت منذ
اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانما البدعة ونعمت البدعة وانها لمن احسن
ما احدثه الناس وکان ابن مسعود رضؓ یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فان کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم وکل هذا لا یدل
علی رد ما قدمنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلک لئلا
یشتبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها ولیس کل الناس سواء فی نشاط
العبادة فطلبوا التسهیل علیهم الی الآخر **قوله** وکذلک لما بلغه ان الناس
یتناولون الشجرة التی بویع تحتها الخ **اقول** از کتب معتمده بروایات معتمده ظاهر

که شجره که بیعت تحت آن شده بود مشتبه گردید و دو کس را هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بر آن
نیفتاده در صحیح بخاری شریف آورده عن نافع قال قال ابن عمر رض رجعنا من العام المقبل
فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخره و در حاشیه
نسخه مطبوعه دهلی از کرمانی آورده فما اجتمع منا اى ما وافق منا رجلان على الشجرة
انها هي التي وقعت المبايعة تحتها بل خفي علينا مكانها و هم در ان حاشیه است
كانت رحمة من الله اى كان اخفاءها عليهم رحمة من الله لئلا يعظمها الناس
تعظيما ممنوعا شرعا كذا قاله النووي و غيره و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب آورده
حدثني انه كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة قال فلما
خرجنا من العام المقبل نسيناها فلم نقدر عليها الخ و در روایت دیگر آمده رجعنا
اليها العام المقبل فعميت علينا الحديث پس قول بعض علمای کرام که قائل قطع بیعتها
شجره معینه اند چرا بر شهادت صحابه کرام که در صحیح بخاری شریف موجود است راجح گردد
و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روایات ذکر امر قطع شجره بیعت
حضرت امیر المومنین مروی است پس محققین تحقیق فرموده اند که شجره دیگر بود که بعض کسان
باوجود غائب گردانیده شدن شجره بیعت آنرا از غلطی همان شجره بیعت فهمیده بودند
پس برای رفع شیوع کذب و افترا امر بقطع گردیده و در رساله مکاتیب شاه عبد العزیز صاحب
دهلوی که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مراد آبادی علیهما الرحمة
مرقوم اقول الذي يظهر من مجموع الروايات في امر الشجرة ان الشجرة عميت على الناس بعد وقوع
البيعة لحكمة مخفية والمجمل انه تعالى لما علق الرضا بالبيعة تحت الشجرة كان
مظنة ان يسبق الى ذهن العوام ان لتلك الشجرة دخلا في تعليق الرضا فرفع الله تعالى
تلك الشجرة عن ابصارهم والقوم كانوا حديثي عهد بالجاهلية وعبادة الانصاب
حتى قالوا يوما للرسول صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات انواط كما كانت لهم فاحتمل
ذكرها ثم لما عين بعض الناس موضعها بالقياس والحدس وكانت تلك الشجرة
في الحقيقة غيرها امر امير المومنين بقطعها لا لان التبرك بآثار الصالحين

مذموم غیر محمود بل لان الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر
بالقطع انما کان لاجل ان عمر رض کان یعلم ان الشجرة عمیت عن الابصار وان هذه
الشجرة لیست تلک الشجرة التی من شانها ان یتبرک بها وقول جابر رض لو کنت
ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة لا یدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
لا یدل علی بقاء الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر برخلاف شهادت
صحابه کرام قول بعض علما تسلیم کرده شود ومحمول بر سهو نکرده آید وگفته شود که آن شجره مخصوصه
غائب ومخفی نکرده شده بود وهمان شجره را قطع کردند تاهم تبرک وتوسل بآثار ومساجد متبرکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام وسلف عظام ست چگونه صرف باین دلیل
حکم ممانعت آن ومع الزام ضلالت بر فاعل آن کرده بجوم ونا بسنت نموده آید که اگر بنا بر ضرورت
دفع وهم اغلوت آن در قبولیت در رضوان بیعت بجهت قرب دخول اعرابی عوام در اسلام
ونیز بجهت عدم تاویل احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده شود
بالاتفاق ثابت ست که حضرت ابن مسعود وغیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند معهذا انکار شان
وهمچنان اطلاق بدعت بران که بنا بر مصلحت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
وضلالت مثبت وبراوم آن نگردیده قوله قیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد
یهللون ویصلون علی النبی صلی الله علیه وسلم ویرفعون اصواتهم فی المسجد الفقهم
برسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس مولد النبی الخ
اقول اولا انکار حضرت ابن مسعود رض بر رافعین اصوات در مسجد به تهلیل وصلوة انکار قر
در معهود نبودن رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نمود ومقصود ازان
رفع تشویش خاطر مصلیان بود بنا علیه باوران چه بود و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع
اصوات در مسجد منع فرموده اند ودر عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی واسرار متکلم بودند
پس اگر ایشان حسب اجتهاد خود رفع اصوات تهلیل وتصلیه را هم منع نموده خود مخالف سنت قرار داد
کی مستلزم آن ست که عمل مولد که ایجاد بر استحسان آن فرموده اند ومعهود بودن اجزای آن از سنت
ثابت نموده اند گو جمع آن چند عبادات ثابته در جلسه واحده بخصوصها ماثور نباشد الا چگونه

مخالفت هیچ سنت ندارد خواه مخواه برای تضلیل اکابر دین تهمت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
نهاده آید منشا این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت سنت و ثانیا رفع صوت بذکر
در مساجد مسئله ایست فقهیه فرعیه که بعض فقها باستدلال احادیث ممانعت رفع اصوات مکروه
می پندارند و دیگران جواب از آن استدلال داده بجهت دیگر دلائل جائز می پندارند و انکار
حضرت ابن مسعود رض را مانند انکار بعض صحابه کرام بر صلوة ضحی و اطلاق بدعت بر آن بغرض
مصلحت تعلیم و تمییز احکام محمول دارند پس قطع نظر از آنکه قیاس عمل مولد بر آن درست نبود و در خصوص
این مسئله هم که استدلال بآن نموده مطلب اسماعیلیه که تضلیل و تکفیر آیه امت محمدیه و الزام تهمت
مخالفت شریعت بر آنحضرت نسبت داده نمود در اشباه و نظائر در احکام مسجد جائیکه نوشته و رفع الصوت
بالذکر الا للمتفقهة الخ علامه حموی متعلق این قول فرموده وقد اضطرب کلام البزازی فی هذه
المسئلة فقال فی فتاوی القاضی الجهر بالذکر حرام وقد صح عن ابن مسعود انه سمع قوما
اجتمعوا فی مسجد الی قوله ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجهر بالذکر ولو فی المسجد
لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر
فیها اسمه وصنیع ابن مسعود رض یخالف قولکم قلت الاخراج من المسجد او نسب الیه
بطریق الحقیقة یجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة وتعلیم الناس بانه بدعة و الفعل
الجائز یکون غیر جائز لغرض یلحقه فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض کما لو ترکه صلی الله
علیه وسلم الافضل تعلیما للجواز وما روی فی الصحیح انه علیه الصلوة والسلام قال
لرافعی اصواتهم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون
سمیعا قریبا انه معکم الحدیث یحتمل انه لم یکن فی الرفع مصلحة فقد روی انه کان
فی غزوة وعدم رفع الصوت یجر بلاد العدو خدعة ولما رفع الصوت بالذکر
فجائز کما فی الاذان والخطبة والحج والاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل کما اختلفوا
فان سنة الاربع من الظهر بتسلیمة ام بتسلیمتین فذلک لا یدل علی انه لو لم یکن
بتسلیمتین یکون بدعة او حراما وفی تفسیر الثعالبی لا یحب المعتدین ای الجهر بالدعاء

فيدل على كراهته وقد ذكر الشيخ عبد الوهاب الشعراني ما نصه اجمع العلماء
سلفا وخلفا على استحباب ذكر الله جماعة في المساجد وغيرها من غير نكير الا ان
يشوش جهرهم بالذكر على نائم او مصل او قار كما هو مقرر في كتب الفقه الخ قوله اذ لو كان
وصف العبادة في الفعل المبتدع يقتضي كونه بدعة حسنة لما وجد في العبادات
ما هو بدعة مكروهة الخ اقول ايراد اين نقل درين مبحث خلاف عقل است ايشان درين كه
تقسيم بدعت بسوی حسنه وسيئه نموده اند واستحسان عمل مولد فرموده اند نگفته اند که مجرد وصف
عبادت برای حسن كفايت ميكند بلكه تصريح نموده اند که هر امری که دران تغيير ومزاحمت کدامی واجب
وسنت باشد آن بدعت سيئه حرام ومكروه می باشد آری امری که هيچگونه مزاحم ومغير واجب
وسنت نباشد ودر عبادات ماثوره ويا مطلقه شارع مندرج باشد گو هيئت كذائيه خاصه
از آنحضرت صلی الله عليه وسلم ماثور نباشد لا جرم درين استحسان آن فرموده باشند هيچ امر را باعتبار
اصل عام سنت وباعتبار خصوص بدعت حسنه فرموده اند وبر حصول ثواب در بدعت حسنه
اتفاق نقل نموده اند **قوله** قليل بلکه جمهور علما نوشته اند که اتباع امر غير صحيح روا نيست الخ **اقول**
اولا که علمای محققين نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس کسيکه در خصوص عملی که فساد وشر
منصوص نيست قائل صحت گردد هان بهمين تمسک باصل که در اثبات آن حاجت دليل ديگر ندارد
البته کسيکه دعوی خلاف آن دارد محتاج دليل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
علی قاری عليه الرحمة در رسالهٔ صحت اقتدا بالمخالف فرموده ومن المعلوم ان الاصل في كل
مسئلة هو الصحة من غير الكراهة اما القول بالفساد او الكراهة فيحتاج الى حجة
من الكتاب او السنة او اجماع الامة الخ ودر شکی نيست که علم حرمت وبطلان مجلس ذکر بعد
در صلوات مجهريه بخصوص اين عمل تا حال حاصل نيست نيز که عدم ثبوت حرمت بخصوص اين عمل
وصلوات مجهريه از آن از نصوص کتاب وسنت مثل ديگر ممنوعات مخصوصه محتاج بيان نيست اما عدم
ثبوت تحريم ومخالفت از قياس پس از آن جهت که اجتهاد ولو شرط قياس مفقود است همچنان است عدم ثبوت
از اجماع چه در تحريم ومخالفت آن قول مجتهدی واحد نيز منقول نشده تا باتفاق اهل اجتهاد چه رسد پس
متحقق شد که اين عمل حرام وممنوع نيست ... تحريم آن صرف از پيش نفس است وليس صاحب بدايه

بذیل آیهٔ کریمه قل لا اجد فیما اوحی الی الآیه می نویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت
بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس الخ اگر گوئی که در صورت تنازع منازعان احتیاط در قول بکراهت است
گوییم اینهم مخالف تحقیق محققین ست علامه شامی در رد المحتار از علامه نابلسی آورده ولیس الاحتیاط
فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهة الذین لا بد لهما من دلیل بل فی
الاباحة التی هی الاصل الخ واگر صاحب رساله برای اثبات تحریم این عمل و تضلیل مجوزین آن بعض
احادیث که بطور عموم و اطلاق در ذم بدعت وارد اند تشبث نماید پس اولاً به تصریح اکابر او مراد از عموم
هر امری ست که مزاحم سنت باشد و جواب تفصیل شبههٔ اطلاق بدعت سابقاً گذشته و لاحقاً هم می آید
خلاصه اش آنکه بدعت بدان معنی که عموماً مذموم ست بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که
اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارع از عموم کلیت در ذم بدعت نیست و ثانیاً برین تقدیر
ادعای اینکه عدم ثبوتش از کتاب و سنت محتاج بیان نیست محض هذیان ست چه این عمل که فردی از افراد
تکریم نبی کریم ست و مزاحمت بامور محدوده شارع ندارد و استحباب توقیر و تکریم که از امور غیر مقصود
التحریم مطلقاً و بالتعمیم ست برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیزیکه در آن
مقصود شارع مطلق ثنا و تعظیم باشد زیاده بر قدر ماثور دران جائز ست سابقاً از هدایه وغیره
مرقوم گردیده و قطع نظر ازانهم استحباب اعاده و ادای شکر نعمت بعبادت که از مضمون حدیث صحیح
بشهادت ایمه دین ثابت است پس این قاعده است ثابته از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه
تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت و تحقق چندی از عبادات ثابته مثل ذکر شریف
و دعوت اخوان و شکر نعمت هیچ شکی باقی نیست قوله دلیل دوم فقها نوشته اند کل مباح ادی
الی اعتقاد الواجب والسنة فهو مکروه الخ اقول اولاً درین قول ذکر امر مباح ست پس
اموریکه قربت اند مثل ذکر شمائل و ارهاصات و معجزات آنجناب و دعوت احباب و اعطاء صدقات
و شکر نعمت و فرحت بذکر آنحضرت کی مندرج درین قول توانند شد که همهٔ این امور ثابت از سنت اند
و ثانیاً همان فقها اینهم نوشته اند که استعمال مکروه چند معنی می آید مکروه تحریمی و مکروه تنزیهی خلاف
اولی و نیز تصریح می نمایند که نفی ثبوت دلیل خاص مانعت حکم مکروه تحریمی صرف بوجه عدم ثبوت
از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد و در رد مختار نوشته و کره التحریم تنزیها لنزوله

الجلسة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة لکونه مکروها تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون
مکروها تحریما انتهی و در فتح القدیر در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجیح عدم سنیت نوشته ثم الثابت
بعد هذا نفی المندوبیة اما ثبوت الکراهة فلا الا ان یدل دلیل آخر الخ در احیاء العلوم آورده
اما جهر السواد فلیس بمکروه لکنه لیس بمحبوب اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ و در مواهب
گفته فان المکروه ما ثبت فیه نهی وهذا لم یثبت فیه ولعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی الخ

پس در امر مباح هم صرف بدلیل مکروه نوشتن با وجود عدم ثبوت نهی خاص حکم کراهت تحریمی لازم
نخواهد بود چه جای آنکه مزعوم اسماعیلیه یعنی تضلیل و تفسیق فاعل و مجوز آن رو نماید و قول بعض فقها
بکراهت صوم ایام بیض دلیل تام و حجت عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولد و فاتحه عاملین
آن از علماء کرام و ائمه اسلام چه محققین فضیلت مداومت امور خیر و مندوبات را معلوم
داشته اند صرف برای اعتقاد وجوب در لزوم انکار نموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری ذیل
باب احب الدین الی الله ادومه فرموده الثالث فیه فضیلة الدوام علی العمل والحث
علی العمل الذی یدوم ویؤثر القلیل الدائم علی الکثیر المنقطع اضعافا کثیرة الخ و
همین است وقد ذم الله تعالی من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله ورهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها
الا تری ان عبد الله ابن عمر ندم علی مراجعة النبی علیه السلام بالتخفیف
عنه لما ضعف ومع ذلک لم یقطع الذی التزمه الخ **قوله** دلیل سیزدهم در حدیث
شریف هست ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة الخ **اقول** سیاق
مطالعه شروح حدیث از ائمه اهلسنت کرده است نیک پیدا اند که مراد در احادیث شریفه همین
بر امری است که مخالف و مزاحم و متغیر کرامی سنت محدوده و مخصوصه باشد در مرقاة بذیل حدیث
ما احدث قوم بدعة نوشته ای مزاحمة لسنة الخ و بذیل ما ابتدع قوم بدعة فی
دینهم الخ افزوده است اگر صاحب رساله ما طاقت رجوع بشروح ائمه دین نباشد یا بر آن
اعتماد نمود نیاید تا برای تسلی او عبارت مظاهر حق که مولفه اکابر طائفه است درینجا
منقول میگردد در شرح حدیث اول نوشته نهین نکالی کسی قوم نی بدعت یعنی جو بدعت

که مزاحم سنت کی ہو الخ وبذیل حدیث دوم گفته نهین نکالی کسی قوم نی بدعت بیچ دین
اپنی کی یعنی بدعت بسبب که مزاحم سنت کی ہو الخ پس امریکه مزاحم سنت نباشد و مندرج
عمومات مندوبات شرعیه باشد ہیچ امر را حکم احادیث مذکوره و شامل نیست گو بعضی دیگر بران
اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عمین مکرمین در خطبه جمعه و عیدین بر جهت
قمقری برای تکریم کعبه شریفه وقت وداع و التزام و اهتمام جماعت تراویح و مداومت صلاة
ضحی و اذان ثالث جمعه وامثال ذلک از همین قبیل است حاصل بود که قطع نظر از ثبوت
اجزای آن از سنت ہیئت کذائیه که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در بیانست [illegible]
ہیچگونه مزاحم و مخالف که امری سنت نیست و داخل عمومات مندوبات و مندرج اطلاق
مجالس اذکار است و از مستحسنات ائمه دین است پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکوره و [illegible]
معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند بعده حکم آن لازم گردانند ثبت العرش ثم النقش
اما خواه مخواه بر همگی عاقدین مجالس مذکوره و اصحاب محفل ترک فرض و واجب لازم گردانیدن
قطع نظر از انکه کذب بی ست صریح اثبات مدعا مقصود نمی کند کلام در استحسان ائمه اعلام از اهل
اسلام مثل صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ سیوطی و ملا علی قاری وغیرهم است که بدین
حضرات تهمت بدمذہبی و ضلالت نهادن و خود را مستدعی قرار دادن با وجودیکه خود هم [illegible]
استحسان میکند کمال حماقت و ضلالت است قوله دلیل چهارم آنکه این فعل در صدر اول
واقع نشده الخ اقول جواب این مغالطه سابقا بطور نقض و حل مرقوم گردیده و مستلزم بودن
ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدم فعل آنجناب ہمچنان عدم فعل اصحاب سنت کراہت را در
تحقیق مستند بین صاحب رساله بثبوت رسیده که اعاده موجب تطویل است اما این قدر درینجا گفتنی
که ادعای عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول و قرون سابقه بی احاطه علمی بجزئیات حقیقت
افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که اجله صحابه
کرام ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل باوجود انقسم کمال الاطلاع بحال با کمال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بنا بر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت احتراز می نمودند و صرف ابر حد علم و کمال
خود اقتصار می فرمودند از انجمله آنکه در صحیح بخاری وغیره مروی است که بی حضرت ابن عمر رضی

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر لفظ لا اخاله
اکتفا فرمودند آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم
شهادت دیگران بود **قوله** دلیل یازدهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است الخ **اقول** ائمه دین و محققین
شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وسلم فضیلت و شرف ازمنه لاحقه که نظیر ازمنه سابقه اند بجهت اتحاد دران ازمان از نعم
الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف نظائر آن
قرار داده اند و این امر منافی بسیال و غیر قار بودن زمان ندارد امام فخر الدین رازی علیه الرحمه
در تفسیر کبیر ذیل آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدًی للناس و بینات من الهدی
والفرقان الایه آورده اما قوله انزل فیه القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر
بهذه العبادة بین العلة لهذا التخصیص و ذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم
آیات الربوبیة و هو انه انزل فیه القرآن فلا یبعد ایضًا تخصیصه بنوع عظیم من
آیات العبودیة **الی قوله** ثبت ان بین الصوم و بین نزول القرآن مناسبة عظیمة
فلما کان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن وجب ان یکون مختصا بالصوم الخ صاحب رساله
بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک رمضان علت تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان
قرار دادن خدای با مناسبت آن گردیدن مخالف عقل و موافق وهم است یا معامله بر عکس است قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی جواب من سال عن صوم الاثنین فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری
علیه الرحمه در مرقاة آورده فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان پس از نافهمی
وجهالت خود در میدان تجهیل و تضلیل اکابر اسلام تاختن و بر دهای حدیث رسول مقبول سپردن
و علم طعن و ملام برافراختن سفاهت و ضلالت است و بس امام احمد در مسند امیر المؤمنین ابو بکر
آورده عن عائشة رض قالت ان ابا بکر لما حضرته الوفاة قال ای یوم هذا قالوا یوم
الاثنین قال فان مت من لیلتی فلا تنتظروا بی الغد فان احب الایام واللیالی الی اقربها من
رسول الله صلی الله علیه وسلم در مشکوة فرموده کان نکاحه صلی الله علیه وسلم لعائشة
فی شوال و ابتناءه بها فی شوال وکانت تحب ان یدخل النساء من اهلها فی شوال علی ازواجهن

چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذیحجه شهر حج و تعیین
شهور دیگر یاد در هر دوره حکم اتحاد بالنظیر داده میشود چنانکه در حدیث ست که یهود عرض کردند در حضور
جناب نبوت که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکر ایشان
روزه میگیرند جناب نبی صلی الله علیه وسلم فرمودند انا احق من تبع بموسی فصام یوم عاشورا وامر الناس
بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کردند بصوم روز دوشنبه فرمودند فیه ولدت
وفیه انزل فیه هاجرت وفیه اتوفی الی آخره قوله وجوب صوم یوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان
والتزام شریف بسبب قصد سرور عالم صلی الله علیه وسلم که اگر سال آینده زنده باشم روزه نهم را بان
ضم کنم تا ملت ما از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شد و استحباب صوم عاشورا بانضمام
صوم دیگر اگرچه باقی ست الی آخره اقول هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم
عاشورا بموافقت یهود بوجه احیای سنت موسی علیه السلام اعتراف نمود وسوسه طعن صاحب رساله
از اتباع اسلام باطل گردید گو وجوب صوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظر را
باهم و ازمنه لاحقه و سابقه هیچ علاقه و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صدها سال از یوم حصول نعمت نجات
حضرت موسی علیه السلام روزه داشتن آنجناب آن روز برای شکر نعمت باز اعاده شکران نعمت و احیای
آن سنت بعد وفات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت نجات حضرت موسی
علیه السلام و صوم آنجناب بر روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
علیه وسلم فاصله صدها سال داشت و احکام ماضی جداست و احکام حال و استقبال جدا و اعاده
معدوم محال الی آخر المغالطه تا آنچه گفته که در مولد اتباع صاحب ملت محمدی مفقود ست الخ این تحقیق
مستغنی سخن بیهوده ست تا آنکه بقول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرف
وعظمت ایام ولادت و استحباب اعاده شکران نعمت بتصریح موجود ست قوله دلیل نشانیده هم جماعتی
از اهل علم بعد اینجا الی قوله احمد بن محمد مصری در کتاب خود باتفاق علمای هر چهار مذهب منع
این نقل کرده الخ اقول الحق تعصب [illegible] نیت دیده بصیرت را کور می سازد و سبب [illegible]
[illegible] ضلالت می اندازد [illegible] استناد بکتاب مجهول مصری مجهول الحال موجب [illegible]
آن [illegible] شرع محمدی [illegible] مثبت تحریم [illegible] بیقین آنحضرت باشد [illegible]

سابقا حکم جهالت شیخ عمر بن محمد ملا بآن زور و شور نموده که هیچکی مشایخ و صوفیه و علماء کرام او را نمی شناخته
و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ با وجودیکه در سیر شامی که کتابی ست معروف و مشهور و صاحب رساله
و کبرای طائفه هم از و سند می آرند صراحة استناد و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور ست و اینجا
که استناد بمصری می نماید هرگز مجهول نیست مصنف مصنف بخیال می آرد و قطع نظر از همه این و آن بحث
و کلام که در ان بیان ست بطلان و کذب قول مصری از مائة مسائل اسحاقیه عیان ست بلکه صاحب تفهیم بسیاری
اقوال جانب استحسان و تجویز اعتراف میکند و آنرا مسلم میدارد گو بمقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد در اینجا
بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب ترجیح می پندارد بالجمله اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال
که صاحب رساله برای اشعار تکفیر امة امت محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر نویسم باکی ندارد اما احقر تطویل را بیهوده
که خارج از تحقیق بحث ست بی فائده می پندارد **قوله** قال ابن الحاج الخ **اقول** قول ابن حاج را بحجت
انچه وساوس صاحب رساله را از بیخ و بن بر میکند حجت گردانیدن و بناء تضلیل اکابر دین بران
نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن ست ابن حاج مذکور در خلال
همان قول منقول مسطور بعد از انکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل را برحمت خود و تخفیف برامت
و سزاوار بودن شهر مولد بزیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده می فرماید
لکن اشار علیه الصلوة والسلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی سأله
عن صوم یوم الاثنین ذلك یوم ولدت فیه فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا
الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان نحترمه حق الاحترام و نفضله بما فضل الله به الاشهر
الفاضلة و فضیلة الامکنة والازمنة بما خصها الله من العبادات التی تفعل فیها
لما قد علم ان الامکنة والازمنة لا تشرف لذاتها وانما یحصل لها التشریف بما خصت
به من المعانی فانظر الی ما خص الله به هذا الشهر الشریف و یوم الاثنین الا تری ان
صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه صلی الله علیه وسلم ولد فیه فعلی هذا ینبغی
انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و یعظم و یحترم بالاحترام اللائق به اتباعا له
صلی الله علیه وسلم فی کونه یخص الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها و کثرة الخیرات الخ
ازین عبارت خرافت بسیاری از خرافات صاحب رساله و دیگر اسماعیلیه ظاهر گردید و حالا از صاحب رساله

استغنا می‌شود که صاحب رساله بیان ابن حاج را مردود می‌انگارد یا مسلم میدارد و قایل قول مذکور را
از اصحاب جهل و ضلالت می‌شمارد یا از ارباب علم و دیانت می‌پندارد بر تقدیر اول حجت ابن حاج
آوردن مغالطهٔ محض ست و بر تقدیر ثانی حکم بتضلیل مجوزین عمل مولد سفسطه بحت ست فافهم ولا تکن
من المتعصبین اولی العناد فان التعصب والعناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طائفه است جرح و تنقیح تقریر ابن حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر ست لیکن بدون
عبارت مجروح بلی نقل بدفع آن جرح از دیگر ائمهٔ مشهورین کار ارباب دیانت و ثقاهت نیست مگر خاصه
لازمهٔ وهابیه که مدار مذهب‌شان بر امثال همین امور ست و نیز محققین بر کتاب مدخل ابن الحاج
کلامها نموده‌اند و بس ست برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبد العزیز صاحب در بستان المحدثین
فرموده ابن مرزوق حفید در شرح مختصر خلیل بتقریبی آورده که ان ابن ابی حمزة و تلمیذه ابن
الحاج لا یعتمد علیهما فی نقل المذهب و غرض او ازین کلام اعتراض ست بر صاحب
مختصر خلیل که او را اعتماد در نقل مذهب بیشتر بر مدخل ابن الحاج ست انتهی و سیوطی در شرح
ابن ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلم له انکارها وفی غرضی ان شاء الله
تعالی ان اختصره واهذبه واجرده الی آخره **قوله** قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اولا قول فاکهانی که بعدم علم ایشان مبتنی ست چنانکه علامهٔ مذکور از انصاف تصریح
بدان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب رساله بنا بر تضلیل ائمهٔ دین از آن
حجت می‌آرد و ثانیا قول مذکور با وجودیکه بی دلیل محض ست مستندین صاحب رساله مثل حافظ
سیوطی و علامه ابن حجر رد آن نموده‌اند که در انسان العیون مذکور و در تفصیل سیوطی بر فاکهانی
در سبیل الهدی والرشاد مسطور و هرگاه که حال قول فاکهانی که از مشهورین ست و قولش در
کتب مشهوره برای رد مذکور ست چنین ست پس چه جای ذکر ذخیرة السالکین و تحفة القضاة
و [illegible] و نور الیقین [illegible] اولا اثبات اعتماد این کتب از حوالهٔ کتب مشهوره و ثانیا تصحیح
نقول مذکوره و ثالثا بیان وجه ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین مستندین
صاحب رساله بر ذمه‌اش ضرور ست و تا اینها متحقق نشوند حکم بتفسیق و تضلیل دیگر ائمهٔ دین که مجوزین
این عمل اند [illegible] انصاف [illegible] **قوله** [illegible] الثانی الی آخره **اقول**

این چه جرأت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی است اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود
کلام شیخ را که از مبحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل ائمه دین پیش نمی نمود عبارتی که مربوط
باول باشد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحةً منع خاص از مولد مبحوث عنه دران مسطور نیست هیچ
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر آنچه در باب مولد
خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن
چه مضائقه است ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن است و التزام رعایات مقامات نغمه الخ **قوله**
در تحفه اثنا عشریه است الخ **اقول** جوابش بتفصیل بالا گذشته **قوله** مولوی عبد الحی در بعض
مکاتیب خود بسید احمد بریلوی پیر خود نوشته اند الخ **اقول** ذکر هیچکس در مقابله ائمه محققین خصوصاً
اساتذه و شیوخ خودش در دین بکار ارباب حیا نیست **قوله** بعض شافعیه همچو ابو الخیر سخاوی
و ابو شامه ظهیر الدین جعفر شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت حسنه گفته اند مدفوع است بعد از
تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه اول قسمت بدعت باستحسان و اسارت ثابت کنند سپس این
عمل را بدعت حسنه گویند **اقول** ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از
حنفیه و شافعیه و غیرهم از ماسبق بوضوح رسیده و موجب شناعت عدم ملام بودنش بدلیل اتفاق
محققین از مستندین صاحب رساله نقل گردیده بلکه صاحب تنبیه السفیه بنقل اجماع فرق اسلامیه
بران پرداخته که قولش شیعه خبیثه و وسوسه روافض و اسماعیلیه و ناصبیه از بیخ و بن قطع ساخته
و ثانیاً بلفظ بعض شافعیه تخصیص برای تغلیط عوام است چه استحسان این عمل بتصریح محققین شافعیه
و حنفیه و غیرهم تا اسناد صاحب رساله بنقول مشهوره معتمده ثابت و معلوم و اسمای چندی
از علمای کرام و محققین اعلام در ماسبق هم مرقوم **قوله** استناد باشخاص مقلدین مجتهد دیگر معتبر نیست
خاصه مقلدان مذهب حنفی را که قائل بافضلیت بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین مسئله
غیر مدلل اقتدا بشافعیه کیف ما کان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند
بدلائل بسیار همچو تامین بالجهر و رفع الیدین و ترجیع فی الشهادتین و غیرها من العبادات نیز
اقتدا بآنحضرات نمایند الخ **اقول** اولاً که درین مسئله اقتدا بشافعیه چه ضرور است چنانکه علمای
شافعیه قائل جواز این عمل اند همچنان محققین عظام از علمای حنفیه که حاوی فروع و اصول اند

مذہب خود و محقق و مدقق طریق خود اند تصریح باستحسان این عمل فرمودہ اند و استناد محققین شافعیہ
برای تائید کلام چیزی دیگر است و تقلید مذہب شافعی امری دیگر است و تا بنیاد امری بلکہ از مجتہد مذہب خود
منقول نباشد اما مخالفت با اصول ہم نداشته باشد اگر بعلمای محققین دیگر مذاہب اہل سنت که
آنحضرات ہم از ائمہ دین متین و ارکان شرع مبین اند استناد نمودہ آید بلکه اقتدا جائز داشته شود مستلزم
آن نیست که اموریکه صریح مخالف ارشاد و اجتہاد مجتہد مذہب یا مخالف اصول مذہب خود باشند
و از تحقیق مجتہدین مذہب خود نسخ آن امور یا مرجوحیت آنها بروایات معتمدہ صحابه کرام بثبوت رسیده باشد
و در هیچ امری ہم ترک اتباع مجتہد مذہب خود و تقلید مذاہب دیگر لازم گردانیده شود این بحکم صاحب رساله
الزام ما لا یلزم و قیاس مع الفارق است **قوله** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر روا دارند
و در عمل سنت محض غیر نپذیرند الخ **اقول** منشاء این طعن قبیح جهل صریح است محل نزاع که تجویز استحسان
عمل مولد است و استناد صاحب رساله و اساتذه و اساتذهٔ اساتذه شان و ہلم قائل آن اند ہیچگونه از نصوص
احادیث و تصریح مجتہدین ممانعت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آنها را سنت قرار داده
این طاعن می نماید جمله مجتہدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود ممانعت و منسوخیت آن از احادیث
شریفه خاصه مستنبط نموده و بسیاری از آن مرجوحیت سنیت آن بدیگر آثار صحابه کرام ثابت
فرموده اند این طعن عدم پذیرائی سنت که برای اظهار تضلیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
این حیف که مسکت طائفه صاحب رساله باشد بجز از حیف چیست **قوله** باشیان بدعات و محدثات الخ
اقول در حق قائلین استحسان عمل مکرم و عاقدین مجلس غم که معظم این طعن فاسد و ناصواب پرداختن
شده اولی الالباب که برآفتاب انداختن است چون امام جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی
و ملا علی قاری و محدث دہلوی و شیخ عبد الوہاب متقی و غیرہم از محبان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
و وارثان درگاه پیغمبر پاک و پیشوایان دین و قدوهٔ شرع مبین نزد کافهٔ اہل دیانت و ایقان زیاده
از آفتاب روشن و عیان است اگر کسی از کور باطنی خود این ائمه ہدی را از اہل ضلالت انگارد و یا از مبغضان
و مبغضان جناب خاتم رسالت شمارد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد و خود را در خارستان
ضلالت می اندازد ع گر نبیند بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه **قوله** فصل دوم در پاسخ
شبهات مجوزین عمل مولد الخ **اقول** تقریر علمای اہل سنت را لکه انتزویر خود و بحذف بعض مقدمات

وقلت ببعض و عدم فهم مراد و ربعض بلفظ شنیعه تعبیر می نماید بنام جواب هر تنبیه و هر عطش که بدل می ماند
می سراید و از غایت بی شرمی حقوق حضرات مستندین خود یاد نمی آرد و اخرده گیرند بر اقوال خود
باک نمی دارد که بعین حضرات جابجا برای نام استناد می سازد طرفه آنکه بر شاگردی شیخ العالمین الدهلوی
می نازد و بر کلام او شان نظر نمی اندازد که سراسر طعن بلا می جواب شبهات همه بر کلام او شان متوجه میگردد
از انجا که همه جوابات از قبیل خرافات همه تقریراتش سر خرافات لیس اخطر الخطبه بدین مسائل که اصل
مقصود صرف دفع اوهام بیچو جهله و اظهار لغویت و عاوی متعلم سنت به بسط تفاصیل جهلا بدین الکتب
در استحسان عمل مولد عیان و مستقبین است حاجتی ندیده متوجه بیان فساد ات اجوبه صاحب سالکر دیده
قوله تحقیق بدعت در مقدمه گذشت الخ **اقول** از ما سبق ثابت گردیده که انچه در مقدمه بنام تحقیق
آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق است پس حق الواقع محض کاسد و بناء الفاسد علی الفاسد
ثبت العرش ثم انقش **قوله** اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود بهمان سنت گردد
و اگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیامد ترک آن فعل از سنن هدی بود الخ **اقول** واجب بود
که اولا یعنی مانع و مقتضی دریافت می شود من بعد قدم در رد و ابطال اقوال ائمه اعلام می فرمود
از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیاری از امور خیر را با وجود یکه محبوب طبع
مبارک می بود صرف شفقة علی الامة بلکه استعظام حرج او شان ترک میفرمود پس در اکثر اینجا مانع گاهی نبود
بلیسر پیدا است اعتراض بر ان حضرات بدین خرافات محض ژاژ سرو پا است با لجمله ترک آنحضرت را هیچ الا
تحریم و ممانعت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه غامضه حسب فهم مجتهدین که عند احتیاط ایشان
کدامی نعل دلالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت ثابت معنی لیل ممانعت می تواند شد **قوله** چنانکه الی
تا بجو اذان عیدین و نماز نفل بعیدگاه الخ **اقول** لا ذکر رسول الله صلی الله علیه وسلم با که علی الاطلاق
مرغوب شارع است و مقید بهیئتی و مخصوص بقیدی نیست بر خصوص تقریر سنیت اذان برای عیدین مخصوص
فرائض است قیاس شدن بر اذان حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الفارق است که در تعیین هیئت خاصه
برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ضرورست و امریکه از قول
و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت نباشد اعتبار آن مخصوص بلحاظ سنیت برای کدامی نماز نمیتوان
نمود و علما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی کرد بگیرند بلحاظ سنیت بلکه بلحاظ دعا

خلق گفته شود البته حسن ست که مندرج ست در عمومات شارع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان ولا اقامة ولا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوٰة جامعة بالاتفاق وعن ابن الزبیر رض انه اذن
لهما وقال ابن المسیب اول من اذن لصلوٰة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ وثانیاً
در خصوص اذان عیدین هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطور یکه داخل عقائد
نجدیه ست محل کلام ست و حال بطلان قیاس تنفل قبل عید و صحیح نبودن اطلاق ضلالت
بر فاعل مجوز و مستحسن آن و تعارض روایت منقوله صاحب رساله بروایت ممانعت نفرمودن
حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از ما سبق ظاهر ست
قطع نظر از آنهمه میگوییم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر
بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف در عید اضحی
جهر نموده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهر از آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام در عید اضحی هم کلام ست
در غنیة المستملی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم و صاحبین وی رضی الله تعالی عنهم در جهر تکبیر
فطر و عدم آن بعد ذکر دلائل طرفین و اجوبه آن فرموده والذی ینبغی ان یکون الخلاف
فی استحباب الجهر و عدمه لا فی کراهته وعدمها فعندهما یستحب الجهر و عنده
الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رض و علی رض و ابی امامة
الباهلی رض الخ حالا صاحب رساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسد ش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد قوله و تخریج ابن حجر تمثیل
آن بصوم عاشورا قیاس مع الفارق ست الی قوله در ینجا احیای سنت موسوی نیست
پس تمسک این استنباط غفلت مناط بقیاس محض بی اصل و بی اساس ست الخ اقول منشاء این طعن
و ملام بر کلام ائمه اعلام خود رای و هرزه درائی ست باید دریافت که غایت تنگا پوی هم
مبطلین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استحباب اعاده شکر نعمت همین ست که ایام
لا ستقر را با زمان سابقه موافقتی پیدا نیست و برای ادائی شکر نعمت بعد مرور زمان اصلی
در شرع ... نیست امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت دفع این وهم اصلی برای استحباب

اعادهٔ شکر نعمت و ادای آن بعد مرور زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالا خرافات
صاحب رساله باید دید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهمید و باوجود آن الفاظ تشنیع
ائمهٔ دین و مستندان مقتدایان خود که سنت جاهلان است بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
این شعر از کسی شنیده یا ناطح الجبل الراسی لتصدعه ارحم علی الراس لا ترحم علی الجبل
از منسوخیت افراد صوم عاشورا و مشروعیت ضم تاسع مع العاشر و بودن علتش موافقت جناب
موسی علیه السلام مصرح بامام عسقلانی نرسیده پس همه تطویل لاطائل صاحب رساله عبث
گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند و جناب
حضرت خاتم رسالت بعد مرور دهور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعادهٔ شکر
نعمت بعبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصل اصیل برای استحباب اعادهٔ
شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول مبطلین و منکرین مردود گردیده
و دانا نیک میداند که اعتراض فاسد مبطلین معاندین بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد میشد
که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام دران نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت دران
عاشورا نمودند صدها سال قبل گذشته پس این عاشورا را با آن عاشورا چه مناسبت و این شکر را
که بعد مرور دهور از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک من الخرافات
والوساوس عصمنا الله تعالی من تلک الاوهام والهواجس باقیماند احتمال اینکه صاحب رساله قدم
برجعت قهقری اندازد و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقصد
ادای شکر نعمت و اعادهٔ آن و موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندی
از سفها بدان تفوه می نمایند گوییم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیحه و تحقیقات
ائمهٔ دین از شراح حدیث است علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انما صامه شکرا لله
عز وجل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض وفیه
بحث لانه لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام
امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه صلی الله علیه وسلم صامه

شکراً لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
این ہست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب رساله بکمال جانفشانی باظہار تبحر خود واشعار بغفلت
علامه ممدوح دران پرداخته وبی باکانه کلمات طعن وتشنیع تحریر ساخته وہمبرین قیاس حال تخریج
حافظ سیوطی باید فہمید که صاحب رساله باوجود تطویل کلام باصل مرام نرسید **قوله** تخفیف عذاب
ابو لہب بر تقدیر صحت فعل حضرت الہی ہست بنده را اقتدا بافعال حق جل وعلا وقیاس شئون او
بران مشروع نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب ابی لہب غافل است چه ازان
روایت که ظہور اثر نعمت بابرکت در ہر یوم الاثنین و پسندیدگی حق تعالی اظہار فرحت ولادت را
ظاہر است بدلالت النص بر خلاف قول منکرین در اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم وبقاء آن
برکت ونظائر یوم ولادت اصل ثبوت رسید وجواب صاحب رساله کی متوجه گردیده کجا ثبوت بقاء شمرت ولادت در نظائر ایام
ولادت وکیفیت فرحت جوان نعمت وکجا اقتدا بنده بافعال خاصه الہیه **قوله** ادعای تواتر الخ
اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به تواتر علمای اعلام واعاظم دین واکابر مسلمین جم غفیر
از اعاظم عرب وعجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار ثبوت تواتر
از جم غفیر وجماعت کثیر علمای اعلام وقضاة ومفتیان اسلام واعاظم دین واکابر مسلمین نتوان نمود
مگر آنکه صاحب رساله وطائفه او آنہم حضرات کرام را جہال وضلال گویند وبحسب ظاہر تصریح این کلمه
از صاحب رساله مستبعد است که خود ہم آنحضرات را داخل فقہاء ومحدثین میدارد وسند می آرد ونیز
بر تقدیر تسلیم اختلاف ہم حکم ضلالت در مسئله فرعیه باطل خواہد بود وثانیاً صاحب رساله بنام
جواب تطویل می سازد ودر کتب مستند بین ختم بیش نظری انداز محققین مستند بین صاحب رساله که در مسائل
مختاره خود بادلیل تواتر حسن آن ثابت می نمایند وماخوذ ومفتی بحسن آن قرار میدہند کجا اجماع
تمام امت از صدر اول وغیرہم ثابت نموده اند وکی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار در بحث تکبیر بعد نماز
عید آورده ولا بأس به عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم وعلیه البلخیون
ولا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبه ناخذ بحر ومجتبی وغیره وہم
در بحر در بیان خطبه آورده وفی المجتبی وذکر الخلفاء الراشدین والعمین مستحسن بذلک جری التوارث
ودر ذکر العمین الخ **قوله** باید که اہل اجماع کسانی باشند که مجتہد بوند الخ **اقول** این قول ہم متوجه نیست

اگرچه اجتهاد شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فرعیه اتفاق محققین هم با وجود
عدم انحصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در مسلّم در بحث اجتهاد فی المذاهب آورده
علی ان اتفاق العلماء المحققین علی عدم الانحصار حجة کالاجماع الخ **قوله** نیست آن بزرگواران
که باستحسان و استحباب این عمل قائل اند بخیر است و در تورع و طهارت این کرام شک نیست
لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زهاد در اجتهاد و استنباط شرعی هرگز صالح عمل
نیست الخ **اقول** چنانکه در تورع و طهارت این کرام شکی نیست در بودن این حضرات از ائمه
اعلام و محققین دین اسلام و ارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه وسلم هم
هیچگونه شکی نیست و گو اجتهاد مطلق مستقل ایشان را حاصل نیست اما تبحر علوم دینیه جامعیت
اصول و فروع مذاهب خود داده بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین حاصل بالیقین است
پس استحسان این ائمه کرام که موافق بکتاب و سنت و مندرج در عمومات شده و با شریعت غیر
مزاحم و مخالف بکدامی سنت نیست البته صالح عمل است و نسبت ضلالت و تهمت معارضه
کتاب و سنت بران ائمه امت محض بیجا و مهمل است **قوله** ومن ثم قال فی مجالس الابرار
ومن لیس من اهل الاجتهاد من الزهاد والعباد فهو فی حکم العوام لا یعتد بکلامه
انتهی **اقول** استناد بکلام مجالس الابرار همان مثل است که جمله لا تقربوا الصلوة را پیش نظر دارند
و کریمه وانتم سکاری را پس پشت انداخته کان لم یکن انکار نداین قدر خیال نکرده که صاحب
مجالس درین قول استثنا هم نموده و متصل همین قول نوشته الا ان یکون موافقا للاصول والکتاب
المعتبرة الخ پس این عمل که اولیاء کرام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره مشهوره ائمه
اعلام است که حاوی فروع و اصول و محقق معقول و منقول بوده اند **قوله** استدلال باین حدیث درین
محل بی محل است الخ **اقول** حال کمال حضرات نجدیه قابل تماشا است امری که برای اثبات
مدعیات خود بجوش و خروش دلیل میگردانند همان دلیل را وقت ذکر مخالف دلیل نمیگیرند
بر اهل دانش مخفی مباد که وهابیه دهلی و قنوج در رساله تفهیم المسائل که بکمال جد و جهد برای حفظ آبروی
مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پرداخته اند در مسئله استمداد با وجود اقرار اختلاف
صرف لفظ بسیاری از فقها را که در یک کلام محدث دهلوی واقع گردیده مستند خود فهمیده و از آن

تصریحات وی علیه الرحمه که در همان مقام در کتاب الجهاد از آن کتاب یعنی کتاب جامع البرکات و جذب القلوب
و تکمیل الایمان و غیرها برای افهام منکرین بتفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند آهنگی ساخته اند
حیث قالوا اتباع عامه فقها و جماعت ایشان واجب است زیرا که امام احمد در مسند خود از معاذ بن
جبل رض آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب
الغنم یاخذ الشاة القاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة و
ابن ماجه در سنن خود از انس رض می آرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود از ابو ذر رض روایت میکند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین بن
عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد والسواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال پس از این مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره افسوس که صاحب
رساله بر مسائل فارسیه موافقه مقلدان مذهب خود هم نرسیده بی فائده در پی تجهیل و تحقیر
بلکه تضلیل و تکفیر ائمه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته آری حقا جهالت کیش و سفها ضلالت اندیش
فریب میخورند و میدانند که اینقدر انبوه کثیر از علما چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی قوله حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتابها خود شنیده توثیق عقیده خویش می کنند
الی آخره جواب این امر مبین نیست که اهل مذهب صاحب رساله هم بحواله شروح ائمه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه علما و جمهور محققین ثابت کرده اند
فما هو جوابکم فهو جوابنا قوله نمیدانند که ارباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التنزیل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات وقلیل ما هم الخ اقول برای ابطال استدلال
برای اتباع سواد اعظم بذکر آیات کریمه فی فهم مطالب آنها پرداختن و این امر که ارباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود از آن ثابت ساختن و خود را از ارباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین و محققین دین متین را
که اصول دین بهمه معین هم باشند در زمره اهل ضلالت نهادن اتباع روافض است که این وسوسه

پیش نموده و اہل حق ابطال و رد آن فرموده اند در تحفه اثنا عشریه در فصل ثانی از باب مکاید گفته
کید یازدهم آنکه گویند مذهب اثنا عشریه حق است و مذهب اہلسنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر
اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اہلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اہل حق می فرماید
وقلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الله است و تغلیط
مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین
و جائیکه بقلت وصف کرده است کما قال ولا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر صرف نعمه
جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق له جامعه است و مرتبه ایست عزیز الوجود و درینجا بیان حقیت و بطلان
مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر ایشان است و همچنین در آیه قلیل ما هم بیان آنست که
عامل بجمیع اعمال صالحه کیاست الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و درین آیت
ذکر عقاید حقه و غیر حقه نیست و اگر قلت و ذلت موجب حقیت شود باید که نواصب و خوارج
و زیدیه و اسمعیلیه و ناؤسیه احق و اولی بحق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
در کتاب عزیز خود جابجا ظهور و غلبه و تسلط در شان اہل حق وعده میفرماید و لقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و جای دیگر فرموده
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و جای دیگر
وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم الی غیر ذلک من الآیات و در احادیث جابجا
باتباع سواد اعظم است و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند الی آخره انتهی قوله اگر سنیه مثبتا
این لفظ مراد باشد که نسبت به اسلامیان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر نسبت به
بامت لیس و پس این است مرحومه نیز اصحاب ملل باطله نسبت باہل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
وارد است ستفترق امتی الحدیث و پیداست که هفتاد و دو ملت نسبت به یک سواد اعظم است
پیروی آنها نماید الخ **اقول** قطع نظر ازانکه علماء محققین از فقهاء و محدثین بنابر حکم اتباع جمهور
علماء دین و اکثر ایشان است لا ان این ارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده اند
صاحب رساله همینقدر فهمد که کبراز او هم است نادیدان نموده اند پس بر صاحب رساله است که تعیین

تعارض و جواب از ین تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب ست نه قصد مجادله و شغب پس مختصر امیگویم
که ایجاد احتمال اول در ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فعلیکم بالسواد الاعظم محض
الحاد ست اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه
در مسلم و شرح آن موجود ست **اقول** کثرة الفرق لا یستلزم کثرة الاشخاص بل یجوز ان یکون
اشخاص الفرقة الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجیة لا یوجب
کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواد اعظم قرار دادن باطل ست
و در انجاح الحاجه حاشیه ابن ماجه که در دهلی مطبوع گردیده ست و معتمد این طائفه ست نقل نموده
فهذا الحدیث معیار عظیم لاهل السنة والجماعة شکر الله سعیهم فانهم هم السواد
الاعظم و ذلک لا یحتاج الی برهان فانک لو نظرت الی اهل الاهواء باجمعهم لا یبلغ
عددهم عشر اهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدین فیما بینهم و کذلک اختلاف
الصوفیة الکرام والمحدثین العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احدهم
الاخر الی قوله کذا فی بحر المذاهب انتهی **قوله** چه قسم ثابت شد که مثبتین افضل و سواد اعظم اند
نسبت مانعین عمل مولد الخ **اقول** اولا که افضلیت و اعظمیت و اکثریت مجوزین در رسالهٔ مصباح
علی جمر الاعصار از کتب معتمدهٔ علماء دین ثابت ست و اگر کسی را شک و شبهه افتاده ست محققین
قولش مردود ساخته اند اگر صاحب رساله را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل سیر شامی و مواهب
و ماثبت بالسنة و غیرها دشوار باشد تا برسالهٔ اشتا خود رجوع نماید و مختصر آن در ماسبق
در ین رساله هم منقول ست و ثانیا کبرای طائفه هم از ان انکار نمودن نتوانستند از همینجاست
که در تفهیم المسائل بمقتضای آنکه دروغگو را حافظه نباشد لاچار گردیده و از تناقض و تهافت
کلام هم نااندیشیده در ین مسئله نوشته که ما را نظر بقوت دلیل باید نه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت
صدر اول در ین باب اشخاص آن عهد را با مانعین یکذات کرده ست الخ **اقول** اولا هرگاه
سکوت شایع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس تا دیگران چه رسد و ثانیا
میگوییم که بدلیل استحسان اجلهٔ صدر اول الصحابی تا امور غیرها با وجود اطلاق محدثات و بدعت
و آثار از عهد هم ثبوت نصوص صحیحا اگرچه صفت گنجایش آن ست که بجهت ثبوت استحسان بدعت حسنه از

صدر اول صدر اول را با مجوزین درین باب یکذات گفته آید قوله پس متعین شد که نیست مراد از سواد اعظم
مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء راسخین الخ اقول بعد ازانکه صاحب رساله سرگردانیها در تعیین مراد
نموده قرار برین قول کرد حالا اگر چیزی انصاف دارد و اینقدر دیگر بخیال آرد که بودن امام ابن حجر مکی
و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم در اعصار خود ها از
علماء راسخین دین متین و حامیان شرع مبین و بهترین مردم بوده‌اند چون آفتاب روشن است پس امریکه
این حضرات محققین و امثال اینها از علماء کبار علی ممر الاعصار قرنا فقرنا در کتب خود مستحسن
آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادری خلاف آن گفته
قولش در کتب مشهوره معتمده مردود فرمایند در ثبوت آن از سواد اعظم چه ارتیاب است اگر گوئی که اینها
مجتهد مطلق نبوده‌اند و منصب اجتهاد استقلالی نداشتند گویم بجهت تبحر بلکه در جامعیت اصول و فروع بمنزله
مجتهدین و ملکه راسخه در تحقیق احکام دین متین داشتند اگر بالفرض استحسان جمهور این حضرات عصرا بعد عصر
حسن این امر نباشد لا اقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود قوله و برین قیاس است قول
از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن بمعنی احیی است نه بمعنی ابدع و اوجد الخ اقول
شراح حدیث از محققین تصریح فرموده‌اند که سن بمعنی مطلق ترویج و اتیان بطریقه است که شامل است احیاء
طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه را و مفهوم سن منافی ابداع نیست علامه شامی در رد المحتار آورده و قال
العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام وهو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه
مثل وزر من اقتدی به فی ذلك وکل من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی
یوم القیمة و تمامه فی آخر عمدة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم للامام نووی و مجمع البحار و غیرها
طرفه آنکه اینجا از بودن سن بمعنی اوجد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف است
من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها یعنی هر که طریقه بد ایجاد کند بروی گناه است الخ
قوله استدلال به تعامل بلاد چه عرب چه عجم محض بیجا و ناصواب است الخ اقول بسیاری از ائمه دین و علماء
راسخین تصریح فرموده‌اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین در بلاد خود ها اگرچه بعد عصر صدر اول باشد دلیل استحسان
و استحباب است [illegible] شاهد حدیث شریف [illegible] است در [illegible] ما رآه المسلمون حسنا
فهو عند الله حسن وصار متعارفا بعد عصرهم حسن [illegible] کان بدعة [illegible]

آنرا بہ وجہ فرمودہ اند کہ اگرچہ بدعت ست و از صحابہ و تابعین نقل نکردہ اند ولیکن نہ ہرچہ بدعت
بود مطلقاً شاید کہ بسیارے بدعت نیکو باشد پس بدعتی کہ مذموم ست آن بود
کہ مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمود ست و ہر قومی را عادتی ست و با ایشان
مخالفت در اخلاق ایشان بدخوئی بود و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ خالقوا الناس باخلاقہم
و چون این قوم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود الخ و صاحب رسالہ مکیہ بحوالہ رد اوی
ضیائیہ و غیرہا حجت نبودن تعامل خاص و شرط بودن اتفاق جمیع بیان نمودہ و بازش کلم آنرا محال قرار
دادہ قطع نظر ازانکہ این مسموع نیست الا بہ تقدیر تسلیمش از حجیت تعامل انکار ساختن ہست و ثانیاً علماء
مذکورین کہ اعتبار اتفاق و بودنش از صدر اول شرط میکنند مراد این ست کہ تعاملی صلاحیت تقیید
اطلاق داشتہ باشد ہمان ست کہ از صدر اول بالاتفاق استمرار داشتہ باشد پس اگر در عصری یا بلدی
بلدہ عرف خاص باشد تحریم آن از شرع ثابت باشد مروج گردد البتہ این تعامل و عرف موجب صحت تقیید
اطلاق نمی تواند شد و اگر حمل الاطلاق بر اعتبار ہر عرف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشتہ شود
مخالف تحقیقات محققین ست علامہ شامی در حاشیہ در مختار در شرح قول وی کہ از اشباہ نقل نمودہ
المذہب عدم اعتبار العرف الخاص لکن افتی کثیرون باعتبارہ وعلیہ فیفتی بجواز النزول
عن الوظائف بمال الی آخرہ می نویسد قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترک لا یصح الرجوع الیہ مع التردد وفی محل آخر منہ ولا یصلح مقیداً لانہ
لما کان مشترکا کان متعارضا انتہی وفی الاشباہ عن البزازیۃ وکذا افتی بفساد
الاجارۃ لو دفع الی الحائک غزلا لینسجہ بالثلث ومشائخ بلخ وخوارزم افتوا
بجواز اجارۃ الحائک للعرف وبہ افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب
لانہ منصوص علیہ فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتبارہ بمعنی انہ اذا وجد
النص بخلافہ لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروہ فی مواضع کثیرۃ
وافاد ما مر ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا الی آخرہ **قولہ** بدعت کجا و حسن بدعت کجا الخ
اقول بدان معنی کہ تقسیمات مذکورہ منسوب بائمہ شریعت اجلہ صدر اول و دیگر ائمہ دین
انتظامیہ ... اطلاق بدعت فرمودہ اند بدان معنی لفظ بدعت ہیچ منافاتی بحسن ندارد

و بعضی که بدعت منافاتی بحسن دارد بر مستحسنات جمهور ائمه دین عموماً و برین محل خصوصاً صدق ندارد
قوله اما تعامل حرمین الخ **اقول** قطع نظر از انکه عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را ائمه دین و فقهاء
محققین عموماً معتبر انگاشته اند تعامل حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن
و مندوبیت و مخالفت آن از استلزام قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از ان تعامل و استحسان علماء و ائمه حرمین
طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده والمستحب الجلوس بین
الترویحتین مقدار الترویحة وکذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه صاحب
رساله بعض عبارات متضمنه مبتلا بودن بعض ساکنین حرمین بقلت علم و افعال سیئه تحریر نموده
پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده بجز آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوئی کسانیکه در کتب
شرع شریف بکف لسان و غض بصر از ذکر مساوی آنها امر فرموده اند و برای حسن ادب آنها ارشاد
نموده اند بمیان بیان می شد فائده دیگر نمی بر آید البته این شک و شبهه کسیکه در حرمین طیبین محرمات
شرعیه بعمل آرد آن افعال او لیاقت اتباع ندارند اما این ارشاد که تعامل ائمه محققین حرمین طیبین
و علماء متقین آن بلدین مکرمین قابل استناد نباشد و برای تضلیل و تکفیر آن حضرات شارع اعتقاد
فاسده و اعلاج شرک و کفر و ضلالت در اهالی آن امکنه مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریف نموده
شود **قوله** پاره ایست از حدیثی که موقوف است بر ابن مسعود الی **قوله** در حکم موقوف نوشته
هو لیس بحجة علی الاصح الخ **اقول** اولاً که فقهاء کرام و محدثین عظام حدیث ما رآه المسلمون
حسناً را مرفوعاً هم از انحضرت صلی الله علیه وسلم روایت نموده اند و بدان جا بجا در کتب مشهوره
معتمده برای استحسان مستحسنات ائمه امت و تعامل عرف و عادت استدلال فرموده اند پس کلام
صاحب رساله با وجودیکه دعوی پختگی خود دارد محض خیال خام است و ببینا سندی برای مستند این
در کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب دهلوی در همعات گفته اند مشائخ ذوقیه
که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله
علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقا الی آخره
و در برجندی شرح مختصر وقایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر جست موقوف

بودنش بر حضرت ابن مسعود رضہ ایراد لیس نحجة صحیح خواهد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طایفہ هم
رو بی بطلان خواهد نمود این از کجا که احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح است **قوله**
پس مراد از مومنین مجتهدین باشند که در صفت اسلام کامل اند صرفا للمطلق الی الکمال الخ **اقول**
اینقدر که مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نه عوام و جاهلین از مومنین راست و درست بی قال
وقیل است اما تخصیص و حصر بمجتهد و آنهم به مجتهد مستقل و آنهم در قرون ثلثه یا در قرن صحابه پس البته
بجهت مخالفت استدلال فقهاء محققین و مزاحمت شرح محدثین معتمدین نامقبول است و هم فی نفسه
بی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده والمراد بالمسلمین زبدتهم وعمدتهم وهم العلماء
بالکتاب والسنة الابعاد عن الحرام والشبهة الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الهدایة بر تقدیر
صحت نقل هم مفید مدعایش نیست بلکه او است که دران عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان
در لفظ حدیث خلفاء راشدین و ائمه مذهب دین مراد اند نه عوام انتهی پس اگر جماعت ائمه دین با ثبات
شرف ایام ولادت باسعادت استحباب ادای شکر آن نعمت بانواع عبادت ملی فرموده صاحب
رساله صرف بدون این امر از مستحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش ذکر آن بود حالانکه
اکابر ائمه دین از علماء محققین مذاهب حقه اهل سنت و محققان شرع مبین مر راسخین دین متین که در علوم
دینیه حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تبحری عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طایفه
هم سلسله تلمذ و استفاده و نیابت با آنحضرات دارند این عمل را از مستحسنات پنداشته اند **قوله** اذا نشد
کہ الف لام برای استغراق حقیقی باشد یعنی هر چیزیکه نزدیک جمیع مسلمانان خوب است نزد خداوند
نیز خوب است الی آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبة برای
استحسان چه ضرور است چه بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذهب منصور است و تحقیق
این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول منطق مثل مطول و اطول و مسلم و شروح آن و غیرها ظاهر است
من شاء فلیرجع الیها پس بتقدیر استغراق بموجب تدقیق این ارباب تحقیق این معنی خواهد شد که
[illegible] صاحب رساله فرماید که تقدیر استغراق صاحب رساله
چه مفید [illegible] قواعد شرعی و دلائل مذهب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک در فصل
بالا اول [illegible] الی آخره **اقول** [illegible] لا طائل [illegible]

گردانیده بود و بطلان همه تطویلش چون روز روشن بود و ملو داز الفاظ اجمال و ابهام مطالبش توان گشود و
آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما قیدهائیکه از طرف خود افزوده همه مخدوش و مردود
و با اینهمه شرایط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه مفقود که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و اعاده
آن دریمقام متضمن تطویل و تکرار **قوله** بیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل ست الخ **اقول**
لو فرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین تا استناد مستند صاحب رساله برای جواز این عمل مبنی بود همان
یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می شود کاش مدعیان ضلالت و ممانعت
این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل کیست و معنی دلیل چیست و لو سلمنا
که قواعد آورده شان تام باشند پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی بیش نیست و بر نگاه علمای محققین را
از مثبتین جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب رساله نیست پس مبطلین کجا باین مرتبه و اصل اند بالجمله
لغویت بیان پریشان صاحب رساله ظاهر و عیان ست **قوله** از انکار یک امر که مستحسن عند البعض
باشد جمیع هرگز انکار جمیع مستحسنات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشاء انتزاع این استلزام چیست
الی آخره **اقول** منشاء استلزام اینکه امور یکه بنام دلائل تطویل لاطائل بیش می آرند و آنرا قواعد شرعی
می پندارند در جمیع مستحسنات اجرای آن اجلی ست مثلا همین صاحب رساله که ترک آنحضرت صلی الله
تعالی علیه و آله وسلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر مسنون را موجب
تجدید و نسخ کتاب و سنت می پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل ست البته ضلالت جمیع مستحسنات
فقهای کرام از آن لازم ست بلکه کبرای طائفه اسماعیلیه التزام آنست که بهمین جهت امور منقوله از
صحابه کرام و مستحسنات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صاحبین
که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم ست نه توان شود که اول برای طرفین در هر دو جانب دلائل شرعیه موجود
و ثانیا حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا مفقود و بر خلاف انکار و هابیه که نوبت به تباین ملت
رسانیده اند و امور یکه تا بحد کراهت آنهم بدلائل قویه ثابت باتفاق محققین نیست با وجود اقرار
اختلاف حکم بشرک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند **قوله** در انکار استحسان علما و مشائخ
هرگز رفع امان از شرعیات نیست الخ **اقول** دریمقام همینقدر بس ست که بر تقدیر صحت بیان جناب رساله
ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

واشکار است پس بر روایات فساق ضالین چگونه اشل اعتماد و اعتبار است و این امر مستلزم لزوم ضلالت و فسق علماء دین نیز همین مستلوان صاحب رساله و اکابر سندش را از علماء متاخرین بلوث باین تهمت می آلایند بلکه به تقلید صحت مذهبش در عدالت صدر اول هم که بسیاری از امور زائده بر قدر مسنون و ماثور را باوجود ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل مستحبات و مندوبات ساخته اند خللی عظیم می اندازد **قوله** منامات معتمد علیها نیستند **الی قوله** ابلیس تلبیس دشمن قوی است **الی قوله** و همچنین هر چه از کشف و الهام معلوم شود ضرور نیست که صحیح باشد الی آخره **اقول** ذکر الهام و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام برای استیناس است نه بطور حجت قطعیه و هر چند ضرور نیست که هر چه از کشف و الهام و واقعات و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام معلوم شود علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب رساله و مستندین مستند ایشان اگر چه از آن مخالفت بحکم حضرت شارع نداشته باشد قبول باید کرد قاضی ثناء الله در سیف المسلول در بیان الهام فرموده که آنچه بدان بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق باید دانست و قبول باید کرد و آنچه شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچه شرع از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواهب آورده و کذلک یقال فی کلامه علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق وما خالفها فالخلل فی سمع الرائی الخ در ینمقام روایات چند از مستندین صاحب رساله آوردن ضرور است تا واضح گردد که ایشان هم ذکر منامات نموده اند و احتجاج و عمل بدان هم فرموده اند شاه ولی الله دهلوی در قرة العینین فی تفضیل الشیخین آورده وجه چهلم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام منام که استسقاء از عمر طلب کنند از حدیث مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمن عمر فجاء رجل الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله استسق لامتك فانهم قد هلکوا فاتاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام فقال ائت عمر فمره ان یستسقی للناس فانهم سیسقون وقل له علیك الکیس الکیس فاتی الرجل عمر فاخبره قال فبکی عمر وقال یا رب ما آلوا الا ما عجزت عنه رواه ابو عمرو فی الاستیعاب انتهی و نیز شاه صاحب موصوف در انتباه فرموده اخبرنی سیدی الوالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلتزم دوام الصیام ثم تردد فی ذلک

لاختلاف العلماء فيه فتوجه الى النبى صلى الله عليه وسلم فرآه فى النوم كانه اعطاه رغيفا
قال فقال ابوبكر الهدايا مشترك فقد منه اليه فاخذ منه كسرة ثم قال عمر رض الهدايا مشترك
فقدمه فاخذ منه كسرة ثم قال على رض الهدايا مشترك فقدمه اليه فاخذ منه كسرة ثم قال
عثمان رض الهدايا مشترك فقلت ان قسمتم الرغيف فاى شئ يبقى لهذا الفقير فامسك الى آخره
ونيز دران ست سالته صلى الله عليه وسلم سوالا روحانيا عن سر تفضيل الشيخين على على
رضى الله تعالى عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهم حكما واشجعهم جنانا والصوفية عن آخرهم
ينتسبون اليه ففاض على قلبى منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم
وجهين وجها ظاهرا ووجها باطنا فالوجه الظاهر الى اقامة العدل فى الناس وارشادهم
الى ظاهر الشريعة وهما بمنزلة الجوارح له فى ذلك والوجه الباطن الى مراتب الفناء والبقاء
وعلومه اللدنية كلها انما تنبع من الوجه الظاهر الخ وامثال اين حكايات در تاليفات شاه صاحب
بيش از بيش ست بخوف تطويل بهمين قدر اكتفا مى رود بالاتر از همه اينكه طحطاوى كه مستند طائفه است
نوشته ورد فى بعض الآثار النهى عن قص الاظفار يوم الاربعاء فانه يورث البرص وعن
ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص اظفاره يوم الاربعاء فتذكر ذلك فترك ثم رأى
ان قص الاظفار سنة حاضرة ولم يصح عنده النهى فقصها فلحقه اى اصابه البرص فرأى النبى
صلى الله عليه وسلم فى النوم فقال الم تسمع نهيى عن ذلك فقال يا رسول الله لم يصح عندى
ذلك فقال يكفيك ان تسمع ثم مسح صلى الله عليه وسلم بيده فزال البرص قال ابن الحاج
فجددت مع الله توبة انى لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا الخ
قوله مراد از حب كه مامور بهست عشق الى **قوله** آنكه مولويان را ادعاء محبت با جناب رسالت و اين عمل را
اظهار مودت قرار داده اند كذب صريح و بهتان عظيم ست الخ **اقول** قطع نظر از حال باكمال اين سادات
كسانيكه از لاحقين مجوز اين عمل و فاعل آن بوده اند مثل شيخ عبد الرحيم دهلوى و شيخ عبد الحق و شيخ
عبد الوهاب و شيخ ابن حجر مكى كه صاحب رساله در همين جواب باو شان استناد نموده و ديگر علماء اعلام
و اولياء كرام بودن ايشان از محبان درگاه جناب محبوب رب العالمين و محبوبان بارگاه حضرت
سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم مثل آفتاب نيمروز در تمام عالم جلوه افروز ست و طعن صيادقه

محبوب الفت حقیقیه با منتسبان مطلوب در ذوات بابرکات آنحضرت بوجه اکمل موجود بوده است
پس اگر کسی موجودیان محبان محبوبان بارگاه نبوی را دشمن رسول قرار دهد و یا در شان آنحضرات کلمهٔ شنیعه گروه
ضلالت پژوه در معرض بیان نهد مصداق اولئك هم شر البریة گرداند و اظهار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت را سطوت تسویلات ابلیس گوید و عیوب آنحضرات خواه مخواه جوید و در شانش
هر چه گفته آید کمتر اما بخدای منتقم حواله اش بهتر **قوله** بدعت را محبت دانستن و بحسن آن تفوه نمودن
هویدا باد که خوبی حسن حسین را دم الاخوین نامند الی آخره **اقول** اولا استحسان امور خیری که در مندوبات
شریعت مندرج اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
تا استاد صاحب رساله در اقوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعات حسنه
باتفاق جمله فرق اسلامیه از نقل صاحب تنبیه السفیه لائح است پس بجهت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلزوم حکم مبغوضیت پرداختن و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
ساختن صدها ائمه امت را از بندم تا صدر اول از زمرهٔ مبغضان و مبغوضان درگاه نبوی قرار دادن
و در تبرا بجور روافض کشادن است و ثانیا قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب بابیه اسماعیلیه
حضرت امیر المؤمنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
کی از تهمت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب رساله باظهار غایت در محبت بی ضرورت و حاجت
این کلمهٔ شنیعه بی ادبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در هیئت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یمانی و
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معهذا محققین در شروح صحاح
احادیث مثل عینی شرح صحیح بخاری و غیره روایت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
عنهما وسلام الله علی جدهما و علیهما استحباب جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالا در خرافات
صاحب رساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر معانی دلائل درین مقام جاری
توان گردید و از تصور احکام ضلالت التیام طائفه لیام که در هر مقام بر مستحسنات ائمه عظام ازان ها نام لازم
میگردانند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار بجهال سفاهت شعار است اعراض از بیانش و شنائع ناچار بهتر
توبه استغفار قدری از خرافاتش درینجا بیاد سپرده هم و ششه خرخوار یکناره اشعار می نهم پس حسب اقوالش بلفظ آن

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نموده و دین کامل کرده
و نعمت خود بر عباد خود بزبان رسول خود ختم کرده پس برین تقدیر اگر استلام رکن عراقی و شامی از سنن دین
یا عبادات و نوافل می بود البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود و چون شارع ازان بحث نکرده معلوم شد
که احداث آن زیادت بر نص است و زیادت بر نص نسخ است الی آخر الخرافات و نیز میتوان گفت که این فعل از
حضرت شارع ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعا انتهی و نیز میتوان گفت که اتباع همچنانکه در
فعل باید در ترک نیز شاید پس علی کونه فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش ازان سرور ماثور نباشد ترک آن در حقنا سنت
عین اتباع سنت و فعل آن موجب اخذه خدا و نیز میتوان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این فعل را
ترک فرموده و بعمل نیاورده پس دریجا چند احتمال است یا کعبه معظمه بر اساس کهن آن در زمان نبوت
اقتران موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بمشروعیت آن حاصل نبود یا اختصاص
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پنداشته
الی آخر الخرافات با جمله از هیچ دلایل که اسماعیلیه حکم ضلالت بر ائمه دین لازم میکنند از ایشان هیچ نیست(?)
که درین باره هم بجهت عمل بر متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بهشت لذا ائمه اطهار(?) الزام
تهمت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریحانتین رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه و علیهما
وسلم نموده خون هر دو سرداران جوانان اهل جنان را دم الاخوین نامند **قوله** در جای دیگر از همین
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجدد(?) شیبانی نوشته که کوزهای نخود(?) شربت پر کرده بر سر خود
نهادی و بر در خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران ایشان را خورانیدی و اگر شخصی را با سیدی دعوی
و خصومت شرعی بودی منت و شفاعت چنان کردی که سخن سید بالا آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد انتهی **اقول** حال دیانت اهلسنت دیدنی است
که عبارتی از کتابی ذکر میکنند و برای تغلیط عوام آنچه مخالف هوای خود می باشد از اول و درمیان و آخرش
تحریف و حذف میکنند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی هم نوشته
حالانکه عبارتش چنین است و وی بغایت محبت خاندان نبوت علیه التحیة موصوف بود بر طریقه خود
گویند که در عشره عاشورا و دوازده روز از اوایل ربیع الاول جامه نو و پاک نپوشیدی(?) و در [illegible]
این ایام جز بر خاک نخفتی و در مقابر سادات [illegible]

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم وبارواح خاندان مطهر توسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شدی
کوزهای آب از شربت پر کردی و بر سر خود نهادی و بدر خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران
ایشان را بخورانیدی و در آن ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله
و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوش او رسیدی حالت کردی و خون
از چشم باریدی و عواس صحابه و سایر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه با ایشان رسیده بود حتی الامکان
ترک ننمودی و سرود را بسیار دوست داشتی و طالب آن بودی و رقص و تواجد نکردی و مجلس نیز نکردی
و در عموم احوال جامه جنس کم که بغایت سفید نباشد پوشیدی و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر او بودی
و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت اما می گویند که یک دستار بزرگ اعلی
و یک پیراهن نفیس مهیا داشتی و برای نماز جمعه و اعیاد پوشیدی و اگر یکی از ابنای دنیا آمدی نیز پوشیدی
و شیروار در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهره ملوک آب شدی
و مریدان خود فرمودی که اهل دین را باهل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بینند و فقیران را و بعضی
مجانین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار سیر رفت چون مجاذیب را بدیدی اکثر
فرو آمدی و دست بسته ایستادی و هر چه ایشان فرمودندی آن کردی و اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی
یا سخن لایعنی کردی گفتی بابو خاموش باش و اگر کسی نام او بتعظیم گرفتی چنانچه رسم مریدان باشد چشم
پر آب کردی و گفتی احمد مفوی زیانکار و همچنین نقلست که خواجه حسین را قدس سره نیز خوش نیامدی که
کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را ننگ مکینه کسی را گویند که کمترین کسان باشد رحمة الله علیهم و اگر
کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام با دب نشستی
و تمام قصه را بار بشنودی و دست و پای او را بوسیدی و دامان و آستین او را بر روی خود فرو مالیدی
بر جایی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گرد آن جا را بر روی
و موی خود مالیده و اگر سنگ بودی آن سنگ را شستی و آن آب بخوردی و برتن و بر جامه چون گلاب
پاشیدی و اگر شخص با سیدی خصومت شرعی بودی بهیچ شفاعت چنان کردی که سخن سید بالا
آمدی و گفتی که با سادات بحکم شریعت نباید کرد با ایشان سخن [illegible] الی آخره حالا از صحابه
[illegible] کلام خود [illegible]

وتحریف چشم پوشیدن و اصل خیانت ست یا نه دیگر آنکه قطع نظر از آنکه وز اخبار الاخیار مناقب حضرت شیخ احمد عیبانی
ذکر فرموده است صاحب رساله خود او عار حضرت استناد خود بعلماء و مشائخ معتمدین امت نموده است برین تقدیر
تشنیعات و تعریضات او در حق مجوزین و عاملین مولد بهمه بر او شوند که حال مستندین و معتمدین او این
چنان ست فافهم ولا تکلم **قوله** نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق مکروه است الخ
اقول این ادعای ست مخالف تحقیق ائمه محققین و تصریح جمهور علماء دین اگر تحقیقات آنحضرات را درینجا
بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد ولهذا نظر بر اختصار چیزی از علماء مشهورین معتقدین صاحب رساله
وامثالش ذکر میکنم در در مختار گفته وفی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام
ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته ای ان کان ممن یستحق التعظیم وقال فی القنیة
قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیٔ تعظیما لا یکره اذا
کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة
القیام لمن قام له الخ در شرح منیه گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ
وهمچنان ست در قاضیخان و عالمگیری وغیره و در لمعات بعد ذکر اقوال گفته والصحیح ان احترام اهل الفضل
من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ واگر برینهم تسلی نیاید تا به بیند که قطب اسمعیلیه
و مظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم کسیکی نکری مگر عالم باعمل اور استاد و والدین کی یعنی قیام
و تعظیم جائز هی الخ **قوله** فقال لا تقوموا کما یقوم الاعاجم الخ **اقول** اولا ارباب تحقیق و بیان
احادیث شریفه بتطبیق فرموده و تصریح نموده اند که ازین احادیث نهی عام علی الاطلاق از قیام اکرام
ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب رساله را برآن اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی الله دهلوی در حجت
بالغه بعد ذکر ورود احادیث مختلفه نوشته وعندی لا اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
التی یدور علیها الامر والنهی مختلفة فان العجم کان من عادتهم ان یقوم الخدم بین ایدی
سادتهم وهو من افراطهم فی التعظیم حتی کاد یجانح الشرک فنهی عنه والی هذا
وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة والسلام کما یقوم الاعاجم الخ وثانیا صاحب رساله
که تحسین و تصحیح ائمه فن را بادنی کلام کسی معتبر نمی دارند پس احتجاج بآن حدیث جائز و صحیح نباشد
بر حاشیه نسخه [illegible] مطبوعه دهلی که باهتمام [illegible] اسمعیلیه مطبوع گردیده [illegible]

آوردہ قال الطبرانی هذا الحدیث ضعیف مضطرب السند فیه من لا یعرف **قوله** عن
انس لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانوا اذا راوہ لم یقوموا
لما یعلمون من کراهته الخ **اقول** اولاً کہ دریں روایت نفی قیام مقید بوقت رویت پس ثبت
ادعاء اطلاق نیست دوم این قضیه مهمله ست و مهمله در قوت جزئیه پس ادعاء کلیت و عموم از ان
کی ثابت خواهد بود از ہمیں است کہ حجۃ الاسلام ستنہ صاحب رسالہ گفتہ بل کان الصحابة
لا یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رض ولکن اذا
لم یثبت فیه نهی عام فلا نری به باسا فی البلاد التی جرت به العادة فیها باکرام
الداخل بالقیام الی اخرہ اما نفی کراہت پس در لمعات گفتہ وما جاء فی حدیث انس رض من
کراهته صلی الله علیه وسلم قیام الصحابة له فانما هی من جهة الاتحاد الموجب لرفع
التکلف لا للنهی عنه الی آخرہ **قوله** من گفتم کہ احادیث جواز قیام خود ثابت نیست الخ **اقول**
کسیکہ مطالعہ کتب ائمہ دین نمودہ است کذب این قول بروی اظهر من الشمس بودہ است دریجا عبارات
چند باید شنید قاضی عیاض علیه الرحمہ در شفا آوردہ وعن عمرو بن السائب ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان جالسا یوما فاقبل ابوہ من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه
فقعد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الآخر فجلست علیه ثم اقبل
اخوہ من الرضاعة فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسه بین یدیه
الحدیث علامہ خفاجی در شرح گفتہ وفیه دلیل علی انه یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم
خلافا لمن قال انه مکروہ الخ ونیز علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ وکان صلی الله علیه
وسلم یکرم من یدخل علیه بالقیام ویلاطفه الخ امام نووی در اذکار بعد بیان استحباب
قیام برای اکرام نوشتہ وعلی هذا الذی اخترناہ استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلك
جزءا وذکرت فیه الاحادیث والآثار واقوال السلف وافعالهم الدالة علی ما ذکرته الخ
حالا میگویم کہ ائمہ محققین مستندین صاحب رسالہ تصریح فرمودہ اند کہ احادیث در نهی صریح
قیام ثابت وصحیح نیست در لمعات فرمودہ قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من
اهل الفضل مستحب وقد جاءت فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شئ صریح الی آخرہ **قوله**

در عہد حیات و حضور آن علیہ السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست الخ **اقول** این ادعا
صحیح نیست اینکہ محققین قیام در عہد حیات و حضور آن سرور علیہ السلام ثابت فرمودہ اند علامہ
خفاجی در شرح شفا فرمودہ اما القیام للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی اللہ علیہ
وسلم اذا جاء قام لہ الصحابۃ الخ وحق ہمین ست کہ قیام در عہد و زمان نبوت اتفاقی بود اما
تکلف و اعتیاد بدان مروج نبود در لمعات گفتہ والحق ان القیام عند الدخول کان واقعا فی زمنہ
صلی اللہ علیہ وسلم والکراہۃ انما کانت للتکلف ولم یکن معتادا الی آخرہ **قولہ** تعظیم کسیکہ
مشاہدہ او دیوانگی محض ست الخ **اقول** ائمہ دین تصریح فرمودہ اند کہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہست در حالت حضور پرنور پس برای
ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم مشاہدہ را شرط تعظیم قرار دادن و تعظیم بی مشاہدہ را
دیوانگی گفتن نام نہادن الحاد محض ست امام ابو الفضل قاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا فرمودہ واعلم
ان حرمتہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد موتہ وتوقیرہ وتعظیمہ لازم کما کان حال حیاتہ
وذلک عند ذکرہ وذکر حدیثہ الی آخرہ ونیز در شفا فرمودہ قال مطرف کان اذا اتی الناس
مالکا خرجت الیہم الجاریۃ فتقول لہم یقول لکم الشیخ تریدون الحدیث او المسائل فان قالوا
المسائل خرج الیہم بسرعۃ وان قالوا الحدیث دخل مغتسلہ فاغتسل وتطیب ولبس ثیابا
جددا ولبس ساجہ وتعمم ووضع علی راسہ رداءہ وتلقی لہ منصۃ فیخرج الناس ویجلس
علیہا وعلیہ الخشوع ولا یزال یبخر بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الی آخرہ علامہ خفاجی در شرح فرمودہ فجعل مجلس حدیثہ کمجلسہ حیا الی آخرہ ونیز در شفا آوردہ
ولما کثر علی مالک الناس قیل لو جعلت مستملیا یسمعہم فقال قال اللہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا
لا ترفعوا اصواتکم الآیۃ وحرمتہ حیا ومیتا سواء الخ علامہ خفاجی در شرح فرمودہ فقاس منع
رفع الصوت فی مجلس قراءۃ الحدیث علی منعہ فی مجلسہ حال حیاتہ الخ ونیز در شفا آوردہ
قال ابو ابراہیم التجیبی واجب علی کل مومن متی ذکرہ او ذکر عندہ ان یخضع
ویخشع ویسکن من حرکتہ ویاخذ فی ہیبتہ واجلالہ بما کان یاخذ بہ نفسہ لو کان بین یدیہ
صلی اللہ علیہ وسلم الخ علامہ خفاجی در شرح گفتہ فیفرض ذلک ویلاحظہ ویتمثلہ فکانہ عندہ الخ

بالجملہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخیال و تصور حاضری خود و حضور وقت حکایت ذکر شریف
در مجلس مولد شریف بلی مشاہدہ دیوانگی گفتن و مشاہدہ را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت ست **قولہ** از خصائص
حضرت رسول و جناب بتول ست الی **قولہ** اظہار محبت نمودن بود الخ **اقول** او فای جزم تخصیص مستلزم نقل
از ائمہ دین و بی اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام ست و در
مظاہر حق بذیل این قیام آوردہ اور اسمین یہ تاویل کرنی کہ وہ قیام محبت و اقبال کا تہا نہ قیام تعظیم
و اجلال یہ خالی بعد سی نہین اور طیبی نے بہی محی السنہ سے نقل کیا ہی کہ اجماع کیا ہی جمہور علما نی ساتہہ
اس حدیث کی اوپر اکرام اہل فضل کی یعنی علما و صلحا کی اور امام محی الدین نووی نے کہا کہ یہ قیام اہل فضل کے
لیے بیچ وقت آنے کی مستحب ہی اور حدیثین اس باب مین وارد ہوئی ہین اور بیچ نہی اسکی کی صریحا کچہہ صحیح
نہین ہوا الخ **قولہ** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حمار بسبب مجروح بودن الخ **اقول** اگرچہ
بعض علما حمل حدیث برین احتمال بعید نمودہ اند اما مخالف جماہیر محققین و مخالف ظاہر احادیث ست کہ
برین تقدیر حکم بیک دو کس کفایت میفرمود کہ انزل سعدا حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوموا الی
سیدکم ازاینجاست کہ اجلہ محققین از فقہا و محدثین احتجاج باین حدیث برای استحباب و مشروعیت قیام
اکرام برای اہل فضل فرمودہ اند مانند امام نووی و امام بخاری و امام مسلم وغیرہم پس نزاع یک دو کس از علما
دران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ و حمل حدیث سعد علی انہ کان مریضا
و قدم راکبا فامرہم صلی اللہ علیہ وسلم بالقیام لیعینوہ فی النزول عن دابتہ خلاف الظاہر
الی آخرہ و در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در دہلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آوردہ فیہ
استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی الجمع احتج بہ الجماہیر لاکرام اہل الفضل
بالقیام اذا اقبلوا و اما القیام المنہی عنہ فانما ہو فیمن یقومون علیہ وہو جالس طول جلوسہ
[illegible] انتہی الخ و در حاشیہ نسخہ سنن ابو داود کہ باہتمام مولوی نوازش علی اسماعیلی مطبوع شدہ از
فتح الودود آوردہ قولہ قوموا الی سیدکم احتج بہ المصنف والبخاری و مسلم علی مشروعیۃ القیام
قال مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا و نازعہ فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج
الی آخرہ **قولہ** طرفہ تر ست جماعتی از مجوزین عمل مولد منع قائل اند الی **قولہ** این مقابلہ خانہ جنگی ست کہ کفی اللہ
المومنین القتال الخ **اقول** این ہم از اقتضاءات ست کہ از غیظ و غضب مغلوب شیطان گردید بارہا

بضلالت و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خدا تعالی خوف نمی آید و قطع نظر
از ان میگوییم که منع قیام از ائمه و علمای مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده ناحق روی کاغذ
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران رحمت که ابن حجر مکی در فتاوی و شیخ نور الدین
در حاشیه مواهب بدعت و لا اصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورست و ثانیا بر تقدیر صحت نقل
از قول ابن حجر مکی و شیخ نور الدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
لازم ست آیا نمی داند که اکثر جمهور ائمه دین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بوده اند
و بسیاری از امور را باوجود اطلاق بدعت برو صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ
لا اصل حسب قول علماء باایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان ست پس استدلال جمله مسائل
بآن محض باطل و خوانده کفی الله المومنین القتال درین مقام از حلیه علم دین عاطل ست از همچنان
که شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون قول صاحب سیرت شامیه را
تفسیر به بدعت حسنه مستحبه فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
از کلام علمای کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
علیه وسلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ
ابن حجر او غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس بانهم اذا اعطوا طیبا
او ریاحین او غیرها و شموه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه وسلم فهل لذلک اصل
وما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک ونحوه فلا اصل لها ومع ذلک
فلا کراهة فی ذلک عندنا اه ملخصا **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیفه فقه ثابت
خواهند کرد برین قیام خاص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهر است قوت و ضعف
و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقه و حدیث و السنه بهوا و نفس خود میدانند ورنه مستندات خود را کجا
[illegible] جائی در ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت غرض نفس خود [illegible]
جائز نبود و هرگاه که در ماسبق از محققین مشروعیت و ندب این فعل اکرام ثابت گردیده پس برای
بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه حاجت بحجت دیگرست هیچ مسلمانی
جواز تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بامور جائزه [illegible]

ایشان اطلاق ضلالت مبنی نموده آید باری چه میگوید در حق شاه ولی الله محدث دهلوی جد امجد و منتهی
السند مقتدای خود و استاد و والد و مرشد شان شاه عبد الرحیم صاحب و شیوخ سند این شاه ولی الله محدث
مثل صاحب حصن حصین و حافظ سخاوی و ابن حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیرهم این حضرات را موصوف
بصفات عالم دیندار میداند یا از متصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار **قوله** خاتمه و السنی
که نام سنی ست الخ **اقول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب رساله همان را گویند که کسب ظلما بر باد و ها
اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و باتباع و موافقت اهل اهواء فاسده سابقه پرداخته در حق
ائمه اهلسنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام فی نفس مرام حکم تحقیق و تحلیل و تحقیر بلکه
تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعا لائق اسماعیلیه می شاید در نفس الحقیقت این
ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال خود دانند اما معتزلیان خود را موحد و اهل حق چنانچه
و اهلسنت را بسبب اثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلماتیکه صاحب رساله متضمن مدح خود و طعن بر ائمه کرام
و مدح منقبت خود بار بار برای اظهار تجرد خویش در میان می نهد غیر از طول کلام خارج از مرام فائده
نمی دهد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست **قوله** سوم صاحب بهجت
که در عزیمت تحریر جواب این کتاب بشوند تقریظ [illegible] پس سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
اول آنکه آنچه درینجا ایراد یافته است موید است بنصوص کتاب و سنت و آثار اصحاب و علما و مشایخ معتمدین
است پس در حقیقت تردید و تنقیص متوجه بحال این حضرات باشد نه مولف که ناقل و مبلغ است پس الخ
اقول یکچشم بصیرتش بنور انصاف مکحل است نیک میداند که صاحب رساله برای مغالطه و میدان
کذب مرکب میدواند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که برخلاف جمهور مفسرین و شراح محدثین
محققین جا بجا قدم انداخته و در بعض مقامات گویا که بر تحقیق پرداخته و همچنان در آثار اصحاب
و علما و مشایخ خرافات خود خلط نموده و مقدمات [illegible] آمیخته پس دعوی اینکه آنچه ایراد
یافته است موید است بنصوص الخ قوله مبلغ و ناقل ست این ادعا کذب باطل است **قوله** دوم آنکه
برای حجت و برهان این رساله احتجاج باقوال و روایات اهل حق نماید هم استناد به تخریج علماء و مشایخ
فرمایند الخ **اقول** هرچند تجدید را قراری نیست که اهل کسی را وقت تقیه هم موافقت مذهب [illegible]
و وقتی دیگر نیاد بی اعتنا لغیت بهوای خود داخل اهل ضلالت می نمایند فقیر برای تکمیل الزام احتجاج

بهمان اهل حق اشتهار یافته‌اند که سخن بر صاحب رساله التزام کرده ام و اگر یک دو جا از دیگر علمای دین
آورده‌ام آنهم بعد از آن است که در دیگر رسائل این طایفه و کبرای شان استناد و ذکر آنها دیدم و نیز استناد
بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامهٔ امصار نزد علماء بدرجهٔ کثرت و اشتهار رسیده است نه از
رسائل مجهوله و غیر معتمده مانند رساله عصریه و نور الیقین و باران رحمت و غیرها که مایهٔ افتخار صاحب رساله
که تا حال وجود آنها در اختفا و استتار است فضلا عن الشهرة والاعتبار **قوله** چنانچه کنند که جواب
بعض مقدمات رساله نویسند و از پاسخ دیگر مطالب قطع نظر نمایند و الا این جواب ناقص شمرده شود
و قابل رد و طرد باشد الخ **اقول** اولا این کلامی است عجب خارج از قانون عقل و ادب ثانیا این
آرزوی صاحب رساله هم حق تعالی بر دست بندهٔ ضعیف بظهور رسانید که از جمیع مستدلات
و اقوال صاحب رساله که متعلق بحث و مقام و مدار اصل مرام بوده اند اجوبهٔ شافیه داده بطلان همه
خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ همگی رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ
مطالعه فرمایند الخ **اقول** بر این ایمای صاحب رساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه‌اش تا هم از حضرت
رب کریم دعای توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب بجواب کشودم
و هر مطلب را مستند به تحقیقات ائمه دین نمودم اگر صاحب رساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و دیده
تحقیق حق و انصاف آرد امید قوی است که بعد مطالعهٔ جواب از تضلیل مجوزین مولد و عاملین آن باز آید
و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره به سب و شتم پیش نیایند بلکه بهر
پاس ادب و حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند الخ **اقول** اگر صاحب رساله را حفظ مرتبت خود
محبوب بود و از اهل شیمهٔ کریمه بود ابا شرافت و کرامت چرا از دست داده و بچو اسافل در پی تحقیر و تجهیل
اکابر دین چرا افتاده و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چرا لب کشاد و اگر فی الواقع شبهه در کلام اکابر دین بخاطرش
خطور کرده بود چرا بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش بطلب تحقیق حق نمود و از طرف
خود کلف لسان در شان ائمهٔ دین نساختن ولی باگانه علم طعن و تجهیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ
مرتبت خود طلب نمودن برای تعظیم و تکریم خویش و طائفهٔ خویش فرمودن نهایت عجیب است و نهایت
غریب است و در جیب خویش بدشنام میان الاصحاب اما معهذا وقت مطالعهٔ این جواب خواهند دید که احقر العبید
هرگز مثل صاحب رساله ملتزم طعن و تشنیع نگردیده اگر جایی یک دو حرف بدگو بیت باشد از صاحب رساله

واحقر معذور ست کلوخ انداز را پاداش سنگ ست * و این مصرعه هم ... آخر امی بدعصا اینهم آمد و این هم ست
معروف و مشهور **قوله** یحیم انکه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت
فاجمعوا امرکم و شرکاءکم الخ **اقول** این آیات کریمه که در قول جناب حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام در مقابله کفار منکرین توحید و نبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد مگر آنکه
حسب عقیده طائفه اسماعیلیه درینجا هم اشعار ست باینکه علمای اعلام و اولیای کرام را که قائل استحسان
عمل مولد اند گویا شیوخ دین این طائفه باشند از اهل ضلالت می شمارد و خارج از مسلمین می انگارد و پس بطلان
این خیال از ما سبق روشن و فساد جمله او باشد در ما تقدم مبین و هانا اختم الکلام واسال الله تعالی
حسن الاختتام لی و لجمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم و صلی الله تعالی علی نبیه الکریم و حبیبه الرحیم
سیدنا و مولانا محمد صاحب الخلق العظیم و علی آله و اصحابه اولی القدر الفخیم و الفیض العمیم فقط

اتباع صاحب رساله برای افتخار و برتری مزیت اعتبار شش عبارات تقریظ شهادت حسن [illegible] سیرت
مولف و عنوان شباب و متانت تالیف و بکار بردن معجزه عیسوی درین باب چون مهر نیمروز از مشرق ...
طلوع نمودن آن کتاب الی غیر ذلک من المطالب التی تتحیر فی الالباب درج کرده اند ...
بخیال نیاورند که این کسان چه لیاقت دارند که به شهادت آنها نسبت تفضیل ...
و قطع نظر از حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما منجمله آنها حال آنکس که ...
درینجا قوم اول که شهادت نزیل ٹونک ثبت نموده و بلقب تاج الفقهاء والمحدثین ستوده حال ...
ایشان در رساله صیانة الناس باید دید و بقدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردید ...
بس ست که نزیل ٹونک بقاعده للاکثر حکم الکل بربنای حسابیات و مسائل فقهیه ...
مسائل موافق اهلسنت و در اقل موافق اهل هوا و بدعت باشد داخل اهلسنت پندارند ...
از رجوم الشیاطین نسبت نمودن آن بطرف شاه عبد العزیز صاحب ... که مذهب اهلسنت و جماعت
نهایت تنگ و باریک تر از موی ست هر که ادنی مخالفتی با سنت نماید از دائره این مذهب ...
صاحب رساله و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل ...
از این لفظ مخالف حدیث و اقوال ... جماعت فرموده نزیل ٹونک در صیانة الناس حسن ...

مذہب سواد اعظم قرار دادہ و ہمچنان عدم قابلیت کفر عفور اعتقاد مذہب سواد اعظم قرار دادہ چنانچہ باید غور فرماید کہ اطلاق سواد اعظم درینجا حسب تحقیق او خبر از علم و تحقیق نزیل ٹونک میدہد شہادت دیگر از شیخ عباس پسر شیخ احمد عرب شروانی نویسانیدہ اند و شیخ صاحب موصوف شروانی ہمراہ مہربانی تابش را فائق بر بسیاری ہمراہ لین قرار دادہ بتصریح و کنایہ تشنیع را از حد گذرانیدہ نوبت بالزام شرک و مگر ابحی مجوزین این عمل شریف رسانیدہ اند ہر چند از شیخ صاحب موصوف بنابر غلو مذہب تشیع و تعصب شیر رفض الزام ضلالت باہل سنت و اکابر اہل سنت عجیب و غریب اما از کسی کہ خود را خواہ مخواہ سنی گوید افتخار استشہاد شیخ و الاتبار نہایت عجیب طرفہ آنکہ از رسالہ کشف الالتباس عما وسوس بہ الخناس حال شیخ ابو الفضل عباس باید دید و بر نادانی حضرات اسماعیلیہ باید خندید و عبارۃ الکشف ہکذا اور جناب ابو الفضل کہ مصداق پڑھی نہ لکھی نام محمد فاضل ہیں اونکی کیا تعریف کیجئے کہ پیش ناظم ناثر و پیش ناثر ناظم و پیش ہر دو ہیچ و پیش ہیچ ہر دو تحریر کا یہ حال ہے کہ علم صرف و نحو جسپر فہم احادیث الٰہیہ ہدی ملتوی ہی اوس سی ادراک مدلول نصوص اور سیاق مطلوب ہی اوسکو علوم ناحق بین معدود فرماتی ہیں اور قضیہ کو برعکس شیرازی ہیں اور صحت عبارت کا یہ منوال ہی کہ ہر چند سالہا سال سی بلکہ بدو تمیز سی آج تک مشق انشا نگاری اور نظم و نثاری بنابر عبارسی روانی او انصاب شد یکے دو در سی اصلاح منظوم و منثور لیجاتی ہیں اب تک بلطفہ تعالیٰ سعید دستگاہ و منا اصل نہیں کہ منظوم و انشا ہی فارسی اغلاط و زلات سی مبرا علیکہ سکیں بموجب فارسی صحیح کا یہ حال ہی خود ہی رفیع کا کیا حال ہوگا اور ایسا فلا در جوان مرد صاحب تمیز اور نکتہ رس فصاحت جو نیز معاودہ حسب ہو بار و معاورہ استعمال کلمات طیبات کتاب احمد و سنت بیضا کو کیا سمجھی گا اور اوسکی کیا استدلال مع استنباط مسائل نہ بیکا شیخ کیا جانی تعین کا یسا والی آخرہ ملخصا بالالتزام و آنکہ کشف شبہات ناظر و التحقیق سید العلماء مفتی اللقبی محمد صدر الدین خان بہادر و جناب باہر عبارت مولوی سعید صاحب حسن صاحب قنوجی بوہن سلیم و قوت حافظہ الحمد سبب تحریر سا فتند و قلبہ نکتہ من سید العلما مفتی العلما مدینہ بہم از مجوزین عمل اند و درین مسئلہ فتوی نوشتہ اند کہ مطبوعہ مکتوبہ معروف و مشہور است در ہر دو بلفظ عمل مولد طعن و تشنیع نمودہ اند از ذکر نام سید سند العلما

	حاصل کلام اثبات نا حقی امری دیگر نیست فقط	
	بسم اللہ الرحمن الرحیم	

بسم الله الرحمن الرحیم

نام این رساله عین الیقین فی مبحث مولد اکمل النبیین ست

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر بزرگ را هم که ملحق بآخر است
مناسب دیدم **قوله** بعض مردم این زمان **الی قوله** چون کفار پیشین زمان حرف جهل و را از ترک شیده اند
و بغلط و حدیث ید الله علی الجماعة من شذ شذ فی النار و حدیث من فارق الجماعة [illegible] اند
الخ **اقول** عادت جهال ست کلام بی راه را اثبات و دعاوی خود بجوش و خروش می آیند و آنرا دلیل
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خود بدلش بروشن ترین وجه
از ان باثبات رساند بمقتضای آنکه دروغگویان را حافظه نمی باشد آن قول را از پایهٔ احتجاج
ساقط می سازند و سنگ بر شیشهٔ آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان بسب و شتم
یاد می نمایند و زبان را بناگفتنیهای لاینبغی مصداق این حال چشاید از مقال ابطال احتجاج و استدلال
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم ست مخفی مباد که مجیب قنوج
و دهلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نه بیختند و چه خونها که نه ریختند آخر به نهالکه شبها
بسر بردند و دود چراغها از غایت طیش و غضب بخوردند پس از رسالها که نگاشتند پرده از رخ کشید
رسالهٔ تفهیم در دهلی بطبع رسید در همان تفهیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیا علیهم السلام و اولیا
کرام با وجود اقرار اختلاف نوشته اند اتباع عامه فقها و جماعت المسلمین واجبست زیرا که امام احمد در مسند
خود از معاذ ابن جبل رض آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان
کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة وایاکم والشعاب علیکم بالجماعة والعامة ابن ماجه
در سنن خود از انس رض می آرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم
فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود در سنن خود از ابو ذر روایت میکند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارت ست آنکه معتبر
اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة

الی ان قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم ست الی آخره مقام حیرتست
که مجدد این تالیف تفهیم غلغله شادمانی از فرش تا عرش رسانیدند و در تشهیر آن قصوری نکردانیدند
با اینهمه بکلامی خوشی آغاز نمودند و یاوه بودند و نفهمیدند یا فهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند
و اینوقت قابل منسوخیت آن گردیدند بهر صورت این ترانه خارج از آهنگ که شنیده اند
طرف کبراء خود چه جواب اندیشیده اند اگر درین مقام تشنیعات شان قلب تمام بجاست و اگر که کفی الله
المومنین القتال در جوابش خواهم سرست و اگر این شعر بیادش هم نباشد [illegible] حیرتی دارم
ز دانشمند مجلس باز پرسش [illegible] فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند مطلبیست ساکنان قنوج و دهلی
که اعتراضات دوگانه بکلام خویش را متوجه استدلال احتجاج تفهیم المسائل گردانند بیجا ذکر مجوزین
مولد و قیام تمام کبرای خویش برکسی نشانند سپس چه جواب تا آنجانب تصور آید تصدیق آن [illegible]
هم لازم شمارند صاف و صحیح گویند که احتجاج مولفین تفهیم مقبول و صحیحست و صواب یا مردود و فضیح
و خراب حالا متوجه بیان بکلام باید گردید و جواب مفصل آن باید شنید **قوله** دال اینکه معنا
تحقق الاجماع الخ **اقول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شود مستلزم
آن نیست که معنی مختار و یک شرح محققین که آنهم موید بدیگر دلائل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید
از نقل عبارات تفهیم که بمعنی حدیث ظاهر گردید برای آنها وقت توضیح مرام و تکمیل الزام شنید دیگر هم
باید شنید قطب اسماعیل بر مظاهر حق در فائده حدیث اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ
فی النار نوشته یعنی جمهور اعتقاد او قول و فعل اکثر علمای بود و سکی پیروی کرد الی آخره **قوله**
و صراحة معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعا از انس رض روایت کرده ان امتی لن تجتمع
علی ضلالة فاذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد الاعظم چه تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم
انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند برینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امتست الخ
اقول دعوی صراحت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
امت بر ضلالت قرار دادن موجب تعجب است لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع است
بر روایت اختلاف صاحب رساله که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی لفظ
فاذا رأیتم اختلافا خیال ننموده **قوله** این ابو ذرکی سنت که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صحابه طرف شد الی قوله پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیث
که صحابی راوی او مخالفت او کند از پایهٔ اعتبار و احتجاج می افتد الخ **اقول** این روافض و خوارج و سائر
اهل ضلال که تمسک بیجا بروایات شاذه و اقوال نادره بر خلاف جمهور و مخالف مذهب مشهور نموده اند
اهلسنت و جماعت برای دفع اوهام جهال که در مقابله آنها تمسک و احتجاج بحدیث مذکور فرموده اند
بمخالفت شان بود حق و حدیث شریف صحیح بود ائمه امت را از پایهٔ اعتبار انداختن کمال ضلالت است
در تحفه اثنا عشریه در جواب کید بست و ششم فرموده اهلسنت در اصول خود قاعده قرار داده اند
که بسبب آن ازین غائله بفضل الهی امین اند بمقتضای اتبعوا السواد الاعظم و اتقی که مخالف
جمهور باشد ترک نموده اند الخ اما آنچه صاحب رساله از اصول ناقص فهمی خود نموده قطع نظر از مباحث
طویله این مسئله بتقلید خیال نیاورده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهوره اصول که
اعتبار شروط و قیود چند دران ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی حقیقی باشد دوم آنکه
این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سوم آنکه در وی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در وی
احتمالات چند باشد مخالفت راوی بسبب یک احتمال عمل را مستلزم آن نیست که عمل بر [illegible]
حدیث و احتجاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایهٔ اعتبار ساقط گردد در منار
آورده والمروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف بیقین سقط العمل به
وان کان قبل الروایة او لم یعرف تاریخه لم یکن جرحا و تعیین الراوی بعض محتملاته لا یمنع
العمل به للتاویل لا الحال الخ و چون در حدیث شریف احتمال است که مراد ازین خلفاء مقلدین باشند
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بود و بنا اجتهاد شان در کدام مسئله بر خلاف
اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و همچو مخالفت هرگز
مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و ازهمین مسئله
که قصص مخالفت حضرت ابوذر و حضرت ابن عباس جمهور صحابه بتطویل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی
قول جمهور صحابه را گذاشته تقلید قول حضرت ابوذر رض و حضرت ابن عباس درین اقوال نماید پس هرگز
او را راه او درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و منع
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث بسبب

اجتہاد خویش بر احتمال اول حمل نمودہ در بعض امور بطور ندرت مخالفت اکثر کردہ باشند لازم نیست
کہ حسب تحقیق دیگر محققین کہ بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشتہ اند
حمل نمودن و احتجاج از ان باطل باشد **قولہ** ارشاد کردند کہ آن جماعہ صحابہ است الخ **اقول** کسیکہ روایات
متعددہ حدیث اتباع جماعت علیکم و حدیث اتباع سواد اعظم مضمونت وقوع اختلاف میان امت
نمودہ است و شروح محققین ہم دیدہ است نیک میداند کہ مراد حصر و تخصیص صحابہ کرام نیست و قطع نظر از
برادر صاحب رسالہ اقرار نمودہ باینکہ مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمائے محققین
کلام سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشتہ و قدری با حقاہم می آید **قولہ** حق تعالی فرمودہ الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما ہم الی قولہ مخالف این آیات است حجت نمی تواند شد الخ **اقول** نافہمی خود
مطلب آیات کریمہ و احادیث شریفہ نفہمیدن و از وہم خود قائل بمخالفت یکی مر دیگری را گردیدن و برین
بنا حدیث شریف را از پایہ حجیت ساقط ساختن و بر ائمہ دین کہ احتجاج بآن نمودہ اند سہام ملام انداختن
شعبہ ایست از تحریف و الحاد بیشتر برادر و علماء صاحب تحفہ اثنا عشریہ در باب مکائد آوردہ کہ بعض از ایشان
گویند مذہب اثنا عشریہ حق است و مذہب اہل سنت باطل زیراکہ اثنا عشریہ در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل ماندہ اند و اہل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اہل حق فرماید وقلیل ما ہم و نیز فرماید وقلیل
من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام اللہ است و تغلیط اہل ایمان زیراکہ حق تعالی در حق اصحاب الیمین
این امت فرمودہ است ثلۃ من الاولین و ثلۃ من الآخرین و جائیکہ بقلت وصف کردہ است
کما قال ولا تجد اکثرہم شاکرین و فی الواقع شکر کہ صرف العبد جمیع ما انعم اللہ علیہ الی ما خلق لاجلہ است
مرتبہ ایست عزیز الوجود و اینجا بیان حقیت و بطلان مذاہب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین است و ہمچنین در آیہ وقلیل ما ہم بیان آنست کہ عامل بجمیع اعمال صالحہ کمیاب است الا الذین آمنوا
وعملوا الصالحات وقلیل ما ہم درین آیت ہم ذکر عقاید حقہ و غیر حقہ نیست و اگر قلت و ذلت موجب
حقیت شود باید کہ نواصب و خوارج و زیدیہ و افطحیہ و ناووسیہ احق و اولی باشند از اثنا عشریہ کہ
بسیار قلیل اند بلکہ حق تعالی در کتاب عزیز خود جا بجا ظہور و غلبہ و تسلط در شان اہل حق وعدہ میفرماید الی قولہ
و در احادیث جا بجا باتباع سواد اعظم امت و موافقت جماعت تاکید فرمودہ اند الی آخرہ **قولہ** اول
کسانیکہ جماعت بر ایشان صادق است صحابہ اند رضی اللہ عنہم و ایشان این قیام را جائز نمی انستند الخ

اقول برای حکم لزوم ضلالت برائمه امت و تحریم تکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
نسبت ناجائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام کذبی ست شنیع و اگر برای گلوی علما خود از جائز نه دانستن این
قیام جائز نه دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس اصحاب مراد گیرد پس اینهم افترای ست چه محدثین و محققین
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت نموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام
للعلماء والصلحاء فمستحب و كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الى آخره
و اگر ازین هم تنزل کند و مراد جائز نه دانستن اصحاب قیام وقت رویت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس رض پیش آرد پس اولاً میگوییم که از ان تخصیص مسئله جائز نه دانستن چگونه ثابت گردید و اگر بلفظ
کراهت آویزد پس از محققین گذشته که لیکن هذه الکراهة للتواضع پس ازین هم ناجائز دانستن به ثبوت
نرسید و ثانیاً آن عدم قیام وقت رویت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود
که قید وقت رویت و نیز علت آن که کراهت آن بوده درین مفقود بسا امور که در مواجهه شخصی در وقت
مشاهده و حضور او مکروه ست و در غیاب آن غیر مکروه از آنجمله ست مدح کسی که در حضور آن مکروه ست نه در غیاب
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواجهه شریف خود مکروه بداشتند و بعد آن
علما قائل استحباب آن هستند در مجمع البحار بذیل حدیث قیل انت سیدنا قال السید هو الله گفته
کانه کره ان یحمد فی وجهه و احب التواضع و در کتب سیر مانند شفا فصلی برای منع ست برای
بیان کراهت آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت **قوله** جماعت تو و مخالفت جماعت جائز ندارد
الی **قوله** ابن مسعود قرآن بدون معوذتین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار می کرد انتهی **اقول** فی نظر از انکه
کلامی ست عریض و طویل اما اختصار الطلبه انهم قال و قیل خارج از بحث گذاشته و مناقشه فی المثال
و در اصل بحث کلام میکنم و میگوییم که ما حصل استدلال مستدلین بایراد احادیث همین قدر ست که اگر
بعض علماء امت را جمهور مجتهدین و اکثر محققین خلاف واقع شود و مخالف احادیث شریفه متبع اکثر باید
گردید و قول نادر را مهجور باید فهمید اتباع مذهب محقق سواد اعظم صواب و بجا ست التزام اقوال
شاذه و روایات نادره خطا و ناروا ست پس از انچه صاحب رساله درین وجه و تنبیه ان در وجه دوم
بعض روایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آرد و از نافهمی آن
نازد و این تطویل لاطائل به تقدیر صحت روایات آورده بشر ابطال آن نمی سازد آری اگر کسی

دعوی میکند که اگر مجتهدی قول مخالف جمهور بظهور رسید البته در رد آن این تطویل فائده می بخشید
و چونکه مقصود همین قدر ست که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر اگر کسی بظهور آید
گو آن مجتهد دران خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول مجتهد
و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی شاید و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردید و از صاحب رساله
می پرسم که مثلا همین قول از حضرت ابن مسعود رض در مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن معوذتین برای الزام
نقل نموده اگر بفرض محال صحت و صدق این روایت از حضرت وی رضی الله تعالی عنه تسلیم نمائیم
آیا اتباع این قول شاذه و نادره درست و صحیح ست یا خطا و قبیح اگر قبیح می پندارد و همان قول بثبوت رسید که
متبع قول شاذه و نادر نباید گردید و مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
شاذه و نادره را درست می پندارد و قولش کذب جزء درست و در عقیده وی سراسر خطاء و قصور درینجا
برای روشن فرکیست از مستندین امثال صاحب رساله ضرورست شاه ولی الله دهلوی
در ازالة الخفا فرموده که بین قرأت والذکر والانثی شاذه ست در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
و ابی درداء رض صحیح شده و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین رض و ابن عباس رض و صحابه دیگر
مباحثه فرمودند و نتیجه بعض آیات و بعضی را بر یک نسخه اتفاق بر یک نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد
همین قاعده و نسخ انهم که قول جماعت صحیح بود و تنجیه ابن عباس رض من باب خطاء المعذور الی ان قال یا دربره وا
خوبی و در کتابی بطریق التعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطاء المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق
مثل فلق الصبح پیدا شد مجال اختلاف نماند بر کیف الحال یقینا و شذ الا اقتدا نیز درست اورا می باید
بنقل و ساند الی آخره و مخفی مباد که امام اسماعیل علیه الرحمه در رساله ایضاح اقرار کرده ست که اقتدا و صحابه
و تابعین در امور یکه از بعض ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیه نیست **قوله**
هیچکس بانکار نفس این مخالفت دم نزد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست الخ **اقول** این مجرد
ادعاست و ثانیا بتقدیر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتهاد مثل او انکار
سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتدا آن نزد این مجتهد صواب
و درست گردد لیسا اوقات صحابه کرام امری را ممنوع میفرمودند و بیان از احادیث آنحضرت صلی الله

علیہ وسلم استدلال می نمودند بعد از اجتہاد مجتہد دیگر سکوت می ورزیدند اگرچہ آنرا خطا می فہمیدند
در غنیۃ المستملی در بیان کراہت صلوۃ جنازہ در مسجد جماعت بعد از آنکہ این مطلب از حدیث
حضرت ابوہریرہ رض کہ در سنن ابو داؤد و ابن ماجہ ست اثبات کردہ و از حدیث حضرت صدیقہ رض
کہ در صحیح مسلم ست جواب دادہ می نویسد وما قیل لو کان عند ابی ہریرۃ ہذا الخبر لرواہ
ولم یسکت مدفوع بان غایۃ ما فی سکوتہ مع علمہ کونہ ممنوع الاجتہاد والانکار
الذی لا یجوز السکوت علیہ ہو ما یکون معصیۃ وما ادی الیہ رأی المجتہد لا یکون
معصیۃ فی حقہ فلا یجب الانکار بسببہ بالجملہ کسیکہ از راہ خطاء اجتہادی راہ خلاف رفتہ گو
معذور ست اما دیگران اتباع مذہب محقق جمہور ائمہ دین ضرور ست دیدہ و دانستہ اقوال شاذہ
و نادرہ را اختیار ساختن و مذہب سواد اعظم را پس پشت انداختن البتہ بمخالفت احادیث صحیحہ
پرداختن ست **قولہ** مراد از جماعت اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت بمعنی اکثر گفتن
خلاف لغت و شرع و جماعت ست الخ **اقول** بطلان این دعاوی از سابق بتحقیق محققین بتصریح
اکابر این طائفہ ظاہر گردید **قولہ** اما شرع پس حدیث مرفوع ست اثنان فما فوقہما جماعۃ انتہی
اقول درین حدیث کہ اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوق آن آمدہ مستلزم آن نیست کہ ہر جا کہ در شرع
لفظ جماعت آید مراد از ان ہمین باشد تا کہ برین بنا بر ائمہ محققین کہ ازین لفظ درین احادیث اکثر
علماء دین و جمہور محققین مراد گرفتہ اند تہمت مخالفت شرع شریف نہادہ آید
واگر نزد صاحب رسالہ معنی شرعی و مراد از جماعت منحصر درہمین ست پس برین تقدیر سائل این
کہ حمل بر اجماع صحیح است کردہ بود و بطلان آن رد نمود کہ اثنان و ما فوق آن معنی شرعی این لفظ
گردید حالا باید فہمید کہ مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء کرام ہمان حالت مسافرت ست
و نزد بعض مقصود حکم اقتدار در جماعت نماز ست و نزد بعض محمول بر مواریث ست نہ آنکہ بیان معنی
لفظ جماعت و شمار دو آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرمودہ والحدیث
محمول علی المواریث او علی سنیۃ تقدم الامام فانہ اذا کان المقتدی واحدا یقوم خلف
الامام واذا کان اثنین فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفقۃ بعد قوۃ الاسلام
فانہ لما کان الاسلام ضعیفا نہی النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن ان یسافر واحد او اثنان

لقوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلثة رکب فلما ظهر قوة الاسلام
رخص فی سفر الاثنین الخ قوله اقول جماعت پس محی السنه در شرح السنه گفته الجماعة عند اهل العلم
اهل الفقه الی آخره اقول این قول خالف آن ائمه دین نیست چرا که مراد ایشان هم باتباع اکثر اتباع
اکثر و جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهال و عوام پس ایراد این عبارات برای ابطال آن استدلال وهم
باطل است و خیال خام قوله ثابت است که در آخر زمان اهل حق و ارباب تقوی کمتر خواهند بود و اهل باطل و
ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند الخ اقول در احادیثیکه مثبت ترجیح
اتباع سواد اعظم اند و علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع بدعات و اعمال
و عقاید باطله و ظهور فسق و کفر خواهد شد یا آنکه در ممنوعات منصوصه اتفاقیه امور فسقیه و کفریه هم در هر قرن
اتباع اکثر موجودین آنوقت باید نمود تا که حکم بمعارضه نموده گفته شود که احادیث مذکوره قابل حجت نیستند
افسوس که صاحب رساله نه معانی احادیث می فهمد و نه معنی معارضه میداند و مرکب در میدان تجهیل و تضلیل
ایمه دین میدواند قوله شما چه قسم جمیع علمای روی زمین را باوجود انتشار ایشان در انگشت آورده
و معلوم گردید که مثبتان قیام اکثر اند از منکران الخ اقول امریکه از صدها سال متوارث میان اهل اسلام
محبین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدده جماعت علمای مشهورین معتمدین
مشهوره مستند استحسان و جواز آن تحقیق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفین باوجود جهد و جهد تمام
در زمره منکرین بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غیر معروفه پیش کردن نتوانستند کسانیکه کثرت علمای
مشهورین مجوزین و قلت مبطلین و منکرین و آنهم از مجهولین می بینند بریشان بموجب اقرار کبرای صاحب رساله
از جامعین تفهیم و غیره البته اتباع علمای مثبتین که بنسبت منکرین مذکورین اکثر اند ضرور است و در انگشت آوردن
جمیع علمای روی زمین بمعنی بمجرد احتمال این امر که شاید منکرین اکثر باشند و قول ایشان ظاهر نگردیده باشد خللی
نمی اندازد و ثانیا می گوییم که چون از رساله برادر خود این سرگ ظاهر است که علمای این رسائل قائل تقسیم بدعت هم
استحسان بدعات حسنه بوده اند پس این اقرار شان ایشان را با مثبتین قیام یکجا ثابت کرده و ثالثا می گوییم
که حاجت بشمار جمیع علمای نیست بر این بنا استدلال بر احادیث باطل نمی گردد و طائفه اسماعیلیه که
برای اثبات دعاوی خود با دعاء اتباع و اتفاق زبان خود را بکذب صریح آلوده اند اکثر ایشان را و تقلید
رساله را واجب بود که اولا این استفسار از طائفه خود می نمودند که صاحب رساله جواب اثبات دعوی اتفاق

واجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در ان ابواب اتفاق واجماع جمیع علمای
مشارق ومغارب از متقدمین ومتاخرین از روی کمال علم بیقین معلوم گردیده که صاحب رساله
درین باب برخلاف جمهور ائمه دین راهی بیهوده حالا درین مقام اقوال چند از کبرای طائفه نشان میدهم
وشمار کنانیدن جمیع علمای مشارق ومغارب از ینها می خواهم پس منجمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل
درمسئله انکار سماع اموات دعوی اجماع امت نموده اند ومنجمله آن اینکه نذیل ٹونکی در وسوسة الخناس گفته
توبه دور کن بالاتفاق ہیں ایک ندامت فعل ماضی په دوسرے عزم عدم فکر اپنے پر استقبال میں الخ ومنجمله آن
اینکه در همان رساله در بیان داخل بودن وصف بعثت لتبلیغ ما اوحی الیه در معنی نبی گفته سب علما کا مفهوم
اور تعریف میں بیچ داخل کیا ہی الخ ومنجمله آن اینکه محمد شریف اسماعیلیه در مصباح الضحی گفته سعا یقه وا
غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بهی مکروه ہی الخ واگر صاحب رساله واتباع او گویند که اینها مثال
اینها که دعاوی اتفاق واجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله بسبب
بودن اشاره باسباب دعوی اتفاق احادیث وآثار متواتره واجماع ائمه اربعه وجمیع فقهاء ومحدثین
نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر در کدام عالم واز وقت در کدام عالم بوده حالا مکاتیب شیخ محمد باید دید
واز اتباع صاحب رساله آنچه پرسیدنی است باید پرسید قوله عمل بحدیث شمارا که مقلد محض اید بربنای مشتبا
جائز نیست که میگویید این امر خاص برای مجتهد واجبست و برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیث رفع
الیدین فی غیر التحریمه امثال اینها عرض کنیم الخ **اقول** در هر قول زیاده تر نافهمی خود نما میکنید اعتقاد
نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر است که مقلدان را ترک مذهب صریح مجتهد خود صرف بنابر شنیدن
لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معنای حدیث وتدقیق وتطبیق احکام آن
وتمیز ناسخ از منسوخ وقوی از ضعیف ودیگر ضروریات مجتهد که ذکر آن حکم فرموده است از مقلدین بدبحث
بخوبی زیاده تر بوده و بر مقلد آنچه واجب بود بموجب فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ادا نمود
واین امر اگرچه اسماعیلیه وهابیه برای تکفیر امت محمدیه بکفر وشرک قرار میدهند اما مستندین صاحب رساله
تصریح آن نموده اند از آنجمله شیخ محمد که برادر صاحب رساله حسب زعم خود تنها قول همین یک شیخ را بر تحقیقات
جماعه کثیر از ائمه دین که تا هزار سال گذشته اند ترجیح میدهند در مکاتیب خود بعد نقل عبارات فتاوی بزازیه
وغیره میفرمایند که مقلدان را نمی رسد که مقتضای احادیث عمل نموده حرکت در اشاره نمایند و[illegible]

چندین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیدند الی آخره و کفی به حجة علی صاحب الرساله پس
این امر لازم نیست که نزد این علما فهم حکم امری که مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بدان و احتجاج
بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتجاج با حادیث و عمل بدان عموما برای علمای مقلدین
تحریر نموده باشد تا از ان قول جمیع علمای مجوزین قیام و مستدلین با حادیث شریفه الزام صاحب رساله تمام نیست
اما مثالیکه ذکر کرده پیش شاه و آنهم همان نافهمی ست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود
از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن با حادیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران
مروی باشد نموده بنابر آن علما مقلدین را در فهم امریکه اباحت و ممانعتش از مجتهد مروی نیست الخ
احادیث که ائمه دین بدان احادیث استدلالات نموده باشند هیچ الزام دادن ناشی ست از ندیدن کلام
امر [illegible] حدیث مخالف ایشان ست الخ اقول این خطای فاحش کرده اند
[illegible] منکرین که دیده و دانسته قول مشهور جمهور را ترک نموده
به [illegible] مسئله اختیار اقوال شاذه و دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت و خروج از سواد اعظم
نمی [illegible] حکم [illegible] بودن این احادیث شریفه مخالف ائمه اربعه محل کلام ست و از آنچه صاحب رساله
تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولا که صاحب رساله در امثله تخلیط و افراط و تفریط نموده در بعض
امور اختلافیه که هر یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب رساله چه قسم تهییج علما را حسب قول خویش
در انگشت آورده و ثانیا از کجا ثابت ست که ائمه مجتهدین بعد در انگشت آوردن مخالفان و علم بمخالفت
اکثر و جمهور و اطلاع بران اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم
کرده شود تا هم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مضر نمی
رسانند مثلا ایجاب وتر که گویند مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چونکه حضرت امام اعظم از صریح
تاکید فعلی و تاکید قولی آنحضرت صلی الله علیه وسلم حسب اجتهاد خویش وجوب فهمیده اند البته هرگز
نمی توان گفت که مذهب امام اعظم مخالف این احادیث شریفه ست بلکه مجتهد را بعد قائم گردیدن دلائل
[illegible] حسب اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران بوی در هیچ صورت خاصه کجا واجب ست
[illegible] در جواب گفته قلنا الموافقة لیست شرطا فی المسألة الاجتهادیة الی آخره و قوله
[illegible] الاقوال [illegible] ست [illegible] باتفاق اکثر [illegible] شده خلاف [illegible] ست الخ اقول

البتہ اجماعیکہ مصطلح اہل اصول ست صرف باتفاق اکثر بر قول مشہور منعقد نمی شود اما بوجوب احادیث
شریفہ قول و حکم باتباع سواد اعظم و جمہور ائمہ دین چہ منافات از وجوہ می حقیقت دارد اینک محققین
حنفیہ حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علما فرمودہ اند چنانچہ از مستند صاحب رسالہ سابقاً منقول گردید
قولہ باقی ماند تحقیق دلائل نفس مولود الخ **اقول** بر اقوال ائمہ دین و علما محققین شبہات فاسدہ
و اوہام کاسدہ از نافہمی پیش نہادن و آنرا بطور تجربہ تحقیق خود قرار دادن اگرچہ پیش عوام کالانعام
موجب افتخار ست اما فی الحقیقت موجب رسوائی پیش اہل عقل و اعتبار ست و یکی از مکاید کہ درینجا بکار
بردہ آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام راکہ در کتب دینیہ معتمدہ مشہورہ موجود اند اول تا آخر آن برای تغلیط
ساختہ و بجہت پردہ داری نام آن کرام بر زبان نیاوردہ صرف بذکر منقول بودنش در رسالہ تحقیق الحقائق
معقول و منقول کشاف دقائق فروع و اصول زبدۃ علماء الزمان قدوۃ اصفیاء دوران سیف اللہ
المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الحنفی القادری البدایونی دامت برکاتہم پرداختہ تا در ابطال
تحقیقات ائمہ اسلام بتصریح اسمای کرام موجب وحشت احدی نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار شود
ہر چند دفع جملہ اوہام و رفع کل شبہات ناتمام از رد رسالہ کلان برادر خورد این بزرگ واضح ست و عیان
اما درینجا ہم چیدہ چیدہ چیزے بقلم رسیدہ و باقی دران باید دید **قولہ** این مصادرہ علی المطلوب ست الی
بدعت رافع سنت ست الخ **اقول** بر اہل علم مخفی نخواہد بود کہ فقرہ لو لم یکن فی ذلک الا ارغام الشیطان
الخ در سبیل الہدی و الرشاد و غیرہ کتب مشہورہ دینیہ موجود ست پس قطع نظر ازینکہ مسئلہ محققہ ائمہ اسلام
نزد صاحب رسالہ محل کلام و خدشات ست اما ہیچ طعن و ملام باوجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیا و اطاعت
بدعت بودہ چیکہ رافع سنت ست برین عمل کہ ائمہ دین مستحسن آن فرمودہ اند محض بیجا ست و ایراد احادیث
بی فہم معنی کمال نازیبا ازانجا کہ این حدیث در ما سبق طی گردیدہ اینجا بریک سند از کبراء طائفہ اکتفا ورزیدہ
قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو کہ مزاحم سنت کے ہو الی آخرہ و در شرح حدیث ما ابتدع قوم نوشتہ
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین اپنی کی یعنی بدعت کہ مزاحم سنت کے ہو الخ و در شرح حدیث من
احدث فی امرنا ما لیس منہ نوشتہ اور لفظ ما لیس منہ اشارہ ہے اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ
مخالف کتاب و سنت کے ہو برا نہیں ہے الی آخرہ **قولہ** این عجب قیاسی ست بلی سر و بن چہ مشابہت بود

روز ولادت آنجناب را حاصل نشده الخ **اقول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبد الرحمن کتانی بسند
آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم باسعادت است و امام مذکور درین ضمن
تقلیل عذاب جهنم بر کسیکه فرح بولادت شریف نموده بود مذکور فرموده و بدین تقریب بلفظ مشابهت یوم جمعه مذکور
گردید پس صاحب رساله که کلام امام ممدوح هرچند درویش آمد بی فهم بقلم رسانید اولا کلام او بر امام وارد نیست
و ثانیا مشتمل است بر لغویات بسیار از انجمله آنکه گفته مشابهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده الخ
حالانکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل تخفیف
عذاب بر کسیکه فرح ولادت نموده بود وارد است و از انجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب
همان روز خاص گمان می برند الخ این افترا است بر امام مذکور و دیگر اهل دین که آنحضرات هرگز نظیر یوم
ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قائل شرف
و معتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
فرموده اند و استحباب اعادهٔ شکر نعمت در مثل آن یوم از ان استخراج نموده اند اعتراض بر ائمه امت گویا که
درحقیقت از نافهمی اعتراض بر احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم است کما سبق
تقریره فافهم و لا تعجل اما آنچه بعض سفها مضمون احادیث شریفه را که ائمه دین تصریح آن فرموده اند مخالف
عقل از شوائب هم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان دارد ورنه بسبب ظهور کدامی نعمتی در روزی
متبرک دانستن نظائر آن روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظائر آن روز را آن روز خاص بعینه دانستن
مثلا در روزی که شخصی پیدا شده باشد در ان روز معین هر سال ولادت آن گمان بردن که بعض علما
همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البته از بدیهیات است کجا واحد دانستن نظائر متعدده
و کجا مجرد بقاء برکت و شرف در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گو باین معنی هم بعض از
علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشند که این بحث لفظی است و لا مشاحة فی الاصطلاح امام قسطلانی
در مواهب لدنیه فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
والاحد و ذلك لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام و بدء الخلق والتکوین
یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترك الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی
وقالت النصاری مبدأ الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان

فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال
والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه الخ
از انجمله اینکه بعد از انکه بر ائمه دین بجهت متبرک دانستن نظائر ایام مخصوصه واثبات شرف وکرامت
واستحباب عادهٔ شکر نعمت طعنی قبیح متضمن پیروی هنود وخارجیان ونصاری نموده نموده میگوید که
مشابهت اینها باتفاق ممنوع ست چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه عاشورا بسبب مخالفت
ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت ومشابهت هم
نفهمیده حالا بفهمد که چون در خصوص صوم عاشورا مشابهتی پیدا می شد برای رفع آن نسخ
خصوص انفراد صوم همان یوم وشرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده واز بین قدر
تغییر مشابهت بزوال رسید پس متبرک دانستن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم
وقبول اثبات شرف وکرامت آن واستحباب عادهٔ شکر آن نعمت را مشابه اعیاد هنود ونصاری وخوارج
قرار دادن نهایت الزام تشنیعی ممنوع بر ائمه دین نهادن حماقت وسفاهت است اکنون میگوئیم که چون
حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود ورفع مشابهت ایشان افراد صوم عاشورا منسوخ
شده شرعیت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردید واز همین قدر تغییر حکم مشابهت بزوال
پس اگر فرضا کسی بنیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام
بهر اظهار شرف آن یوم ونعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری در روزی دیگر قبل ازان هم کند پس اگرچه
آنجا انکه اصل شرعیت استحباب عادهٔ شکر نعمت ولادت جناب سرور ما علیه الصلوة والسلام
در شرع شریف موجود ست که بنابر انجهت ائمه دین قائل استحسان این بوده اند وانچنین اصلی برای
شرعیت استحباب عادهٔ شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرع شریف ما مفقود ست ونیز ائمه دین
تصریح استحسان آن نفرموده اند وهذا هو الفرق القاطع اما مجتهد ازین صورت هم بران کس الزام
تشبیه نتوان داد ولب باین کلمات نباید کشاد ورنه باوجود اینقدر تغیر که در صوم عاشورا بظهور
آمده است قرار دادن آنچه قرار ازان مقصود بوده خواهد شد قوله [illegible] فرنگ کردن وایشان را
خدا [illegible] ولی نعمت وحضور اقدس [illegible] بود واشال آن نوشتن [illegible] دعوی
محبت خدا ورسول کردن چیزیست که از غیر ایشان نیاید الخ اقول [illegible] اقوال ائمه دین

این خرافات شنیدن و ملام پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن ست که نزد هیچ ذی عقل مضرتی بمسئلهٔ تحقیقه آنحضرات نمی رساند بلکه طعن کننده را رسوای دارین میگرداند و ثانیاً اسکه احوال کبرای اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة والانجیل علی ملة الاسلام و صاحب ابداء المسلمین و غیرها دیده و شنیده ست چه گوییم و چه نویسیم که در جواب تشنیعات صاحب رساله چه بر زبان می آید اما حقیر چنین امور خارج از مبحث را محض فضول می شمارد **قوله** درین دلیل چند سخن ست یکی آنکه دعوی احسان الی الفقراء بودنش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سیئه بودنش ثابت میکند بلکه احسان ست الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبرای صاحب رساله هم مستند مقبول ست بدین عبارت منقول ست قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمان بن اسماعیل المعروف بابی شامة فی کتابه الباعث علی انکار البدع والحوادث قال الربیع قال الشافعی رح المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضلالة والثانی ما احدث من الخیر لا خلاف لاحد من هذه فهی محدثة غیر مذمومة قال عمر رض نعمت البدعة هذه یعنی انها محدثة واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی ندبها وجواز فعلها والاستحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها وهی کل مبتدع موافق لقواعد الشریعة غیر مخالف شیء منها ولا یلزم فی فعله محذور شرعی فی ذلک نحو بناء المدارس والربط والمنائر و غیر ذلک من انواع البر التی لم تعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاءت الشریعة و من احسن ما ابتدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدینة اربل کل عام فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار السرور فان ذلک مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بمحبة النبی صلی الله علیه وسلم و تعظیمه وجلاله فی قلب فاعله و شکر الله علی ما من به من ایجاد رسوله الذی لک ارسله رحمة للعالمین صلی الله علیه وسلم الی آخره پس مسئله اولی فهمیده را و میداند که بدین بیان این امام که نزد صاحب سیرت شامی معتبر از علمای دین پسندیده و معروف ست ایراد مصادره علی المطلوب فاسد و مصوب ست چه امام مذکور بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه نبودنش مصرح بر فعل معنی بدعت حسنه اتفاق و بر ترتیب ثواب چنان آن نموده ست و ایضاح این عمل بمعنی بدعت حسنه و عدم

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول باشند کما آنحضرت هم در خلوت و هم در مجالس وعظ
پس در عمل مولد هیچگونه اشعار بکامل عیار نبودن آنحضرت در محبت می توانند بود آری اگر صاحب رساله
از جائی ثابت میکرد که آنحضرت با وجود یکه در دیگر اوقات و شهور بذکر آنحضرت اهتمام می نمودند
در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گو تا هم محل کلام می بود می توان نمود در ینجا
این همه ساده لوحان مطرود و مردود اند اما دیگر عوارض قیود متعارفه حادثه پس هرگز هیچگونه با وجود تحقق
عدم فعل آنحضرت هم دلالت و اشعار برین امر نمی توان ساخت **قوله** لانسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روزه عاشورا بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند و حاشا که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم چون یهود
سرشار با وجود این چنین وهم فاسد که کودکان بازی کوش را هم خنده آید به پسندد گو ساده مردمی
از بلهای جنت و اهم کند کلمه انا الحق بموسی منکر بران هرگز دلالت ندارد الی آخره **اقول** دلیل
صوم عاشورا در کتاب شیر شاه از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول ست و اعتراض
این فهم مجهول بران بحث نامعقول ست اول باید فهمید که سوای حافظ عسقلانی دیگر ائمه دین هم تصریح
فرموده اند که بعد ازانکه یهود تعظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنجناب
دران عرض نمودند اراده شکر آن نعمت که بموسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمانه
سابق عطا فرموده بود ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت موافقت حضرت موسی
علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت اهلیت خود بحضرت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند
و مقصود ازان موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعاده شکر آن نعمت سابقه بود از منه لاحقه
پس تحقیقات ائمه دین که صریح از مضامین احادیث صحیحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
ثابت میشود از این سخریه و استهزا ساختن و آن ائمه دین را ابله و احمق قرار دادن کمال حماقت است
اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین وهم فاسد کو دکان بازی
کوش را هم بر وی خنده آید حقیقت این ست که بجز ملا حد و بی دینی کیست که با این چنین طعن و تمسخر و تخفیف
در شان ائمه شرع شریف زبان خود بیالاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وقال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما صامه شکرا لله عز وجل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی

على الاختيار دون الفرض قلت وفيه بحث لان لقائل ان يقول لا نسلم ان ذلك على الاختيار
دون الفرض لانه عليه السلام امر بصومه والامر المجرد عن القرائن يدل على الوجوب وكونه
صامه شكرا لله عز وجل لا ينافي كونه للوجوب كما في بحر الرائق فان اصلها الشكر مع انها
واجبة الخ امام قسطلانی در مواهب بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض آورده ویدل على ان الباعث
على صيامه موافقتهم على السبب وهو شكر الله تعالى على نجاة موسى عليه السلام الخ طرفه آنکه
خود ورد لیلی و یم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت
یهود پس از نفس کلامش این قول او باطل ست و مردود **قوله** آنرا دو وجه دیگر ست که در دو حدیث صحیح
وارد شده الی آخره **اقول** بودن دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم
آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر باقرار آنکه دین ثابت وصریح باشد باطل و فاسد
قرار داده آید غایة الامر آنکه در وجوه ثلثه توفیق وتطبیق نموده شود پس در یک حدیث که روزه داشتن
یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام و موافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر و بیان
نمودن احقیت خود با دای شکر نجات بجهت متابعت و موافقت حضرت موسی علیه السلام که در مثل آن روز
نموده بودند وارد گردیده و در حدیث دیگر قرار دادن یهود عاشورا را روز عید و لهو و لعب نمودن ایشان
در آن روز و برای قصد مخالفت ایشان مشروع گردیدن صوم که مذکور ست آن یهود غیر این یهود باشند
و در تعیین صوم موافقت یک قوم و مخالفت یک قوم مقصود ست پس استدلال صاحب رساله بنفی حکم یک
حدیث برای ابطال مضمون صریح دیگر حدیث صحیح باطل و مردود ست در مجمع البحار آورده فان قيل
اتخاذهم عيدا ينافي صومهم وايضا فصوموا مشعر بان الصوم كان لمخالفتهم قلت لعل عيدهم
كان جائز الصوم وهؤلاء اليهود غير يهود المدينة فوافق المدنيين وخالف غيرهم الخ علامه
عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قيل ما وجه التوفيق بين قوله عيدا وبين ما تقدم ان اليهود
تصوم عاشورا ويوم العيد يوم الافطار واجيب بانه لا يلزم من كونه عيدا الافطار لاحتمال
ان صوم العيد جائز عندهم او هؤلاء اليهود غير يهود المدينة فوافق المدنيين حيث ظهر
انه الحق وخالف غيرهم لخلافه الخ معلوم نیست که هرگاه نزد صاحب رساله صرف همین دو وجه در صوم
عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود

باستثناء صاحب تحفه ذکر نمود و هرگاه که نوشته خودش یاد نمی ماند نوشته برادر خورد کجا یاد خواهد بود

قوله ثانیا صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق الخ **اقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
عاشورا که مستفاد ازین کلام ودرین مقام نسخ نفس این صوم ست که شامل ست منسوخیت فضیلت
واستحباب و تطوعیت و مسنونیت را و متضمن ست اظهار ممنوعیت را باطل محض ست علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف آورده اتفق العلماء علی ان صوم یوم عاشوراء الیوم سنة ولیس بواجب
واختلفوا فی حکمه اول الاسلام فقال ابو حنیفة رح کان واجبا واختلف قول الشافعی علی
وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع ولم یکن واجبا قط فی هذه الامة ولکنه
کان تاکد الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحبا دون ذلک الاستحباب والثانی کان
واجبا قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضا وهو باق علی فرضیته لم ینسخ قال
وانقرض القائلون بهذا وحصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه
صحیح بخاری مطبوعه دهلی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۵۴ آورده قال الکرمانی اتفقوا علی ان صوم عاشورا
فی زماننا سنة الی آخره امام نووی در مسلم آورده والعلماء مجمعون علی استحبابه وتعیینه للاحاد
واما قول ابن مسعود کنا نصومه ثم ترک فمعناه انه لم یبق کما کان من الوجوب وتاکد الندب
الی آخره واگر مراد صرف نسخ وصف فرضیت ست منسوخیت صوم عاشورا پیش هیچ ضرر بنقال حافظ
عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت
صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تاهم هیچ خلل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات واهیه منکرین را
مردود می سازد از شارع که استحباب اعاده شکر نعمت سابقه در ازمنه لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت گردیده
گو در دیگر اوقات در قدر و خاص آن بگذرامی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی شارع
استحباب آن نمود از تبدیل و توهمات فاسده که کودکان را هم حسب بیان فرازی صاحب رساله بران خنده آید
کی زائل گردد درینمقام بچشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه اسماعیلیه باید گریست که چگونه با وجود ادعای
علم وتقوی بر ائمه دین لب بطعن وتبراجی کشایند وباوجود ادعای اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث
صحیحه اعتراضات فاسده وارد نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قوله** صوم عاشورا منسوخ ست
بالاتفاق رواه الترمذی بسند صحیح عن عائشة رض الخ **اقول** این چه سخن سازی و افترا پردازی ست

دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حواله آن کردن کیده عظیم ست در صحیح ترمذی اول باب حث
و تاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد ازان باب رخصت در ترک آن صوم این حدیث روایت نموده
عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان عاشوراء یوما تصومه قریش فی الجاهلية وکان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصومه فلما قدم المدینة صامه وامر الناس بصیامه فلما
افترض رمضان کان رمضان هو الفریضة وترك عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء ترکه و بعد ازان گفته
قال ابو عیسی والعمل علی هذا عند اهل العلم علی حدیث عائشة رض وهو حدیث صحیح لا یرون صیام
عاشوراء واجبا الا من رغب فی صیامه لما ذکر فیه من الفضل الی آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب است آن حدیث و آنهم [illegible]
اتفاق فرموده است و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان است پس تهمت روایت منسوخیت صوم عاشورا
بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع کشادن است و تخییر که درین حدیث است بنا بر رفع
وجوب است در فتح القدیر بذیل حدیث حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها آورده فقولها فلما فرض
رمضان قال من شاء الی آخره دلیل علی انه مستعمل هاهنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخییر
لیس باعتبار الندب لانه مندوب الی الآن بل مسنون فکان باعتبار الوجوب الی آخره و اگر بخلاف
مقتدا در گوید که مرادم منسوخیت صوم شد بوده است صرف منسوخیت وصف فرضیت و وجوب است پس امام
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب و فرضیت آن باقی است تا که در رد آن این تطویل می نماید **قوله**
وصرح به محمد فی الموطا الخ **اقول** برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله
تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح است در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان
و بقاء تطوعیت و استحباب آن مذکور است که این امر هیچگونه ضرر بحافظ عسقلانی نمی رساند اما وجه
صاحب رساله را مردود میگرداند ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد رح صیام عاشوراء
کان واجبا قبل ان یفترض رمضان ثم نسخه شهر رمضان ای افتراضه فهو ای صیام عاشوراء
تطوع ای مستحب من شاء صامه ومن شاء لم یصمه وهو قول ابی حنیفة والعامة الی آخره
قوله بلکه حدیث اذا کان فی العام المقبل ان شاء الله تعالی صمنا الیوم التاسع ظاهر الدلالت
بمنسوخیت او وارد الی آخره **اقول** دلالت این حدیث بر مخالفت صوم عاشورا مشروع است البته

محققین امت دین ازین حدیث بشهادت دیگر احادیث استحباب و مسنونیت صوم عاشورا بضم تاسع
ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی واصحابه واحمد واسحاق وآخرون
یستحب صوم التاسع والعاشر جمیعا لان النبی صلی الله علیه وسلم صام العاشر ونوی صیام التاسع
الی آخره در فتح القدیر گفته والمسنون عاشوراء مع التاسع الخ در مظاهر حق در ترجمه لئن عشت
الی قابل لاصومن التاسع نوشته اگر زنده رہا مین سال آینده تک تو روزه رکھون گا نوین کو بھی الخ و قطع نظر
ازینهمه خود برادر خوردش قائل استحباب صوم عاشورا بضم تاسع ست و معنی این حدیث همین قرار داده
پس هرگاه که صاحب رساله باوجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبری
نمی دارد باقوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت واگر گویند مرادش ممنوعیت افراد عاشر محرم ست
پس در ان هم کلام ست عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت وافضلیت و مسنونیت
ضم تاسع مع العاشر ست اما ممنوعیت صرف عاشر صراحة ثابت نیست بدین جهت قائل عدم کراهت
آن شده اند و دیگر بعض محققین بکراهت تنزیهی هم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وفی البدائع کره بعضهم افراده بالصوم ولم یکرهه عامتهم لانه من الایام الفاضلة الخ
صاحب تحفه در رساله فیض العام فرموده روزه دهم محرم که روز عاشوره ست بسیار مسنون
و موجب کفاره یکساله ست الخ **قوله** در دیباج شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاهره انه کان علیه السلام
ان یصوم التاسع بدل العاشر وهذا هو الذی فهم ابن عباس الی آخره **اقول** آثار از حضرت
ابن عباس رض مضطرب اند از بعض آثار تصریح استحباب و مسنونیت صوم عاشر بضم تاسع ثابت ست
واز بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم تاسع ظاهر میگردد اما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت
جمهور صحابه و تابعین قابل عمل واتباع ندانسته اند شاه ولی الله دهلوی در مصفی شرح موطا بذیل امر
نمودن حضرت عمر رض بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید مستحب ست نزد اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم الخ
و محققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استحباب صوم عاشر بضم تاسع مراد داشته اند علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث الصحیح ظاهره ان عاشوراء هو التاسع قلت
اراد ابن عباس من قوله فاذا اصبحت من تاسعه فاصبح صائما ای صم التاسع مع العاشر
وارد بقوله نعم ما روی عن عزمه علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لاصومن التاسع

قال القاضی لعل ذلک علی طریق الجمع مع العاشر لئلا یتشبه بالیہود کما ورد فی روایة
اخری فصوموا التاسع والعاشر ذکر رزین هذه الروایة عن عطاء عنه وقیل معنی قول
ابن عباس نعم ای نعم کان یصوم التاسع لو عاش فی العام المقبل قال ابو عمر وهذا دلیل علی
انه علیه السلام کان یصوم العاشر الی ان مات ولم یزل یصومه وذلک محفوظ من
حدیث ابن عباس والآثار فی هذا الباب عن ابن عباس رضی الله عنه مضطربة الی آخره
در مواہب از ابن منیر آورده قوله اذا اصبحت من تاسعه فاصبح یشعر بانه اراد العاشر
لانه لا یصبح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعه الا اذا نوی الصوم من اللیلة المقبلة العاشرة
انتہی وہم در مواہب آورده قال ابن القیم من تامل مجموع الروایات عن ابن عباس رض تبین له
زوال الاشکال وسعة علم ابن عباس رض فانه لم یجعل یوم عاشورا الیوم التاسع بل
قال للسائل صم الیوم التاسع واکتفی بمعرفة السائل ان یوم عاشورا هو الیوم العاشر
الذی یعده الناس یوم عاشورا فارشد السائل الی صیام التاسع معه واخبر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصومه کذلک فاما ان یکون فعل ذلک واما ان یکون
حمل فعله علی الامر به وعزمه علیه فی المستقبل وهو الذی روی امرنا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بصیام عاشورا یوم العاشر الی آخره قوله نظر بحیثیت او که نزد بعض ثابت ست بجهت
درود فضیلت او موقوف ست بر اثبات آنکه بیان فضیلت او بعد از نسخ ست الخ اقول قطع نظر
از آنکه اطلاق لفظ بعض خالی از تعارض نیست هرچند اقوال علماء دین که مجمل آن منقول شد سابقا
مرقوم اما درینجا دو سند اکابر علما نقل می آرم در مظاهر حق گفته اور حکم کیا یعنی صحابه کو اول سال
واجب ہونے اوسکی کے پھر بعد نسخ اوسکی کی ساتھہ مستحب ہی کی الخ ازینجا ثابت ست که بعد نسخ فرضیت
صوم عاشورا ہم حکم بمستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره کا روزه
فرض تھا جب رمضان کا روزه فرض ہوا تو عاشوره کا روزه مستحب ہے حدیث میں کہا اوسکے روزے
ایک سال کی گناه معاف ہوتی ہیں الخ پس چگونه فضیلت بعد نسخ ثابت نیست حالانکه حضرت شارع الزام
واہتمام این تا سال مع فات فرموده و درین سال مع عزم خود یک روزه قبل آنهم افزودن مصمم بود حالانکه
نسخ وقت فرضیت رمضان شریف بود قوله و بعض گمان برده اند که چون فرضیت او منسوخ شد

فضیلت و استحباب باقی ماند و منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعده اصول است الخ
ملخصًا **اقول** اولا بسیاری از علماء متبحرین ائمه دین جامعین معقول و منقول محققین فقه و اصول
تصریح بر نسخ فرضیت و بقاء جواز و فضیلت فرموده اند پس برای اظهار تبحر خود علی الاطلاق حکم
مخالفت اصول مخصوص بنسخ جواز و فضیلت بنسخ فرضیت که مختار بعض محققین باشد قاعده متفقه اہل اصول نیست
بلکه حنفیه اجماع ندارند تا که این اطلاق صاحب رساله درست آید در مسلم ہم که کتابی است معروف
و مشهور مذکور است مسئلة اذا نسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للغزالی لان الوجوب یتضمن الجواز والناسخ
لاینافیه فیبقی علی ماکان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض
فرموده وظاهر حدیث ابن عباس رض یدل علی الوجوب لانه علیه السلام صامه و امر بصیامه
ولکن نسخ الوجوب و بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رض که آثار کثیره متضمن نسخ
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده ففی هذه الآثار
نسخ وجوب صوم عاشوراء وان صومه قد رد الی التطوع بعد ان کان فرضا واختلف اهل
الاصول ان ماکان فرضا اذا نسخ هل یبقی الاباحة ام لا وهی مسألة مشهورة تبتنی سنیتها
حدیث عائشة رض و معاویة رض یدل علی ما دلت علیه الاحادیث المذکورة الخ محدث
دہلوی شیخ عبد الحق حنفی در جذب القلوب در آداب زیارت قبر شریف آورده و از آنجمله آنست که پیش
تقدیم صدقه کند در صدر اسلام ہر که قصد مناجات حضرت سید انام میکرد بروی واجب بود که چیزی
صدقه کند الی قوله و بعد از انکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است
بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات وی صلی الله
علیه وسلم الخ امام محمد علیه الرحمة در موطا فرموده قال محمد اما العقیقة فبلغنا انها کانت فی
الجاهلیة وقد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل ذبح کان قبلها ونسخ صوم شهر رمضان کل صوم
کان قبله ونسخ غسل الجنابة کل غسل قبله ونسخت الزکوة کل صدقة قبلها کذلک
بلغنا انتهی ملا علی قاری در شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشته ای بطریق الوجوب
لا للتوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان واجبا کایام البیض و یوم عاشوراء الخ
و بعد ختم روایت نوشته وفیه ان الفرضیة اذا نسخت تبقی الفضیلة التی تترتب علیها

المثوبة كصلوة الضحى وصوم عاشورا وهي لا تنافي الاباحة التي لا ثواب فيها ولا عقاب وفي
البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشارة الى الكراهة
لان العقيقة كانت فضيلة ومتى نسخ الفضل لا يبقى الا الكراهة بخلاف الصوم والصدقة فانهما
كانتا من الفرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز التنفل بهما قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا
نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه الا الى زيادة الفضيلة فتبقى اصل الاباحة وهذا
على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكرها مع الصوم والصدقة انها على زعمهم
في كونها واجبة الى آخره وثانيا قائلين عدم بقاء جواز فضیلت بعد نسخ فرضیت ایشان تصریح فرموده اند
که این در صورتی است که شارع بر مجرد نسخ فرضیت اکتفا فرماید لیکن اگر باشاره یا بجواز وسنیت یا ندبیت
نص نسخ خود دلالت بر اباحت وجواز دارد پس درآن هیچگونه کلام ونزاع نیست وصوم عاشورا
از همین قبیل است چنانچه ثانی الملین قدس الله سره تحقیق آن صراحةً فرموده اند بحر العلوم در شرح مسلم فرموده
مسئلة نسخ الوجوب يعني الخطاب الاول المنسوخ لا يدل على الاباحة والجواز كنسخ وجوب صوم عاشورا
الثاني يدل على النهي عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه نهي عنه الثالث ينفيه من غير اثبات
جواز وتحريم ففي الاول الجواز بالنص الناسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصلا بالاجماع
بقي الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف الخ
وهمچنان بر بقاء فضیلت صوم عاشورا بعد نسخ فرضیت در دوائر الاصول نور الانوار وغیره تصریح نموده اند
باوجودیکه قول عدم بقاء جواز بعد نسخ فرضیت اختیار فرموده اند پس منشاء اعتراض فاضل بر کلام
حافظ عسقلانی وتبعین آن امام ربانی بجز جهالت وبیخبری از مطالب کتب متداوله دیگر چیست قوله
بر تقدیر تسلیم روزه گرفتن باید الخ اقول هرگاه از حدیث شریف اعاده شکر نعمت بعد مرور زمان
ثابت گردیده پس بعد تسلیم آن این اعتراض بیجاست که از همین قدر وسوسه منکرین مردود گردید اما
استحباب مجالس انکار پس اول چه حاجت بقیاس دارد وثانیا همان حکم که در مقیس علیه بود یعنی صوم
عاشورا از صحت اعاده شکر نعمت درین هم موجود اما دیگر خصوصیات مثل عبادت صوم قصد
شکر نعمت نجات جناب موسی علیه السلام پس یافته شدن این خصوصیات چه ضرور است قوله
جای چون ماه وروز را اعتبار کنند الخ اقول کلامی ست مختل این قدر نفهمیده اند که چنانکه روز اعاده

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن زمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن
روز معلوم دران تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را ملحوظ داشته اند این امر علماء
دین که در استحسان ادای شکر نعمت سابقه ولادت با کرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گو روز
معین واقع نشود چه مضرت می رساند و چونکه اعتبار اینقدر تعیین هم محض بلحاظ ادراک برکت وجود
مناسبت است پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میکرده اند **قوله** این چه جنون است
الی قوله این مذهب قابل همین است که سندش تا ابولهب رسانیده شود بلکه تا ابلیس لعین الخ **اقول**
ای اهل اسلام انصاف فرمائید که اینچنین دینی ست که در شان آئمه دین و اکابر محدثین اهلسنت مثل
صاحب حصن حصین وغیره هجو کلمات گستاخی بر زبان می رانده و خامت و وبال تبرا وان اهل کمال
نمی دانند اولا میگوییم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف سند تخفیف فرمودن حق تعالی
در عذاب ابی لهب در آن یوم بطفیل و برکت آنحضرت و سرور و فرحت نعمت ولادت از قول جناب
کریم عند الله و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس رض گرفته اند که حضرت وی رض از رب کریم ذو الجلال
تا یکسال کشف حال ابولهب خواستند آخر حق تعالی باجابت دعای آنجناب پرداخته حالش بر آنحضرت
منکشف فرمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی
والاعمال النافعة فی الآخرة فرموده وروی عن العباس رض قال کنت مواخیا لابی لهب فلما مات
حزنت علیه واهمنی امره فسالت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین
فی کل الایام واللیالی قلت کیف ذلک قال فی تلک اللیلة ولد محمد صلی الله علیه وسلم فجاءتنی
امیمة فبشرتنی بولادته ففرحت به واعتقت ولیدة لی فرحا به فاثابنی الله بذلک ان
رفع عنی العذاب فی کل لیلة الاثنین الی اخره پس ذکر این تخفیف عذاب و نقل مکاشفه آنجناب صراحة
که باشارت در صحیح بخاری هم موجود است موجب تجویز تفوه کلمات سب و شتم در شان اکابر محدثین
واهل دین ساختن و مذهب آن پیشوایان شرع شریف را بتهمت اتباع ابلیس لعین خوشنود
شیطان رجیم ملعون ساختن نه عند در نقل احادیث انداختن و بتضلیل ناقلان حاملین دین
پرداختن است ثانیا میگوییم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابولهب را بطفیل حضرت رسول کریم

از عذاب ابدی نیست اما اشارہ تخفیف عذاب ہست پس بدین آن فائدہ وارد الی آخرہ علامہ خفاجی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب ابی لہب گفتہ و تخفیف عذابہ بسبب ما ذکر لا ینافی
قولہ تعالی فی اعمال الکفرة فجعلناہ ہباء منثورا لانہ بعد الحشر ولانہ مما یختص من الثواب
ذکا انہ لم یجد ہم اصلا الی آخرہ **قولہ** کردہ اند ہیچی را مانندی در کردار خود و ہمسری در حقیقت وجہی
ہمتای وحی جل جلالہ کردن ہست و نامہ سیاہ صافی نہادان قدسی سرشت را پاک بردن وحی جل جلالہ
ہرچند کہ بمخواہد انبیاء و اولیاء فی آنکہ پاکیزہ اند بجوہر باید گردن می نہادہ خون می ریزد و کفار فجار را با بہ
سیہ کاری پایہ فراز می نہد الی آخرہ **اقول** اکابر محدثین کہ در فضیلت یوم ولادت با سعادت تخفیف
یافتن ابو لہب را عذاب در ان یوم بطفیل برکت فرحت ولادت و امید حصول برکت برای حبیب
مقصود خود و از محبت صرف مال کنند و ایام ولادت شریف را اشرف دانند و در کتب خود بیان فرمودہ اند
ازین بیان کجا ثابت شد کہ این حضرات دعوی ہمتائی خدای جل جلالہ کردہ اند و کی این خرافات
لازم گشت کہ خون انبیاء و اولیاء ریزند این خرافات بجز جنون بقلم آوردن شیعہ نیست از جنون بہ در کہ
کہ کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای اخیار را ہسند را جاہ تمدا و در دنیای چند روزہ جلوہ جا
عطا می سازد آخر باین حرکات شنیعہ ابد الآباد در چاہ جہنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف از کسی
بہ برکت امری کہ ازان افعال کفریہ و فسقیہ ناراضی پروردگار ظاہر و آشکار است و ازین پسندیدگی
این احسان کہ آخر بفضل خود تفضلا از برکت آن کافر را ہم محروم مطلق نداشتہ پیدا و ہویداست پس
صاحب رسالہ نہ معنی لفظ اقتدا بافعال پروردگار توجہ میسازد و نہ مقصد و مراد علمای اعلام و ائمہ
اخیار نظر می اندازد و خواہ مخواہ از سعادات محبوبان الہی با تخفرات می آویزد و آبروی فہم و دین علم
خود می ریزد **قولہ** روایت اعادہ عقیقہ باطل است اگرچہ بیہقی روایت کردہ زیرا کہ بیہقی ہر قسم روایات
میکند الخ **اقول** اولا این چہ خبط است کلام بی ربط است دعوی باطل بودن روایت کردہ و در دلیل
روایت کردن بیہقی ہر قسم روایت را آوردہ اینقدر نفہمید کہ از آوردن بیہقی ہر قسم روایت از کجا لازم شد
کہ روایت بیہقی باطل می باشد و ثانیا خود از سفر السعادت آوردہ کہ در اسناد او ضعفی ہست پس از حکم
ضعف در اسناد حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد بالفرض اگر در صحیح یا کتابی دیگر این چنین
صراحتا باطل ہم نوشتہ باشند مستلزم آن نیست کہ نزد مستدل باین ہم این حدیث موضوع باشد تا کہ

بنا بر موضوع و باطل گفتن دیگران این تجہیل و تضلیل صاحب رسالہ آن مستدل را بموقع باشد و ہمچنان دیگر
اصول حنفیہ بر آنکہ مستدل باین حدیث کہ حافظ سیوطی شافعی ست و ہمچنان کلام در دیگر ایا این عمل
طریقہ شرعی ست یا نہ الی غیر ذلک من التطویل ہمہ بی موقع ست قولہ لا نسلم کہ مقصود از جواب ذکر ذاک
یوم ولدت فیہ بیان فضیلت یوم اثنین بود بلکہ این ذکر اتفاقی ست بہ تقریب مذکور الی آخرہ
اقول برای رد اقوال ائمہ دین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را کہ بموجب حدیث صحیح در بیان
جواب سوال صوم آن یوم واقع ست ذکر اتفاقی قرار دادن چرا از حصول شرف آن یوم بوجہ ولادت
انکار ساختن قطع نظر از انکہ مخالف مستندین اوست صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین
صلی اللہ علیہ وسلم در ینجا سوای کلام ابن الحاج غیرہ ست کہ دیگر از کبرای علما گفتہ باشند چنانچہ در مظاہر حق
بذیل این حدیث شریف گفتہ احتمال ہی کہ پوچھا سبب حضرت کے روزہ رکھنی کا پیر کو یا سبب پوچھا پیر کے
روزہ کی مستحب ہونی کا ہر تقدیر پر سبب اوسکا یہ ہی کہ بڑی نعمت اوسی دن ملی کہ حضرت پیدا ہوئی اور دین
اترا اوسکے شکرانہ میں کہتی ہیں الی آخرہ قولہ چنانکہ قاضی در شرح مسلم و غیرہ خیر یوم طلعت فیہ
الشمس یوم الجمعة فیہ خلق آدم گفتہ الخ اقول اولا آنکہ این قیاس درست نیست کہ در حدیث جمعہ
ذکر خلقت آدم علیہ السلام در جواب وجہ فضیلت واقع نگردیدہ و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم
علیہ السلام از جنت و قیام قیامت ہم ہست کہ بقول قاضی ظاہر از وجوہ فضائل نیست آری اگر قاضی
در دلیل تصریح میفرمود کہ ولادت حضرت آدم ہم وجہ فضیلت یوم نمی تواند شد در آن صورت اگر
حوالہ قاضی میداد گنجایش داشت افسوس کہ صاحب رسالہ دلیل قاضی ندیدہ و مبنی تمام کلام
نرسیدہ و ثانیا دیگر محققین معتمدین در شرح حدیث جمعہ ہم تصریح فرمودہ و قول قاضی را بسبب
لزوم مخالفت ظاہر حدیث ترک نمودہ اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرمودہ ھذا
کلام القاضی وقال ابوبکر بن العربی فی کتابہ الاحوذی الجمیع من الفضائل وخروج آدم
علیہ السلام من الجنة ھو سبب وجود الذریة ووجود الرسل والانبیاء والصلحاء ولم یخرج
من الجنة طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیھا واما قیام الساعة فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء
والصدیقین والاولیاء وغیرھم واظھار کرامتھم و شیخ محقق دہلوی در شرح سفر السعادة بذیل
حدیث شریف ان من افضل ایامکم یوم الجمعة فیہ خلق آدم و فیہ قبض الحدیث نوشتہ

بیان پریشانش ازینجا بخوبی عیان ست اما قطع نظر از آنچه میگوییم که برا اہل دین مخفی نخواهد بود که با وجودیکه حضرت
شارع در وجوه فضائل جمعه ہم ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام و ہم وفات شریف آنجناب معدود
فرموده اند با خیال وقوع واقعه غم حزن بیادران روز شروع نفرموده و ہمچنان یوم الاثنین که ہم یوم ولادت مبارک
و ہم یوم وفات شریف ست معہذا از شرع شریف برای استحباب اعادهٔ ادای شکر صوم دران یوم بثبوت
رسیده و حزن وفات شریف با وجودیکه وقوعش در ہمان روز شایع بیان فرموده بود مانع اظهار آن شکر و
سرور و اعادهٔ آن نگردید و ہرگاه صاحب رساله خود ہم در اظهار آن تسلیم نموده گو نفس حزن ممنوع نیست پس
مقصد حافظ سیوطی باحسن وجه بثبوت رسید و شبهه علامه فاکهانی مندفع گردید که لحوق حزن مصیبت
محرومی خود از شرف حضور و زیارت بجهت تشریف فرمائی آنحضرت بریاض جنت با وجود ثبوت حیات
حقیقی و بقاء توجه بحال امت نه مانع از اعتقاد شرف و فضیلت آن ایام با کرامت ست و نه مستلزم تحریم
ادای شکر وجود سراپا رحمت ست که ہمت آنحضرت بمقتضای حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم ہم
مصروف به شفقت بحال امت ست و نیز حسب تصریح علماء دین تشریف بری آنحضرت آنجناب را
باعث سرور وصال رب العزت ست پس نماند مگر نفس مصیبت محرومی ما از زیارت و نفس این
حزن الم محرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار و تشدید
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و استحباب اعادهٔ ادای شکر در یوم الاثنین که ہم یوم ولادت مبارک ہم یوم
وفات شریف است از شرع شریف ثابت نمی بود البته مخالفت شکر نعمت دران یوم می نمود این ست که بقدر ضرورت
در ابطال اوہام برادر بزرگ درینجا برنگاشتم و اطالت کلام بابطال باقی گفتار پریشانش که حالش از رد
رساله برادر خورد ظاہر ست اعادهٔ قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من اتبع الهدی

فائده

رد رساله برادر خورد که در جواب مولوی سعداحمد صاحب بود

واضح باد که بعد تحریر کلمة الحق برادر خورد را که حوصله رد رساله مولوی سعداحمد صاحب سر افتاد
و نامش تنقید الجواب نهاد هر چند که در بعض جا باعاده ہمان بیان پریشان پرداخته و بسیار جاها
حواله آن ساخته و جواب تفصیلی آن در ماسبق تحریر یافته اما تعرض به یک دو قول به تجدید باز مناسب
معلوم گردید **قوله** این شیخ مجهول الحال ست ہیچکس از مشائخ و صوفیه علمای کرام او را نمی شناسد

وسند نیستی در کتابی خود نیاورده الخ **اقول** این افترا بیست بحت اینکه در کتاب سیر شامی که مستند این طایفه است
صحت این عمل و شهرت شیخ علیه الرحمه مذکور و استناد وی مسطور باری اگر صاحب رساله را از حال آنجناب خبری نیست
قصور علمی وی ست حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعایش مجهول میگوید برای
اثبات دعاوی باطله خود بی تکلف استناد بمجهول بلکه بمجهول محض نماید چه کند که تائید باطل بغیر باطل امکان
ندارد و حق هرگز جوید باطل شدن نمی تواند **قوله** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیرت
و سنن سلف صالحین الخ قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام اشاعت و اهتمام این فعل با قتدار صلاح
مشعر امت خیر الانام علیه السلام نموده و علما و صلحای عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدایان
دین و اهل شرع از محققین در کتب دینیه باعث برکت و موجب ثواب دانسته تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیر
شامی بسط و تفصیل آن فرموده و در دیگر کتب هم مسطور پس اینهمه ائمه کبار و علما اخیار و صلحا و دیانت دار
و پیشوایان شرع حضرت سید ابرار را در دین و دنیا طلب گفتن و تبرا نمودن سفاهت است خصوصاً که
آنحضرات و اهل سلسله دین جامع محدثین محققین بلکه شیوخ جماعت صحت هم باشند و طرفه اینکه خود صاحب
رساله نیز با آنحضرات استناد میکند **قوله** اگر بادشاه مذکور باین قدر اموال خطیر تفقد مساکین و ابناء السبیل
و یتامی و دیگر وجوه خیرات و مبرات که شرع بدان ناطق است میکرد چه مقدار ثواب و اجر نیک برای خود
فراهم می نمود و لکن الشیطان زین لهم الخ **اقول** هر چند این بیان پریشان از تزئین شیطان است اما
چون صاحب رساله کبری جامعیت علمیه و ضرورت داعیه سبب نشتم سلاطین اسلام که در جهاد اعدا روی
عهد با بسر برده اند شیوه خود گردانیده لاجرم چیزی مختصر از سیرت این طایفه نقل نمودن مناسب معلوم گردید
قاضی القضاة ابن خلکان در تاریخ خود که حالش بطول نوشته ملتقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح الدین مواقف
کثیرة وابان فیها عن نجدة وقوة وثبت فی مواضع لم یثبت فیها غیره وشهرة ذلک تغنی عن
الاطالة ولو لم یکن الا وقعة حطین لکفته فانه وقف هو وتقی الدین وانکسر العسکر باسره ثم لما سمعوا بوقوفهما
تراجعوا حتی کانت النصرة للمسلمین واما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل فی
ذلک ما فعله لم یکن شیء فی الدنیا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قناطیر مقنطرة من الخبز
یفرقها على المحاویج فی عدة مواضع من البلد وکان قد بنى اربع خانقاهات للزمنی والعمیان
وقرر لهم ما یحتاجون الیه کل یوم وکان یاتیهم بنفسه فی کل اثنین وخمیس ویسأل عن حالهم ویباسطهم

ویجبر قلوبهم وبنی دارا للصغار الایتام ویدخل الیهم کل وقت ویتفقد احوالهم وکان یدخل الی البیمارستان
وکان له دار مضیف یدخل الیها کل قادم علی البلد من فقیه او فقیر او غیرهما وبنی مدرسة رتب
فیها فقهاء الفریقین من الشافعیة والحنفیة ویعمل السماع ولم یکن له لذة سوی السماع فانه کان
لا یتعاطی المنکر وکان یسیر کل سنة دفعتین جماعة الی بلاد الساحل ومعهم جملة کثیرة من المال
یفتک بها اساری المسلمین من ایدی الکفار وکان یقیم کل سنة سبیلا للحاج یسیر امینا معه خمسة
آلاف دینار ینفقها بالحرمین وله بمکة حرسها الله تعالی آثار جمیلة وبعضها باق الی الآن وهو اول
من اجری الماء الی جبل عرفات لیلة الوقوف الی آخره ملخصا و در آخر گفته ولو استقصیت فی تعداد
محاسنه لطال الکتاب وفی شهرة معروفه غنیة عن الاطالة الخ پس عبارت مبارت را انصافاً نمودن
ولکن الشیطان زین لهم درین مقام خواندن از تعصب غلو باطل است سه چشم بد اندیش که برکنده باد
عیب نماید هنرش در نظر، باقی ماند اینکه بخدمات بخدمت علماء اعلام و صوفیه کرام صرف اموال بیحد
و جنود اسلام را معمور و صلات ساختن داخل تبذیر و اسراف است پس این ادعا محض اعتساف است
غایت اینکه امثال صاحب رساله بنا بر جزم تفسیق قطعی شاه مذکور بران نهاده اند آنکه در احوال
سماع و غنا وهی مشاهده لهو و لعب جنود بآلات طبول و غیره ملاهی بر تاریخ ابن خلکان
و غیره داده اند جواب آن اینکه غناء لشکر و افواج مجاهدین و لهو لعب اهل لشکر از احادیث هم ثابت
می توان شد و این در حقیقت لهو لعب نیست اظهار قوت و شوکت و جمعیت لشکر اسلام است و حال غنا
اینکه ملا علی قاری در مرقاة نوشته قال النووی اجازت الصحابة غناء العرب الذی فیه الانشاد
و الترنم و الحداء و فعلوه بحضرته صلی الله علیه وسلم ومثله لیس بحرام حتی عند القائلین
بحرمة الغناء الخ و حال رقص هم در احیاء العلوم و غیره باید دید و قطع نظر ازینهمه مقلد مذهبی را عمل
امری که در مذهبش حرمت آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکه در مسائل فرعیه علی الاطلاق جزم بتفسیق
و تضلیل دیگران نموده آید قوله الحق بلا در منع این عمل باید که هیچ اختلاف نیست الخ اقول قطع نظر
ازانکه جماعت محققین از ائمه الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینکه قول صاحب
مائة المسائل هم خود این قول را مردود میگرداند مگر اینکه صاحب رساله از فرط تعصب اکابر ائمه دین
و فقهاء و محدثین را که استحسان و تجویز فرموده اند اگرچه مستندین سلسله و بینه این طائفه هم باشند

آنهم موجب خیریت ست مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامور خیر دینیه و دنیاویه نیست آری چیزیکه
منافی و مانع استحباب شکران نعمت و سرور بایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور هر نعمت در هر وقت
می تواند بود مشروعیت تکلف و اظهار حزن و نیاحت و ملال بخیال آن مفارقت بغایت قصوی
رسانیدن ست اگر مشروع می بود حالانکه این خلاف مقاصد شریعت ست ندانی که بموجب عمل و ارشاد
شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت ولادت و هم یوم مصیبت مفارقت ست سلف استحباب شکران نعمت
دران یوم باداء عبادت مشروع فرموده اند و باظهار تحزن برای آن مصیبت در آن اشاره هم نموده اند
فافهم ولا تغفل **قوله** بجواب فاکهانی که در خور قبول باشد هیچکس را اجمالا و لا تفصیلا بهم نرسید الخ **اقول**
امام حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون و حافظ سیوطی و علامه ابن حجر قول فاکهانی را
تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم تفصیل آن نقل نموده **قوله** اگر کسی از علما روایات کاسده فاسده
آورده علما حق پست فطرت و تبع چنانکه اینها کرده اند الخ **اقول** این مدعی آنوقت قابل قبول بود که علما
ابن حجر و امام سیوطی و ملا علی قاری و غیرهم از کسانیکه در علم و دیانت و صلاحیت و اعتماد و شهرت در میان
بزرگان کرام می داشتند نقل صحیح مشهوری نموده و رنه [illegible] بلکه مشهور بزبان [illegible]
آورد **قوله** جواب صریح بقدر فهم بیهوده ای بود الخ **اقول** اگر مراد آنست که [illegible]
بر وهم فاسد و خیال کاسد بوده جناب فاروق رضی الله تعالی عنه [illegible] قوت و شوکت اسلام
تنبیه تادیب و ابطال آن وهم فاسد کی فرمود [illegible] قول شراح [illegible] امام نووی صاحب غیر
جاری و غیرهما از سوء فهم خود [illegible] گردانیدن [illegible] بعظمت جناب فاروق رسانیدن
سفاهت ست و بس **قوله** عطر [illegible] در مصحف مجید [illegible] الخ **اقول** اولا [illegible]
صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم است [illegible] چیزی [illegible] و صفت چیزی دیگر و ثانیا آن شجره
شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثالثا اگر [illegible] اسلام [illegible] احکام [illegible]
غلط اعراب عوام که عادت بعبادت آن شجره [illegible] این امر [illegible]
حرام نمی تواند شد که [illegible] **قوله** [illegible]
لیکن این [illegible] حسنه نیست بلکه [illegible] لانه مخالف للکتاب والسنة والاثر والاجماع الخ
اقول منشاء این خرافات [illegible]

وحسن و بسیاری از امور در کتب دینیه مذکور و معروف و مشهور ست که قدری از ان سابقاً مسطور ست
بالجمله مدار ذم بر معنی سنت نه بر مجرد لفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بآن معنی مصطلح که جز
مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن دریجا فائده دیگر هم شنیدنی ست
و آن اینکه امام سبکی در رد خرافات ابن تیمیه فرموده **قوله** واذا سافر لاعتقاد انه طاعة
کان ذلك محرما بالاجماع الخ هذا فاسد لانا لو سلمنا ان السفر لیس طاعة وسافر شخص
معتقدا انه طاعة کیف یکون سفره محرما بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد انه
لا یوصف ذلك بکونه محرما بل ان کان اعتقاده ذلك لظن دلیل بذل وسعه کان مثابا
بمقتضی ظنه والا کان جهلا لا اثم علیه ولا اجر فی فعله موصوفا بالاباحة نعم اذا جعل
احد المباح عبادة داخلة فی الدین مع اعتقاده لیس منه فیاثم به لانه تقرب
الی الله تعالی بما لیس قربة لا فی الواقع ولا فی ظنه وهذا حکم سائر البدع فمن ادخل فی
الدین ما لیس منه فعلیه اثم ابتداعه اما من قلده فان کان ذلك من الفروع التی یسوغ
فیها التقلید واختلف فیه العلماء وفعله معتقدا انه من الامور [illegible]
مما لا یسوغ فیه التقلید [illegible] من الدین فعلیه [illegible] **قوله**
[illegible] شکر [illegible] آن **قوله** [illegible] عجیب [illegible]
[illegible] حدیث از احادیث [illegible] تشریح [illegible] **اقول**
سوای حافظ [illegible] محققین هم مانند توربشتی و غیره [illegible] برای شکر سرور [illegible]
فرموده اند و احادیث را بران حمل فرموده اند پس نهایت عجیب ست که صاحب رساله با [illegible]
تبحر همه و الی از کتب دینیه شده و لهذا هم غفلت ورزیده در پی طعن الشیخ حافظ سیوطی گردیده
قوله سخن در مطلق سرور ولادت بی انضمام قیود معلومه نیست الی قوله دریجا عجیب طرفه معنی
بکار برده که در اختتام سخن هنگام اثبات مجلس سرور ولادت از قید مجلس و لوازم آن گریز کرده حکم
مستحب بودن بر سرور ولادت نافذ فرموده فریقین را بزعم خود راضی نموده الخ **اقول** آوردن تا
فرمودن حکم مستحب بودن سرور ولادت مطلقاً گریز از کجا فهمیده عجیب از کلام سابق که شکر
ایام ولادت با سعادت و بودن صوم یوم اثنین برای شکر آن مستحب و تحسین مجلس مبارکه

که محتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از ممنوعات و منهیات
باشد و تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه از ائمه معتمدین مشهورین و علمای اعلام محققین و دین متین نقل
نموده دلیلی دیگر بران افزوده حاصلش اینکه در استحباب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه
وسلم شکی و ارتیابی نیست این یک فرد آن با وجود عدم تحریم شارع حکم حرمت و ضلالت نمودن
و مجوزین آنرا سب و شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شارع و تحریم بهوای
نفس ست و چون صاحب رساله رضامندی فریق خود باستحباب مطلق سرور ولادت درین مقام
ظاهر می نماید پس هر گاه که حضرت شارع آنرا مطلق ازین قیود گذاشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود ندانسته و برای آن هیئت مخصوصه صورت توقیفیه معین ننموده پس بموجب اقرار صاحب
ایضاح و مولوی خرم علی و غیرهما از مستندین طائفه برای استحباب کدامی فرد خاص حاجت دلیلی
دیگر نیست فتدبر و ثانیا صاحب رساله که حسب اقرار اینجا سخن در مطلق سرور ولادت ندارد مخالفت
فریق خود میکند و ثالثا صاحب رساله درین مقام طرفه مکیدتی برای تغلیط عوام پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تجهیل و تضلیل و تحمیق و تفسیق محققین مشهورین از اکابر مشهورین
اهل سنت انواع انواع سخنها در سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه وسلم که بر تقدیر تسلیم
آن مجلس سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولا دینا اظهار حزن
و گاهی بدعت بودن فرحت ولادت و گاهی سفاهت بودن خوشی کردن بتصور روز ولادت
بعد انقضاء صدها سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت بختام
سخن رسید برای پرده داری به نمودن سخن در مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تصریح فرموده سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نموده وانموده که فریق او
چه نوشته اند و منهی او چه بنگاشته **قوله** آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال ست
الی قوله چو غلام آفتابم همه از آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم الی آخره
اقول برای تایید امریکه استحباب آن مندرج عمومات مندوبات شارع ست و آنچه دین
استحسان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیاء و مشاهیر صلحاء و اتقیای امت محمدیه در رویاها
معامله با جانب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان ملهم شده اند ذکر نمودن چه تعلیم آنست

که همه ذاکران را بنا بر قولش تهمت شب پرستی نموده آید بلکه در کتب فقهیه حنفیه جا بجا توان یافت
که ائمه حنفیه علیهم الرحمة و مشایخ عظام و علمای کرام برای استیناس ذکر نموده اند پس بموجب قول صاحب
رساله همه شب پرست باشند بنا این رساله که بر اختصار است و نیز اسکات صاحب رساله
در کار بود بجهت بریک عبارت اکتفا می رود و در سرور المحزون در بیان وفات شریف گفته
و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامها از تن آنحضرت صلی الله علیه وسلم کشند
یا با جامها غسل دهند پس خدا تعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گوینده که ندانستند
که کیست گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در جامهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس بیدار شدند و همچنان کردند الخ و تفصیل این در جواب رساله کلمة الحق گذشته و لنعم
ماقیل ؎ ز آفتاب پرست و ز شب پرست بگو ٭ حدیث حق را ای اهل حق ز حق پرست بجو ٭
از همین امر که مزاحمت و مخالفت امور محموده شارع دارد و در تائید عمل بدان ذکر خواب
نمودن بیجاست اما آنچه ائمه دین را از علمای کاملین و اولیای صالحین بجهت مستحب و مندوب
شمردن این عمل شریف مبغوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قرار داده پس
منشای این سفاهت ضلالت و جهالت است و بس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود ارشاد
و اجازت فرموده اند من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث
از الله رین سابقا رقم گردیده والله الموفق والمعین و صلی الله تعالی و سلم علی سید المرسلین و شفیع
المذنبین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آله و اصحابه و احبابه اجمعین

تمت

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه و الشکر علی امتنانه که درین زمان سعادت توامان رساله عجیبه عجاله
غریبه مسمی به حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم با عمل
فاضل اوحد مولوی سید عبد الصمد صاحب سهسوانی من تلامذة
جامع الفضل و الکمالات مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی مسکنا الحنفی
مذهبا القادری مشربا ادام الله فیوضهم و دام برکاتهم حسب فرمایش رئیس پاک نهاد

امیر والانژاد صاحب المروۃ والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلی القاب
حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحفاد
جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور
رئیس اعظم آنولہ ضلع بریلی معرفت جناب مولوی سید محمد
عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن
صاحب سہسوانی عم مجدہم بتصحیح تمام و صحت مالاکلام
مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل
کالاصل بتاریخ ۲۵ دسمبر ۱۸۸۱ع
در شہر لکھنؤ بمطبع علوی محمد
علی بخش خان صاحب
از حلیہ طبع محلی گردیدہ
اریکہ آرای شہود
گردید
فقط

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے
مہر مطبع ثبت کی گئی